

پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۹

۱۰ اپریل ۱۹۸۰



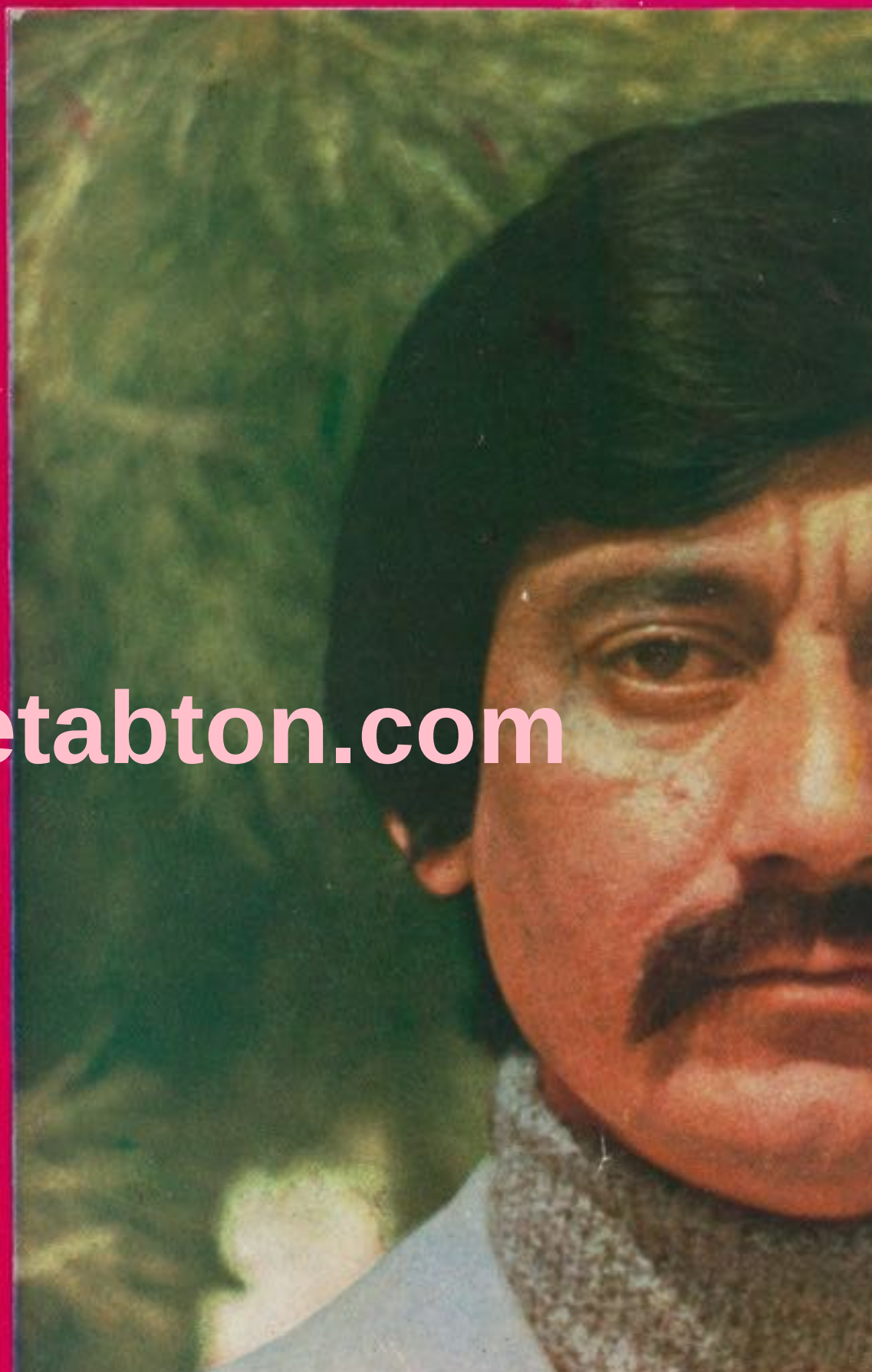
1552-127-117

صحبت با آواز
خوانیکه هم ظاهر
است هم هویدا



Ketabton.com

داد و فریاد
زنان و مسأله
طلاق



منشی اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست کور هانگری، رفیق پال او ششمین رئیس شورای ریا ست جمهوری و رفیق گریو رکی لارز رئیس شورای وزیران جمهوری مرکزی هانگری به بودا دست مخابره گردیده است.

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۱۳ حمل در افغانستان لیستان خار جی را در مقر شورای انقلابی پذیرفته و مصاحبه با آنها انجام دادند که خبر مفصل مصاحبه ایشان در آیند ه برای اطلاع هو طنان عزیز نشر خواهد شد.



ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان، موقعیکه وزیر خارجه جمهوری کیوبا و نماینده خاص چلانماب فیدل کاسترو رئیس جمهور کیوبا را در مقر شورای انقلابی پذیرفته و با وی صحبت مینمایند.

هیات رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان معاً همه راجع به شرایط اقامت هو طت تعداد محدود قسوی فظا می اتحاد شوروی در خاک جمهوری دموکراتیک افغانستان را که بین حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منعقد گردیده بود به تصویب رسانید.

انضای هیات عالی مرتبه افغانی که به ریاست سلطان علی کشمند عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم و وزیر امور پلانگذاری جهت مذاکره و عقد موافقتنامه ها و پروتوکل های همکاری اقتصادی، تکنیکی و علمی بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و

جمهوریت سوسیالیستی چکوسلوواکیا به پراگ رفته بودند، روز ۱۴ حمل به کابل مراجعت کردند.

شاه محمد دوست وزیر امور خارجه در راس هیاتی برای مسافرت دو ستانه به بعضی از کشورهای عربی قبل از ظهر ۱۴ حمل عازم الجزایر شد.

دکتر اناهیتا راتب زاده وزیر تعلیم و تربیه ۱۴ حمل در دفتر کارش با گرفتار میل سفیر کبیر جمهوری دموکراتیک آلمان مقیم کابل ملاقات نمود.

اختصار وقایع مهم هفته

و جهان همچنان موضوعات مورد علاقه دو کشور مذاکره بعمل آمد.

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان شام ۱۶ حمل چلانماب امیدو رومالیر کا وزیر امور خارجه جمهوری کیوبا را پذیرفته و با وی در باره مسائل مورد علاقه تبادل نظر بعمل آورد.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد از طرف ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگراف تبریکه به مناسبت سرو پنجمین سالگرد آزادی هانگری عنوانی رفیق یا نو شکاندار

منشی عمومی حزب کمونیست و رئیس جمهوریت سوسیالیستی رومانیار به مناسبت انتخاب ببرک کارمل به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقدیم نمود.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد، ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۱۷ حمل چلانماب امیدو رومالیر کا پلا یسوز وزیر خارجه جمهوری کیوبا و نماینده خاص چلانماب داکتر فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و رئیس شورای وزیران جمهوری کیوبا را با هیات معینی شان در مقر شورای انقلابی پذیرفتند.

طی این ملاقات پیرامون موضوع منطقه

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد عنوانی ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان پیامی از طرف یا سر عرفات رئیس سازمان آزادی فلسطین به کابل موافقت نموده است.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان عصر ۱۸ حمل نیکولای ستیفن سفیر کبیر غیر مقیم جمهوری رومانیا در کابل را برای ملاقات تعارفی در مقر شورای انقلابی پذیرفتند.

سفیر کبیر موصوف طی این ملاقات پیام گرم و دوستانه چلانماب نیکولای چایسکو

«اگر گل سرخ زندگی هزاران تن از هموطنان همزخم ما این مبارزان راستی — راه آزادی و عدالت پر، پر شده است، گل هاییکه نشانه مقاومت مبارزه ومظهر شرف وآزاد گيست و جا ويدان است هميشه شگوفان است، زیرا که خلق سرچشمه مقاومت، مبارزه، شرف و آزاد گي است.»
«بیرک کار مل»

درین شماره

پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۹ ۱۰ اپریل ۱۹۸۰

گام های نیرومند در جهت صلح و صفا

داد و فریاد زنان و مساله طلاق

• • •

زندگی بلستی های افریقا •

• • •

اختراعات جدید يك زن در فن زرگری •

• • •

چرا انقلاب ملی و دموکراتیک افغانستان
خارجی هم ترجیح جهان است ؟

• • •

درد چیست و چگونه بسراغ مای آید ؟

• • •

صحت یاسگرت ۱

التهاب با شفاست ۱

• • •

انوان چخوی و هنر تبار •

• • •

پوهنتون پاریس لوموبا •

• • •

تحقق شعار صحت برای همه تا سال ۲۰۰۰

عکاسی روی جلد:

از مسعود شمس

قلب های اهریمنان و دشمنان را پاره می کند از شمشیر برا نستر در قدح وقمع تجاوز گران نقش شانرا ایفا کنند و در دل زمانه هاودر حافظه فنا ناپذیر زمان میسر است افتخار آمیزی برای آیندگان باقی بمانند.

حکم امرانه زمان و وجدان های آگاه و انقلابی چنین است که نباید سر سر پلوان به تفریح و خوشگذرانی پرداخت و تنها و تنها واقعات را نظاره کرد بلکه باید همه و همه از وسایل دست دا شسته خویش حد اکثر استفاده را برده و با تحلیل مشخص اوضاع وظایف و رسالت خویش را آگاهانه عملی سازیم.

اکنون که راه وطن روشن گردیده و مسیر انقلابی نجات کشور به همه معلوم است فقط یکراه شرافت مندانه و انسانی باقی می ماند که در مسیر انقلاب افغانستان بدون خود خواهی و بلند پروازی پرافت برگشت ناپذیری گام بگذاریم که انقلاب افغانستان پیروز مندانه در آن روند گام بر میدارد.

در فرجام این یاد دهانی آرزو مند در ساحت بهبود نشرات هفته نامه ژوندون نویسنندگان و هنرمدان و آرزو مندان صدیق سعادت و خوشبختی مردم، ما را یاری نمایند و با همکاری های همیشگی شان درین امر بزرگ رسالتشان را بسر رسانند.

اتحاد شوروی قاطعانه از استقلال و حاکمیت ملی افغانستان پشتیبانی نموده و در جهت دفع تجاوزات امپریالیستی صمیمانه و صادقانه بدون غرض به یاری مردم افغانستان شتافته است.

در صف مقابل باز هم دشمنان سوگند خورده بشریت، از تجاع سیاه امپریالیستی برهنه میانی امپریالیزم امریکا نسبت پیروزی های پیهم مردم افغانستان بر رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان خشمگین شده و به همراهی دولت امپریالیست ها و اجیران پاکستان و چین بر علیه انقلاب افغانستان و آرامش مردم منطقه دست می یازد و توطئه های سیاه می را رهبری می نمایند که این عمل همچنان ادامه دارد.

در روشنی چنین اوضاع و احوال نیازی به اثبات ندارد که تمام عناصر ملی و دموکراتیک در هر کجایی که هستند و به هر شغلی که مصروف اند رسالت دارند تا به حلقه وحدت و همبستگی خلق افغانستان با هم دست همکاری و تسامد بدهند و در هر بخش و سکتور رسالتشان را صادقانه انجام دهند.

گذشته از بخش های دیگر حیاتی و وظیفه نویسنندگان این مشعل داران فردا های سعادت مند مردم ستمدیده افغانستان است تا بروحیه وطن پرستی و انسان دوستی ذهن و قلم شانرا بکار برند تا همانطوریکه برچه سرباز قوای مسلح افغانستان

بدون شک افغانستان انقلابی در پرتو انقلاب شکوهمند شور و بخصوص بعد از مرحله نوین تکامل آن که انقلاب شور در اثر قیام تاریخی شش جدی از انحراف و تباهی نجات یافت، حساس ترین مراحل ترقی و تکامل خویش را می گذراند.

در چنین اوضاع و احوالیکه جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مسیر اصولی و انقلابی تحولات کیفی قرار گرفته بیشتر از پیش مرزبندی های طبقاتی روشن گردیده و به سویه ملی و بین المللی دوستان و دشمنان حقیقی خلق افغانستان شناخته شده و هر کدام در سنگر های ارتقاء و ارتجاع موضع گرفته و عملاً دوستی و دشمنی خویش را به اثبات می رسانند.

در ساحت ملی روز تا روز گام های نیرومند در جهت صلح و صفا برادری و همکاری و ایجاد جنبه وسیع ملی پدر وطن گذاشته شده و نیرو های مبارز و انقلابی طبقات و اقشار ملی و دموکراتیک در يك سنگر تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راه تطبیق ارمان های انسانی و نجات افغانستان از فقر و بدبختی صمیمانه همکاری می نمایند.

در روابط بین المللی نیز صف ها روشن گردیده و تمام نیروهای انقلابی از آسیا، افریقا، و امریکا لاتین اروپا و استرالیا با يك آواز از افغانستان انقلابی دفاع مینمایند که در رأس دوستان انقلاب و آزادی



سی اس ۵۱۷

C-S517

اگر واقعاً چنین است، از عمل خائنانه امپریالیسم امریکا تاکنون در یوریشیما و ناکازاکی و اطراف واکنف آن تأثیرات شوم و غیرانسانی انفجار بم ها وجود دارد و سالهای سال است که اعتراضات پیهم در زمینه صورت می گیرد با اینهم امپریالیسم امریکا در همین ردیف به جنایات دیگری هم دست زده است.

آیا جهانیان و خلق قهرمان ویتنام که جواب دندان شکن به امپریالیسم امریکا داد از یاد می برند که مقدار کافی و از حد گذشته گاز های سمی در جنگ ویتنام از طرف یانکی های امریکایی مورد استفاده قرار گرفت. خلق ویتنام هرگز از یاد نمی برند که یانکی های امریکایی حتی تجارب مربوط به گاز های ساخته شده در لابریکه ها و موسسات کیمیاوی انحصارات بین المللی را در قریه های پر نفوس ویتنام عملی نمودند و صدها و هزار ها انسان را فدای این عمل نادرست خویشی نمودند.

همچنان طیارات بی پنجاه و دوی امریکا وقتی نقاط مختلف ویتنام را بمباران می نمود و با ناوایم مردم غیر مسلح و غیر نظامی راه قتل می رساند، امپریالیسم امریکا اعلام میداشت که فتح دیگری را نصیب شده است. شرم آور است دولت امپریالیستی ای که دست های خویشی شان تا هنوز هم حلقوم خلق های جهان را می فشارد باز هم بارگاه عمل انجام شده بدست

جهان غرب و تمام نیرو های امپریالیستی و در رأس آن امپریالیسم تجاوزگر امریکا که در تاریخ جهان جز سیاه کاری و آتش سوزی دهشت افکنی و خرابکاری، خون ریزی و آدمکشی کاری نداشته درین روزها غوغای عجیبی را برپا داده و دروغ های تفتین آمیزی را علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان ذریعه وسایل اطلاعات جمعی به اطلاع جهانیان می رساند، غافل از اینکه مردم جهان آنها را شناخته اند و شناخت مردم در زمینه تکمیل است.

قبل از همه قابل تذکار است که امپریالیسم امریکا این مرکز دهشت و وحشت در جهان از راه «صدای امریکا» به سلسله دروغ های همیشگی اش در مورد واقعات وطن ما دروغ شاخدار دیگری را سر همبندی نموده که گو پا قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان در قرا و مناطق نور دست از گاز اشک آور در مقابل اجبران ارتجاع و امپریالیسم استفاده می نماید و این خبر را دیگر منابع امپریالیستی نیز با سرعت پختی نمودند و به اصطلاح خود شان وظیفه انسانی و ژورنالستیکی شانرا انجام دادند، در حالیکه قضیه برعکس است.

بهر حال اگر امپریالیسم امریکا مخالف گاز های سمی و استعمال آن در جهان است و اگر واقعاً باروحیه انسان دوستی در باره گلوله باره می کند چرا اولتر از همه بخود نمی اندیشد و خود را اصلاح نمی نماید؟

بناء در جهت قبولاندن مردمان خود داخل اقدام شده و به شکلی به تجاوز خود ادامه میدهد که تبلیغ و دروغ خویش به اصطلاح راست برآید. چه خیال واهی و نارس!

به همین ارتباط خوشبختانه دستگیری سلاح های امریکایی و بخصوص بم های سمی سی اس ۵۱۷ که توسط عمل خویش بداخل خاک مقدس ما گردیده می رساند که امپریالیسم امریکا در پی تبلیغاتش بسلان داشت تا نقاط مختلف را با چنین گاز سموم بسازد و باز هم خویش را اولتر از همه خویش نشر کند که در فلان قریه و دره و یا کوه و دشت افغانستان از گاز های زهر دار استفاده صورت گرفته، چون خویش عامل این کار است خویش را هم خویش می رساند.

طی آخرین کنفرانس مطبوعاتی که مجید سر بلند وزیر اطلاعات و کلتور به پرسش زور نالیست های داخلی و خارجی پاسخ روشن داد معلوم گردید که امپریالیسم امریکا واقعاً دشمن خطر ناک جهانی است، زیرا برای دست یافتن به مقاصد شوم از هیچ

عمل سیاهی رو گردان نیست، مردم را می کشند و فریاد می کشد که مردم را کشت، باز هم همان غربالمثل وطنی که نژدهم می گوید دزد و صاحب خانه هم.

هم به کشور ما از راه های مختلف تجاوز می کنند. هم در باره دولت مستقل و انقلابی ما و بخصوص کشور دوست و همسایه ما اتحاد شوروی خبر های جعلی می سازند و شب و روز آرا تشواری می نمایند.

بهر حال بینیم در آینده امپریالیسم امریکا انگلیس و یاران و چاکران موش بفرمان چینی و پاکستانی آن دیگر به چه حیل دست می زنند و در کار نامه های ننگین شان دیگر چه می نویسند.

اما آنچه روشن و غیر قابل انکار می نماید اینست که امپریالیسم عامل اصلی تمام جنایات در جهان بود. و تمام ناآرامی های جهان به هر شکلی که ظهور نمود. و یا بعداً دیده شود منشأ اصلی آن انحصارات بین المللی و در رأس آن امپریالیسم جهانخواه امریکا قرار دارد.

ما با این تبلیغات و تجاوزات امپریالیسم امریکا باز هم با دوستان خویش نزدیکتری شویم و خصم و دشمنی ارتجاع سیاه و امپریالیسم را مال افتخار سینه خویش میدانیم.

بگذار امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم امریکا پیشی ازین سیاه روی شود.

خویش را بد و ش دیگران انداخته و به اصطلاح و ظن داران مابرف بام خود را بر بام دیگران می اندازند.

حقایق در باره تجاوزات امپریالیسم و بخصوص استفاده عساکر تجاوزگر آن از گاز های سمی و خطر ناک در جنگ های ویتنام و دیگر نقاط جهان آتقدد زیاد است که یانکی های امریکایی خود درباره کتاب ها نوشته اند چه رسد به دیگران.

با آنهمه اسناد و کتب و سوا گننده که در خود ایالات متحده امریکا به نشر رسیده امریکا باز هم تیرنگ های دیگری را سازماندهی میکند و کشور های صلح دوست و نظام های واقعاً انسانی و هیو مانیستی را که درفش صلح و دوستی را در جهان بلند نموده و اردوی نجات بخش آن بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی کشور های اروپای شرقی را از سطریره شوم فاشیسم نجات داد به تهمت می گرد و غیر مسولانه داد و فریاد برپا می اندازد که در جمپو ری دموکراتیک افغانستان از گاز های سمی علیه متجاوزین و یا به اصطلاح آنها مجاهدین؟! استفاده به عمل می آید.

جای شک نیست که قطعات محدود کشور دوست و همسایه بزرگ شمالی افغانستان اتحاد شوروی بنابر تقاضای دولت مستقل و آزاد و عضو ملل متحد، در افغانستان به منظور دفع تجاوز خارجی آمده و با اینکه بارها این مطلب گفته شده باز هم تبلیغات خائنانانه ای در زمینه از دستگاه های پرو پا گندی امپریالیسم بگوشی می رسد که برای خلق ما و دولت و حزب ما و همچنان خلق های جهان غیر طبیعی نیست، بلکه یک علل طبیعی است، چه امپریالیسم جز دروغ و تفتین کاردیگری ندارد. کدام حادثه ای در جهان است که امریکا درباره آن دروغ نسازد و تفتین نکند.

اصلاً روی تبلیغات امپریالیستی طرف مرحله نوین انقلاب نور و اتحاد جماهیر شوروی است که همیشه در چنین حالاتی به خلق افغانستان کمک نموده است.

روی همین اساس امپریالیسم تلاش دارد تبلیغاتش را به هر سو سی بنشاند که واقعیت ندارد.

چون دستگاه های دروغ پرواز امپریالیسم و اجبران پاکستانی و چینی و دیگر حلقه های امپریالیستی همه میدانند که تبلیغات ارتجاع سیاه نوکر های گوشی بفرمان امپریالیسم اصلاً ساخته و پرداخته خبر سازان اجیر است.

آیا هنوز هم در آروزی سگرت کشیدن هستید؟

تحقیقات و مطالعات علمی مبنی که در برخی از کشورهای غربی صورت گرفته ثابت میسازد که کشیدن دود تنباکو عاقبت خیلی وخیم و حزن انگیز دارد.



یکجمله زنهای سگرت را صرف بخاطر تن دود میکنند.

بعد تو لد در مقابل بیماری های اطفال، نسبت به اطفالیکه از زنان سگرتی بد نیسا

میانند، در مقابل امراض بیشتر دارای مقاومت میباشند. همچنان این احصایه ها نشان میدهند زنیکه روزانه تا ده عدد سگرت دود مینماید اگر حامله باشد احتمال مرگت کودک کی که بد نیسا میا ورد، قبل از تولد و یا تا چها هفته اول تولدش نسبت به زنیکه سگرت کشیدن عادت نکرده است خیلی زیادتر میباشند.

اگر طفلی که از پلن زن سگرتی بد نیسا می آید زنده بماند آقدر چانس زیاد ندارد که در تحصیلش و در اطلاق با همطرازانش که مادران آنها سگرت کش نیستند موافقت های در خشان و چشم گیری کسب نمایند.

اینها مثالهای برجسته و روشنی اند که در مورد ضرر سگرت کشیدن بدست آمده است یکی ازین را پور ها را یکتنر متخصصی که داکتر بکراز شفا خانه های عسکری میباشند بدست آورده و دیگرش را متخصص طبی «روبال کالج انگلستان در اثر مطالعات خود خلاصه نموده است.

این مطالعات که به اسم اس سروی چپا نی تحقیقات مستند ۴ طبی، استوار است برای خوانندگان خود اطلاعات بسدی دارد مثلاً:

۱- سگرت کشیدن یگانه فکتور مهم برای ایجاد بر انشیت های مزمن و امراض ریوی در اطلاع متحده امریکا محسوب میشود و رقم آن از ۶ و فیات در یکصد هزار نفر در سال ۱۹۴۹ برقم ۱۲ و فیات در یکصد هزار نفر در سال ۱۹۶۷ و بهمین تناسب در سالهای اخیر پیش رفته است.

۲- آنا نیکه دو قطی سگرت را در یکسک روز دود میکنند نسبت به کسانیکه محتاج به سگرت کشیدن نیستند هژده بار چانس

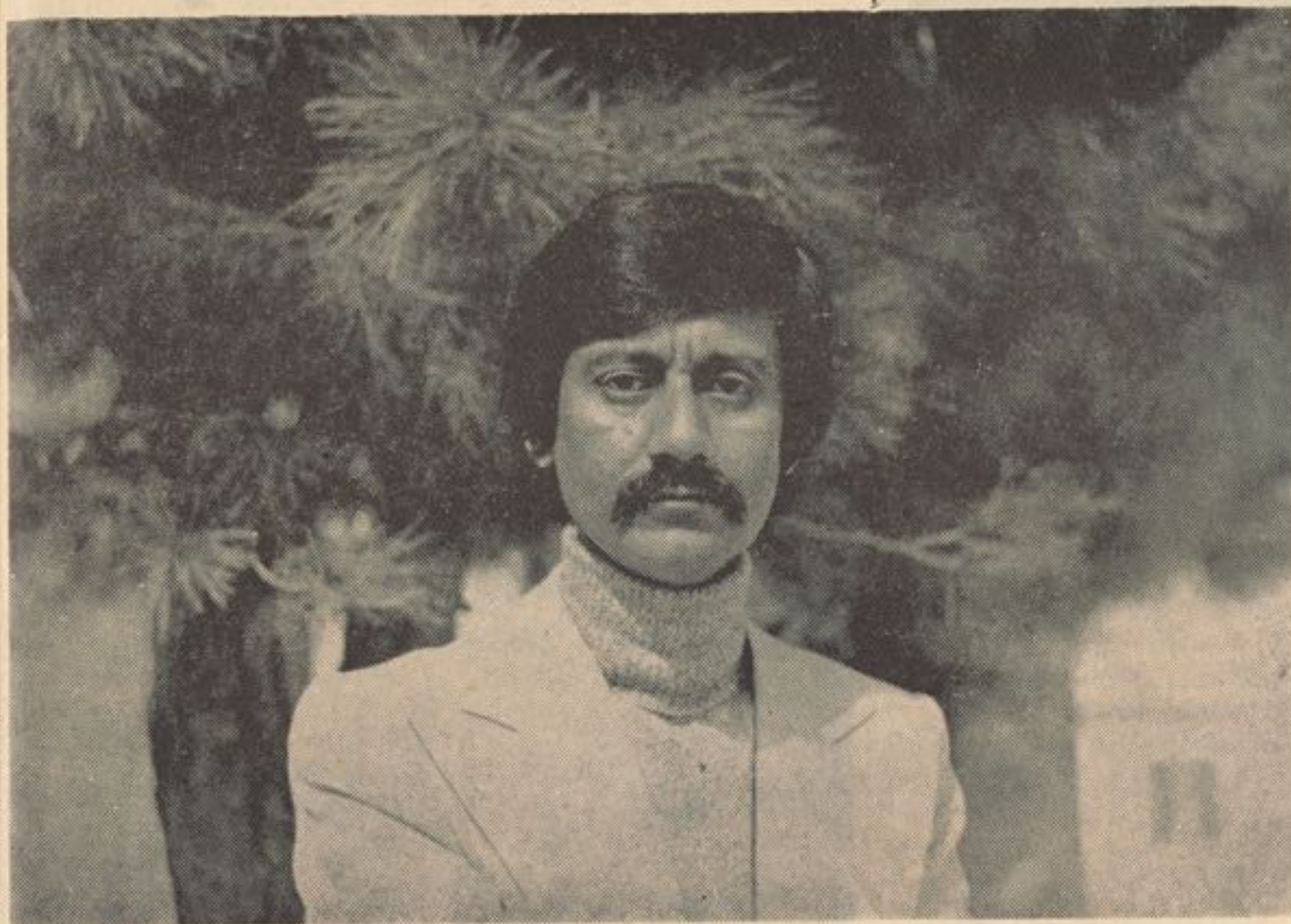
۳- و فیانیکه از رهگذر سرطان شش در میان زنهای صورت میگیرد در ظرف چهل سال گذشته چهار صد برابر شده است و در مورد مرد ها این رقم به بیشتر از آن میرسد. زیرا تعداد زیاد مردها نسبت بزنان سگرت میکشند. روی این مطلب است که در سال ۱۹۷۰ در حدود شصت هزار امریکائی از رهگذر مرض سرطان شش که به ۱۰۰ سگرت کشیدن به این بیماری گرفتار گردیده بودند. از بین رفتند.

۴- داکتور بکلی وضع گردیده کسه معنادین سگرت بنفایه آنا نیکه سگرت کشیدن عادت ندا رند. در مقابل زخم معده آقدر ها مقاومت ندارند. همچنان اشغال مییکه سگرت میکشند مقاومت شان در برابر بعضی از انواع کوری چشم و ورم بیره ها که منجر به از بین رفتن دلد آنها میشود، خیلی کم میباشند.

۵- اطلاعات موثقیکه از تجارب و تحقیقات تهای طولانی انجام شده ۴۰۰۰۰ داکتر پیرا مون اشتیاق سگرت شان بدست آمده است میرساند که نصف این داکتران نظربه بقیه در صفحه ۴۹

صحبت با آواز خوانیکه هم ظاهر است و هم نهویدا

اومیگوید :



طلمسم جدا سازی هنر از سیاست را بشکنیم

به اضافه بی عدم اطلاع ناکافی آن از هنر... از پرسش تان خوشم آمد ، گمان میکنم که بعد از زریاب ، شما دو مین مصاحبه گرمی استید که معقول سوال طرح میکنید و آنچه میگویم همان چیز می نویسید . خاطره های بدی از بعضی گفت و شنود ها وصحبت های خود و دیگران دارم که دل می آزارد وکنه نقشی زور نالستان و مصاحبه کنندگان را می نمایاند . اصولا ، در حد تعارف ، یک زور نالیست وظیفه دارد تا سوالات خود را در محدوده صلاحیت و آگاهی طرف مقابل طرح کند و چیزی بیرسد که او برآن محیط باشد نه اینکه سوالی بکند که مخاطب را یاری پاسخگویی نباشد ، الزاما و ناگزیراگر پاسخی ارائه دارد ، یقینا بی سنجش و نادرست از آب درمیاید که نتیجه اش به گمراهی خواننده می انجامد . خواننده بی که اگر اطلاع کافی وافی در زمینه موضوعی مورد بحث نداشته باشد بیه تصور اینکه جوابدهند ، هنرمندیست با پشتوانه تایید مطبوعاتی ، جواب مغلوط وغلط او را درست می پندارد . من باب مثال مصاحبه بی بود دریکسی از پروگرامهای تلویزیون که مصاحبه کننده تلویزیون از هنرمند چهره به تلویزیون کشیده ، چنین پرسیده بود :

من - مکتب خوانده اید ؟

چ - نه .

نداریم ، چرا ؟ مجال وفرست کار کردن را از ایشان گرفته بودند .

* خوب هویدا ! حال بگوید که چطور میتواند یک هنرمند ، همیشه در سکوی موفقیت ومحبوبیت تکیه زندوبیوسته وهمیشه محبوب القلوب هوا خواهان خویش باشد .

با صدای پرچم وآهنگین خود چنین ادامه میدهد : روزی از یک هنرمند محبوب و مشهور یکی از کشور های دیگر ، پرسیدم : این چه رازیت در توکه اگر سر دردهمیشوی ، نیم از مردم کشورت احساس ناراحتی توام بدلسوزی میکنند ؟؟ و چرا این حد دوستدار و هوادار ، در بی داری ؟

با لمقابل یا سخ بسیار خوبی برایم داد ، او گفت : من آگاهانه وزرنگرانه ملت و دیار خود را دوست دارم . اگر تکرار نباشد میخواهم بگویم ، نه تنها برای هنرمند «آواز خوان ، مثل ، آهنگ ساز بلکه برای هرفردیک کشور این دوستی شعورانه وعمیق ، اقبال درخشش وموفقیت نصیب مینماید .

گاهی از بی هنر ، هنرمند نما ، سوال شده است که یک هنر مند چگونه موفق بوده میتواند ؟ طرف شجاعانه پاسخ گفته که اخلاق شرط اول موفقیت است .. من ، دلیرانه ، این جواب هنر مند بی وقوف را یک دلیل تصدیق میکنم و آن اینکه عدم موفقیت پاسخ دهنده

بود وجنان ویابه سخن واضحت ، پروگرامهای سابق خراب بود وحال خوب شده ، این گفته بسیار شباهت به سخن دیگران خواهد داشت که از هر زبان بشنوی نامکرر است . عجالتا یگانه امیدواری که است ، امیدی ، آرزوی ، تلاشی وکوششی برای بهبود ، خوب شدن وتلویزیون شدن ن تلویزیون ملموس و محسوس است . ساده تر بگویم ، بعد از انقلاب نور چندتنی به تلویزیون آمدند و امور کار ها را بدست گرفتند که گویی همان بوریا با فان به کارگاه حریر آمده باشند . آنان هرچیز را ، اگر می فهمیدند ، شاید ، ولی از آنچه که هیچ سر رشته نداشتند همین تلویزیون بود که این موضوع مسبب شد تلویزیون در راه روان شود که قطعا راه اصلیش نباشد .

... اما ، در همین او اخر آهسته آهسته باتعمق وبدون شتابزدگی هر کاری به اهلش سپرده میشود واین سپردن کار به کار دانش ، خوشبینی را بوجود می آورد که در آینده قریب صاحب یک تلویزیون آبرومند خواهیم شد .

فعلا بعضی از پروگرام های ما خار چشم اهل نظر است که غیر قابل عرضه داشت است .. این گفته باینمعنی نیست که ما اشخاص وارد وتحصیل کرده در رشته تلویزیون

اینبار ، مصاحبه با آواز خوانی داریم که از شهرت ومحبوبیت خاصی برخوردار است . آوازش پهنابوسعت بی کرانه بی دارد . آواز گیرا ورسایش ، آدم را امتثال آماده باش وحاضر باش میدهد و خواب از چشمش می ربایند . آواز آهنگین و پسر مسحورش ، شنونده را ، ذوق شنیدن ، گوش فرا دادن و دل سپردن میدهد واورا نمیگذارد که ازحوزه مقناطیسی آوازش قدمی فرا تر نهد وبه نحوی از الحاح باطل السحری آوازش گردد .

او ظاهر هویداست . قرار وعده بی یک ساعت قبل مدیرمجله ، به دیدنش میسرورم ، چشمم تا آنجا که کار میکند او راندر اتاق نیمه پررنگ چند نظری موعود نمی بینم ، ازتنی میبرسم که با هویدا کار دارم ، به اشاره دست او را می نمایاند : همان یکی که به گوشه اتاق ، در پشت میز نشسته است . گویی فکر میکند که او را نمی شناسم ، نه می شناسمش ، ولی نمیدانم چرا او را دیده نتوانستم اویکه ، اگر گوشه نشین خلوت گزین هم باشد بازهم ظاهر ، هویداست ؟ حدیث موقوف به او میگویم ، جز خنده مملو از لطف ومحببت چیزی از او نمی بینم ... به صحبتش می نشینم وبی مقدمه می پرسش : نظر شما را درمورد پروگرامهای تلویزیون میخواهم ؛ نظری اینسو وآل سو می اندازد وبه فکر فرو میرود ومیگوید : مقصود اینستکه اگر حال بگویم ، پروگرامهای گذشته ورفته چنین



عویدا میگوید: ... برای مدتی برق ضعیف و کم نوری در آسمان هنر بودن و آنگاه بی کار خود رفتن، موفقیت نیست ...

درست و آگاهانه میداشته باشد، همینگونه اگر آواز خوان است، میداند برای کی؟ و برای چه؟ بخواند. و چون قلب او امال و سرشار از محبت مردم و وطن است، طبعاً با مردم روابط صمیمانه و صادقانه دارد. از اینرو چنین هنرمندی در کشور ما که محبت و صمیمیت از هر کشور دیگری خریدار و خواستار دارد، موفقانه میدرخشد. نباید فراموش کرد که برای مدتی برق ضعیف و کم نوری در آسمان هنر بودن و آنگاه بی کار خود رفتن، موفقیت نیست. در همه جای دنیا هنرمندان ممتاز و بزرگ کمپاب و انگشت شمار اند. که در کشور ما به قضا این مساله سرد چاریم. گاهی شرایط و فرصتی زمینه را برای درخشیدن بعضی

اضافه بایست کرد که دو اصل دیگر نیز در اوج شهرت نگه داشتن هنرمند نقش غیر انکاری دارد که لازم به گفتن است و آن دو یکیش صمیمیت است دیگری سادگی. * نظر شما در مورد هنر جوان تازه کار چیست و چه سخن و پیامی به ایشان دارید؟ به فکر فرو رفته است گوئی اوراق کتاب عمر خویش را به توری میگیرد و گزیده یی آنرا به هنر جوان نو جوان به ارمغان میدهد. با تگاهی به من میگوید: از تجارب پانزده سال که به هنر موسیقی اشتغال دارم چنین آموخته ام که هنر جوان تازه کار باید انتقاد پذیر باشند و با هر سخن مخالف و تسویه حساب کنند و از قهر و غضب بیجا بپرهیزند.

ایجاد و تأسیس مکتب و پوهنهی موسیقی رویش استعدادها را شگفته

تر میسازد...

صمیمیت و سادگی هنرمند ر در اوج شهرت نگه میدارد

به ارتباط سوال گذشته، که ذکرش اینجا هم خالی از فایده نیست، باید علاوه کنیم که صرف داشتن آواز، طاقی کردن خوب و نواختن مقبول به تنهایی پستوانه های دایمی برای تمدید مدت موفقیت هنرمند نیست. هنرها بصورت اجتناب ناپذیر باهم ارتباط و بستگی دارد که باید بصورت عمومی درباره هر یک از هنرها مطالعه کرد و تکانی آموخت و از سویی بستگی در هم فشرده آنرا با دیگر سازمانهای اجتماعی در زیر نظر داشت. روزگاری، توصیه یی احمقانه برای هنرمندان میکردند که گویا او را به سیاست چکار؟ هنر از سیاست فرسخ ها دور است و آن به که هنرمند به هنر دل سپارد و سیاستمدار به سیاست !!

استعدادها مساعد میسازد که این درخشیدن هاداکثر دیرپای و ماندنی نیست و چون شهاب شتابنده فقط الماسکی دارد و غیر بخشدنی .. در هر جامعه یی دو تیپ هنرمند است یکی آنکه می آید و میدرخشد و بی رحمانه و سوگمندانه سقوط میکند و دیگری آنکه می آید، خوب میدرخشد و به فرمان و اطاعت زمان غروب میکند، اما سالها وسده ها در تاریخ کشور خود، نامی ماندگار و جای ارجمندی می یابد و زمره شکوهش در قلب هزاران هموطنش درخشش می ماند. هنرمندیکه فریب شهرت کاذب را میخورد، گوئی به دست خویش حکم سکوت و سقوط خود را میریزد و به شط زمان صادر میکند که او را بقی بپیش نیست.

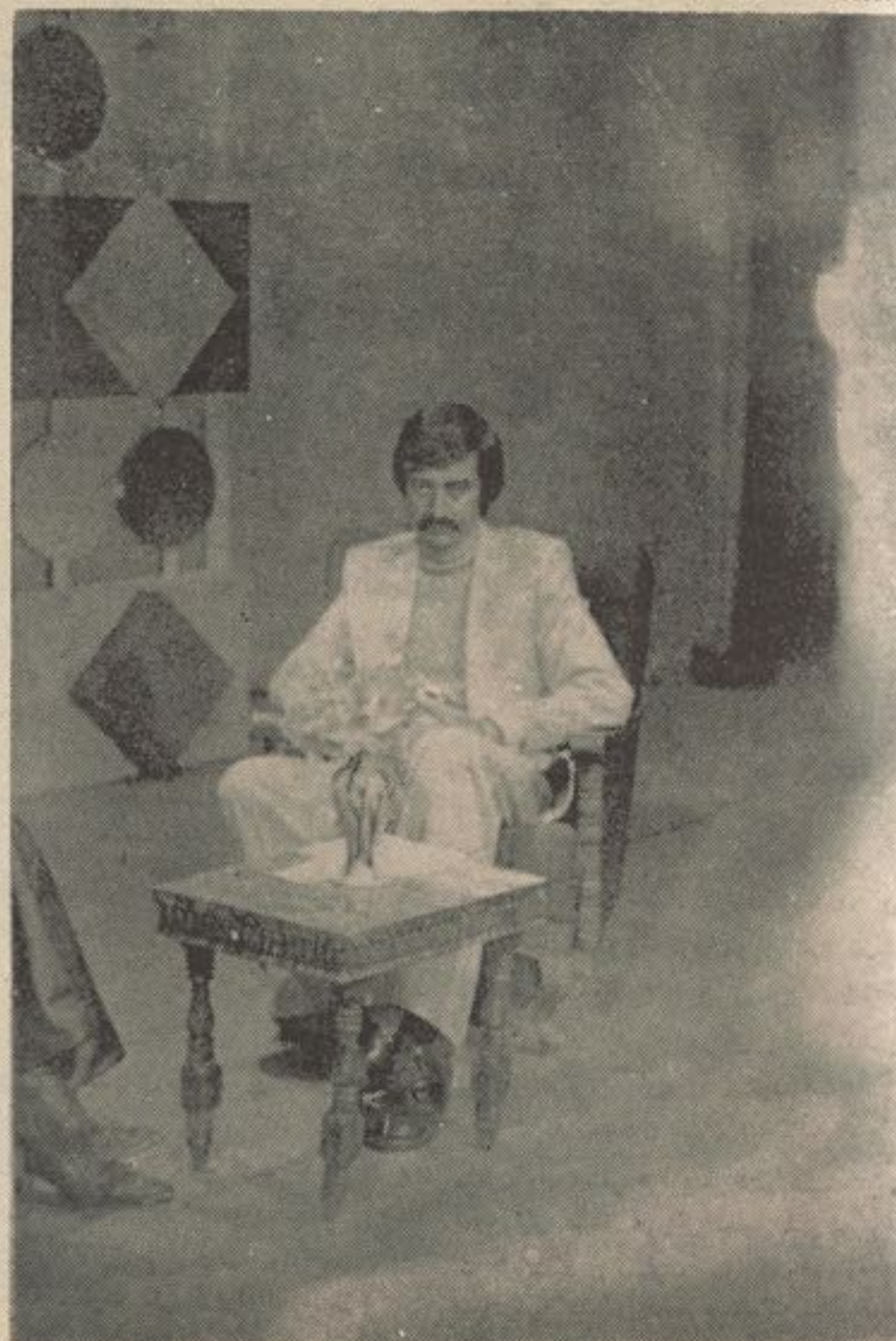
در هر جامعه یی دو تیپ هنرمند است یکی آنکه میاید و میدرخشد و بی رحمانه و سوگمندانه سقوط میکند، و دیگری آنکه میاید، خوب میدرخشد و به فرمان زمان غروب میکند...



س - سواد دارید؟
ج - نه.
س - خط خوانده و نوشته می توانید؟
ج - نه خیر، آرزو دارم که در کورس سواد آموزی نامم را سیاه کنم و خواندن و نوشتن را یاد بگیرم.
س - خوب، پس در این صورت نظر شما راجع به هنر چیست؟
و شما خواننده عزیز، تصور نکنید که مصاحبه شونده از آواز خوانان پروگرام دنیای کودک بوده است. نه، او انسان بالغ و عاقلی بود که در همان گفت و شنود، از اینکه مدتیست نامزد بوده، نیز نام برد و به نحوی مزه عروسی خود را به بستندگان تلویزیون پیشکش نمود.

بدین ترتیب یکبار دیگر توجه مصاحبه کنندگان محترم را به این مسایل می خواهم و میرویم سر اصل مطلب که چرا و به چه دلیل دوست داشتن مردم و وطن شرط اول موفقیت است؟ عجلنا اگر از استعداد مسیحا دم حرف و سخن نزدیم، منظور ما تنها هنرمند نبوده است، بلکه - حب مردم و وطن، دو صفتی است که همه باید داشت.

و اما در مورد هنرمند که تا فته جدا یافته از مردم نیست، همین دو اصل نیز مصداق دارد. زمانی که او وطن خود را دوست دارد و خدمتگزار مردم خویش است واضح است که از شرایط اجتماعی مردم و دیار خود برداشت و یادداشت

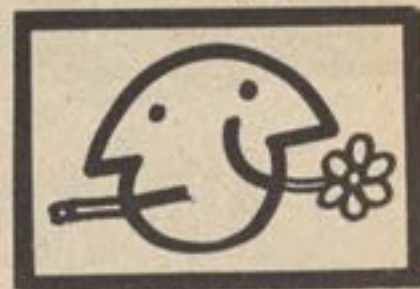


من در زندگی هنری ام با هیچ کسی در رقابت نبوده ام ...

روز جهانی صحت تحت شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» روز ۱۸ دسامبر در سرتاسر کشور با مراسم خاصی برگزار و تجلیل گردید.

به همین مناسبت مجله ژوندون با عنایت از همسپریان عزیز د رمورد این شعار: «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» گفتگو هایی بعمل آورده که از نظر شما خوانندگان ارجمند ژوندون گزارش می یابد.

در این گفتگو ها کوششی بعمل آمده تا از هر طبقه نظر خواسته شود و نظریات شان در مجله منعکس گردد.



بشما سپاس، روز جهانی صحت

مجله ژوندون در پهلوی دیگر وسایل ارتباط جمعی با دوکتوران، انجمنیان، روان شناسان، محصلین، زنان، دختران، معلمان و یککده اولیای کودکان و نو جوانان در تماس شده و نظریات ایشان را در مورد اصرار سگرت خواسته که اینک تقدیم خوانندگان ارجمند این مجله میگردد.

پوهاند محمد امین استاد روان شناسی در مورد معناد شدن نو جوانان به سگرت چنین گفت:

در مورد معناد شدن نو جوانان به سگرت روانشناسان را عقیده بر این است که نه تنها تقلید بلکه قضا هر وحشی داشتن عقده های شخصی می تواند نو جوانان را به کشیدن سگرت معناد سازد.

برای تقریباً همه اطفال دوره نو جوانی چنین معنی میدهد که ایشان باید ثابت سازند که ازین پیش طفل نیستند و آزادی بیشتر را نیز تقاضا دارند. یکی از راهها و طریقه بعضی از نو جوانان میخواهند این آزادی را به المات رسانند اقدام به

سگرت کشیدن است. زیرا سگرت کشیدن سمبول رشد وکلانی وحشی در بعضی مواقع خاص سمبول بزرگمنشی «روشن فکری» در نظر آنها محسوب میشود ازینجمله اهمیت تقلید در معناد شدن به سگرت واضح و آشکار می گردد.

همچنین در بعضی مواقع داشتن عقده ها و احساسات مختلفه به زعم اینک سگرت کشیدن غم را از بین میبرد نیز باعث معناد شدن به سگرت و مخدر را ت دیگری می شود که در نتیجه غم از بین میروود و نه اعتیاد این بود شمه از نظریات روانشناسان درین باره امید است در یکبار بمقابل امحای سگرت مفید واقع شود و نو جوانان مارا از این عادت بدبخت دهد.

در گذشته روی بعضی قطعی های سگرت اعلان های که نشان دهنده «سگرت صحت را خراب میسازد» بود نظر شما درین مورد چیست؟

شخصا عقیده دارم که بهر شکلیکه بتوان رویه و سلوک مردم را بطرف مفرات

سگرت یا صحت! انتخاب با شماست

معنادان را نسل جوان تشکیل میدهد نسلی که با ید نیروی خود را صرف سازند گسی جا مع خود نمایند ولی متاسفانه آرا به هدر میدهند. در مورد علاقمندی زنان به سگرت با ید گفت که اکثر پتزان معناد به سگرت در ابتدا بر قضا هر بهیتر بودن، بر دادن و به اصطلاح خود را متجدد نشان دادن همچنان برای جلب توجه سایرین به صورت تقنی به کشیدن سگرت با رفا در مجالس دوستانه آغاز میکنند ولی در اثر مصرف مکرر نیکوتین سگرت، شخص به نوعی عادت میگیراید و نیاز شد ید به مصرف آن احساس میکنند در نتیجه معناد به آن میگردد.

اگر از نگاه روانی این موضوع را بر رسی کنیم این دسته در حقیقت کمبود های روانی خود را به طریق غیر معقول می خواهند جبران کنند. در اثر رهنمایی شدن بصورت صحیح خلا های که در شخصیت این دسته بوجود آمده برای جبران عقده

حقارت، مخفی کردن اضطرابات درونی و بزرگ جلوه دادن خود میخواهند با کشیدن سگرت شخصیت نازه از خود بسازند غافل از اینکه بدست خود را به بدبختی های خود را باز میکنند و باحیات خود بازی میکنند.

میگویند زنان بیشتر از مردان به سگرت معناد اند آیا این امر حقیقت دارد؟

این امر در محیط ما صدق نمیکند و اکثریت معنادین سگرت را مردان تشکیل میدهند ولی در جوامع صنعتی این موضوع فشار واقعیت دارد. در این نوع جوامع فشار کار، نوسرانی ها، ناامیدی ها، گسستن روابط عاطفی و طلاق های متعدد، از خود بیگانهگی ها، بی بند واری های شدید و آزادی افراطی سبب شده است که زن به اعتیاد رو بیا ورنند. بطور کلی طوریکه قبلا

ذکر شد یکنوعاد زنان در ابتدا جهت تقنی و یککده هم در اثر روبر وشدن با نااملا یعات زندگی به سگرت پناه میبردند و به گفته خودشان غم خود را میخواهند فراموش کنند و غالبا گناه آرا به گسردن اوضاع و احوال میاندازند مثلا زنی که شوهر خود را از دست داده، دختری که عشق وی با شکست مواجه شده، کسیکه شغل خود را از دست داده و یا درمکتب نا کام مانده غالبا میل به انجام هیچ کاری نداشته احساس بدبختی و بیزاری پیدا میکنند و برای گریز از خود به سگرت پناه میبرد تحقیقات روانشناسان نشان داده که کشیدن

سگرت راه اصلی فراموشی غم ها نیست بلکه این دسته در اثر تلقین فکر میکنند که با کشیدن سگرت میتوان غم خود را فراموش کنند و اعصاب شان تسکین یابد در حقیقت ضعف اراده، وحشت از موفق نشدن،

سگرت جلب نموده صائب و پسنیده است بشرطیکه روش مقابل فهم باشد نه آنکه تأثیر منفی از آن گرفته شود.

روانشناسان عقیده دارند که بدید های اطراف ما زمانی بر ما موثر شده می تواند که یکی از غرایض فطری ما شریک ساخته شوند و چندین بار این عمل تکرار شود آهسته آهسته پدیده غیر موثر نزد شخص معنی و مفهومی را حامل می نماید. در مثال بالا هم آن اعلان ها برای اینک مفهوم «سگرت صحت را خراب می سازد» را آفاده نموده بتواند با بدبهر شکلیکه امکان پذیر باشد با هم شریک ساخته شوند و عمل تکرار شده برود تا اینک نزد سگرت کشی معنی و مفهومی را افاده کرده و احیاناً ایشان را از عمل شان باز دارد. از نگاه روانشناسی گفته میشود که این اعلان ها در خراب ساختن صحت جور شده است.

شهریه نقشبندی استاد پوهنخی تعلیم و تربیه

از نظر شما علاقمندی زنان در مورد سگرت چگونه است؟

اعتیاد به انواع مختلف مواد مخدره از جمله سگرت یکی از پرا بلم های اجتماعی اکثر جوامع را تشکیل میدهد. اکثریت



پوهاند امین و شهریه نقشبندی استاد پوهنخی تعلیم و تربیه که در مورد مضار سگرت نظر داده اند.



انجیر زنگوردی

طوری که این سخن غلط معروف شده که سگرت رفع خستگی میکند آیا این امر حقیقت دارد ؟

- سگرت هیچگاه رفع خستگی نمینماید، چون در تنباکو نیکوتین موجود است پس در هنگام کشیدن بالای اعصاب و دماغ تا لیر نموده و انسان فکر میکند که خستگی اش رفع شده است در حالی که عکس مساله وجود دارد. انسان های معتاد به سگرت در کارها زود خسته می شوند و زیاده تر از نا حیه کمالات شکا نیست دارند.

در گذشته روی بعضی قطی های سگرت عکس قیچی که نشان دهنده سگرت صحت را خراب میسازد بود، نظر شما چه در این مورد چه است ؟

- نه در گذشته حتی هنوز هم ممالک صادر کننده و تولید کننده سگرت بالای قوای های سگرت به یکی و یا دولهات بین المللی تحریر میدادند که : سگرت کشیدن به صحت شما تاوان دارد.

البته درین مورد تو چه ممالک مترقی جهان نسبت به ممالک دیگر زیاد تر است به طور مثال ستالینی یکی از اقوال معروف عالی سگرت اتحاد شوروی است که در شهر مسکو تبه می شود مگر بازهم بالای قطی های آن به وضاحت به انسان روسی تحریر گردیده است که :

سگرت کشیدن به صحت شما ضرر و تاوان دارد. که این يك عمل بیسر دوسریه انسان ممالک مترقی جهان است که به

صحت مردمان قاره هاتوجه دارند. آنها درحقیقت امر درمقابل صحت مردم قاره های جدا گانه و ظایف بشری خویش را انجا م داده اند.

با وجود تحریر این جمله اخطاریه بازهم اکثرا به این کلمه توجه نمیکند. اکثر ممالک صادر کننده و تولید کننده سگرت بالای قطعی های سگرت جمله اخطاریه را که قبلا از آن منکر شدیم تحریر نکرده

مینمایند نه اینکه جمله اخطاریه را تحریر نه مینمایند بلکه توصیف آنرا میکنند که این در واقعیت امر مبارزه بر ضد صحت بشریت است. آنها پول را بدست می

بقیه در صفحه ۲۴

نه از من بلکه اگر از هر کس پرسید میشود ندین این دوتا صحت را انتخاب و سگرت را نمی خواهد کرد حتی معتادین سگرت هم. از نگاه روانی ترک سگرت مشکل است، آیا این امر حقیقت دارد ؟

- ترک سگرت مشکل نیست و آنا نیکه میگویند ترک سگرت مشکل است درواقعیت امر روحادر مقابل ترک آن تلقین شده اند در راه تصمیم انسان اصلا هیچ سدی وجود ندارد

کسیکه در ترک آن تصمیم گیرد هیچگاه به تزلزل مواجه نخواهند شد. بدون اینکه صدمه روحی برای معتادین سگرت وارد شود چگونه میتوان آنرا ترک داد ؟

درین قسمت باید علاوه کنیم که بهترین راه ترک سگرت عبارت از سپورت آزاد و مداوم است. آنالیکه به سگرت معتاد اند میتوانند به آسانی آنرا ترک گویند طوری که هر صبح قبل از طلوع آفتاب به سپورت آزاد عادت نمایند، کارهای جسمانی را کمی زیاد و کارهای ذهنی و فکری را در مرحله ترک سگرت کاهش دهند.

شما که خود عادت به سگرت دارید آیا وقتی در مورد مضار آن با دیگران حرف می زنید، فکر میکنید که این حرف های شما مورد قبول واقع میشود ؟

- من ندرتاً سگرت میکشم مگر باز هم ازین کار پشیمانم. هستند آنالیکه به این عمل زیاد معتاد اند. تا حال ندیده ام که معتادین سگرت در باره مزایای سگرت با دیگران صحبت کرده باشند، آنها دائماً ازین نا حیه شکایت دارند و به دیگران در حصه ترک آن توصیه مینمایند و خودشان هم تپ و تلاش دارند تا ازین بالای مقصد بالی ای که هم به صحت و هم به ثروت تاوان دارد خود را نجات دهند.

از نظر شما علاقه مندی زنان به سگرت چگونه است ؟

- زنان نسبت به مردان کمتر تمایل دارند به سگرت معتاد شوند زیرا زنان اکثرا مصروفی تربیه اطفال و کارهای تدبیر منزل میباشند و مجال ندارند سگرت بکشند.

زنان ممالک قاره های اروپا، امریکا و استرالیا نسبت به زنان ممالک قاره های آسیا و آفریقا زیاد سگرت میکشند زیرا در قاره های سه گانه تمایل به نوشیدن مشروب الکولی زیاد در حالیکه در دو قاره اخیر الذکر این تمایل کم و یا هیچ موجود نیست. در جائیکه نوشیدن مشروب الکولی زیاد مروج است زنان این مناسط بعد از نوشیدن مشروب الکولی سگرت میکشند.

زنان نیکه واقعا تقاضای سگرت را در کار کرده اند هیچ وقت به این عمل دست نکرده میزنند با خصوصیات زنان حمله دار باشد به این نکته زیاد متوجه باشند.

مرطبان ناشی از کشیدن سگرت است مخصوصاً صاف زنان حمله که معتاد به سگرت اندر باید مواظب باشند تا افلا در هنگام بار داری از کشیدن سگرت اجتناب ورزند و سلامت فرزندان خود را در معرض خطرات متعدد قرار ندهند.

انجیر زنگوردی

شما بچیت يك انجیر در مورد شعاع (سگرت یا صحت انتخاب با شماست) چه نظر دارید ؟

- در مورد صحت و سگرت باید بگویم که سگرت ضد صحت است، چون صحت ثروت است پس نباید این ثروت را از دست داد



باید به مادران حامله هوشدار داد که از دود کردن سگرت جداً اجتناب ورزند.



دو حیوان کوتوله

و برای دفاع خویش هر مملکت و سرزمین از آلات و وسایل دفاعی زمان خود کارگرفته است. امروز نیز همه‌ای ملت‌های جهان در تمامی مردم دنیا اگر تجاوزی بمقابل او شان صورت می‌گیرد بجنگ و دفاع می‌پردازند و سلاحهای دست‌داشته‌ای خویش را بمقابل دشمن بکار می‌برند.

اما در گوشه و کنار جهان هنوز هم بعضی اقوام و قبایل وحشی‌ای وجود دارند که بسا اینکه در قرن اتم، ها پدروجن، راکت‌های قاره پسا و سلاحهای ذروی زیست دارند از تمدن و ترقیات و ...

واکنش فات جهان و از سلاحهای جنگی ملل مترقی بوی نبرده و هم اکنون نیز

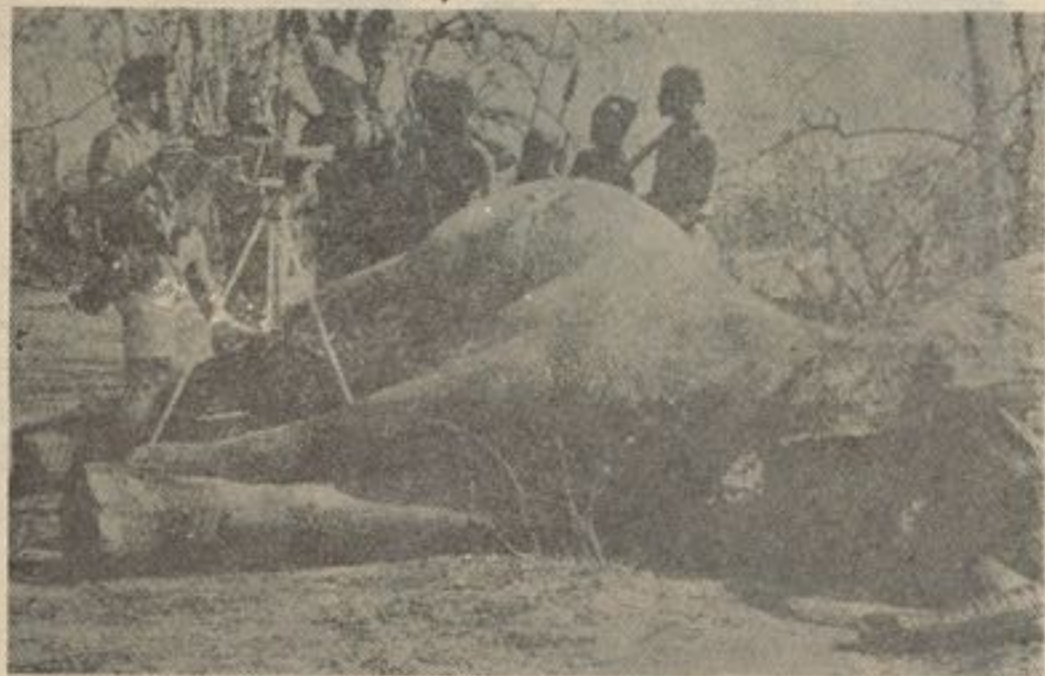


از این حیوان نیز در جنگل‌های کوتوله‌ها زیاد یافت میشود.

جنگ و زندگی

کوتوله‌های افریقا!!!

بشر از همان آغاز پیدایش خویش، برای دوام و بقای خود، مجبور بجنگ و دفاع بوده و تا امروز که جهان باوج تمدن رسیده و افکار و اندیشه‌های بشر بیش از همه ادوار تاریخ وسعت و انکشاف نموده، مجبور به جنگ و دفاع از خود است. زیرا اگر بجنگ و دفاع نپردازد جان و مال و هستی او، حقوق و منافع او و وطن و مملکت و منابع طبیعی او، توسط دشمنان فتنه‌طلب و باز بجهت قرار داده شده و طبق خواست و آرزو آنان



کوتوله‌های افریقا را از پاندر آورده اند.

و بمقتاد و مردم آنان استعمار و استعمارگر میگردند. روی این مطلب، همانا بطوریکه بشر، در اندوا تاریخ، همیشه از خود دفاع نموده آن جمله کوتوله‌های افریقا را میتوان



حیوانی از حیوانات سرزمین کوتوله‌ها.



نوع دیگر از حیوانات سرزمین کوتوله‌ها



«من در زندگی خود با شجاعت تر و بی
باك تر از افراد قبیله کوتوله ها ندیده‌ام»
يك مرتبه با عده ای از آن قبیله بشكار

رفتیم یکی از آنها سیری رایافته و آنرا
تعقیب کرد، شیر بر آن مرد حمله آورد
مرد چون کوه در جای خود ایستاده و حربه
خویش را بطرف شیر دراز نمود و چیزی

نگذشت که شیر خود را بروی حر به افکند
و در خون خود در غلطید. در چهره آن مرد

که با آن شجاعت شیر را کشته بود ادا
آثار ترس و نگرانی دیده نمیشد و مثل

این بود که متجشک و با کوبه ای رابه قتل
رسانیده است.

بقیه در صفحه ۴۴

نموده و با خود بیاورد، و همان شكار شیر
یا پلنگ تصدیق برای او خواهد بود که
در صف جنگجویان قرار گرفته است و چه

بسیار از جوانان بر اثر ترس و وحشت شکاری
نمی‌کنند و لی اینگونه جوانان به قبیله
خود باز نمی‌گردند و از شدت خجالت و
شرمندگی و سر افکندگی فرار میکنند
و نیز عده دیگر از جوانان هم به قبیله باز
نمی‌گردند و آنان جوانی هستند که طعمه
شیران و پلنگان میگردند.

مباح دیگری که با خائشی یکجا پس
سر زمین کوتوله ها رفته و در با رهشپاعت
مردانگی شكار و میا روزه ای آنان به شیر آن
وفیل ها داستا نها نوشته است. در یکراز
دا ستا نهایت مینگارد.



وقتی انسان داخل سرزمین بلستی عامی شود باید مراقب احوال خود باشد زیرا سر زمین
مذکور مملو از شیر و فیل و مار و اقسام حیوانات درندگان و خزندگان بی رحم است

نام برد.
کوتوله های افریقا، زندگی عجیبی
دارند، و چون شیر در میان شیران و فیل
های وحشی زندگی می‌کنند.
زیرا پیرامون سرزمینی که آنها حیات
پس می‌برند هزاران شیر و فیل درنده و وحشی
و مارهای بزرگ و خطرناک وجود دارد که
حیات آنان را تهدید می‌کند. اگر او
شان با شجاعت و دلاوری، با عقل و هوش
و با تیر و نیزه مجهز و هر لحظه آماده ای
جنگ و یکبار با شدند، زندگی او شان
دستخوش فنا و نیستی خواهد گردید و در
طرف چند سال از آنان در آن گوشه ای
افریقا اثری نخواهد ماند.
کوتوله ها را راه و رسم چنان است که
بسر می‌برند و بگفته دانشمندان و سیاحان
او شان از تمدن بشر امروزی بیش از چهارده
هزار سال عقب مانده اند.
کوتوله ها را راه و رسم چنان است که
هرگاه بنگرند انسان بیگانه ای به سر-
زمین آنان با می‌گذارد. صدها تیر زهر-
آلود را بسوی او پرتاب میکنند و او را از
پای در می‌آورند.
«قربانی های این تیرها هرگز با قلبین
خود را نمی‌بینند زیرا در میان شاخه های
درختان پنهان می‌شوند».

بلستی ها در تیر اندازی آنقدر مهارت
دارند و جیره دستند که مو را با تیرشان
میزنند. تیر اندازی و نشان زنی ر آنان
از کودکی می‌آموزند و تیر و کمان بیگانه
شماره ۳



دروطن بلستی ها هر نوع حیوان وجود دارد.

بشمار روی
آنگاه اسلحه ای باو داده امر میکند
بجنگل بشتابد. جوان باید فوری بجنگل
برود و با آن اسلحه شیر یا پلنگی را شکار

گلخنی

اعظم رهنورد زریاب

گلخنی حمام ما، مردی کوچک اندام و زشت بود. وقتی میگویم حمام ما، یعنی حمام کوچه ما، زیرا ما حمامی نداشتیم و غریب بودیم. یعنی من حمامی نداشتیم و غریب بودم. چه، من در هفت سالگی، یتم شدم. وای برادران! شما بگویید که نیم یک پسر بی پدر و مادر را درین دور زمان کی میخورن؟ خوب... خودم جواب میدهم و حقیقت را میگویم:

- هیچکی... هیچکی... آری، همانطور که گفتم، هفت ساله بودم که یتم شدم. اول مادرم مرد، بعد پدرم به طور ناگهانی از جهان رفت. یک شب... یک نیمه شب بود که از فریاد پدرم بیدار شدم.

هنگامی که چراغ را روشن کردم، چیه کشیدم، از ترس جیغ زدم. زیرا چهره پدرم بسیار ترسناک بود. رنگش سفید میزد و این سفیدی، در نور چراغ، ترس انگیز بود. از دهنتی قی زرد رنگی برآمده بود و دهنتی طوری کج شده بود، انگار که میخندید. وقتی جیغ مرا شنید، چشمهایش بلوغمی خوفناک سویم گشت بدون آنکه لبهايش تکلی بیخورد، با آوازی نا مفهوم گفت:

- من میمیرم... همسایه هارا خبر کن... آری، ای برادران! و اینطور من در آن نیمه شب به خانه همسایه مان که قصای بود، رفتم و در زدم. خیلی دیر در زدم، زیرا آنان به خوابی سنگین فرو رفته بودند. بالاخر در را کشودند - خود قصاب در را کشود - با چشمهایی خواب آلود، پرسید:

- چه گپ شده؟
- این اختیار به گریه درآمدم!
- پدرم میمیرد...
- قصاب پرسید
- چطور میمیرد؟
- من پاسخ دادم:
- نمیدانم...

آنگاه او دستم را گرفت و به خانه ما رفت. وقتی به اتاق در آمدم، پدرم در آن فراتر را محکم به میته اش فشرده است. و با چشمهای بیحال به جت مینگرد. قصاب لغتی کنارش نشست. بعد برخاست دعایمی خواند و گفت:

- پدرت مرده!
گریه کنان بر میخیزم!

برخی از روز ها، وقتی خورشید غروب میکرد، وی تنبورش را میگرفت و از خانه میبرد. کوچکیهایمان که میدیدنش، میپرسیدند:

- امشب میخوانی؟
او پاسخ میداد:
- بلی میخوانم.
همسایه ها میگفتند:
- یک خواندن خوب کنی.
و او جواب میداد:

- به چشم.

یک روز گرم تابستان، ناگهان زن این خواننده بیچاره مرد و او بدبخت شد. آری، بدبخت. خودش ماند و کودکانش. شبها روی حویلی کودکانش گریه می نمودند. او تنبورش را میگرفت و میخواند. آنقدر میخواند تا کودکانش به خواب میرفتند. همسایگانش بر نامها میبردند و به آواز او گوش میدادند. بعد، وقتی خورشید میزد، آواز گریه کودکان از خانه او بلند میشد. همه شان با صدای بلند میگریستند:

- مادر!... مادر!...
در میان ناله های آنان صدای خواننده رادیو شنیده میشد که فریاد میزد:

- ما در تان مرده... مادر تان خاک شده...
و کودکان بلند تر گریه را سر میدادند:
- مادر!... مادر!...

یک روز خزان بود. من بر بام بودم. بر گهای زرد درخت توت خانه ما، یعنی خانه قصاب، را تماشا میکردم که بر ز میسن میریخت. ناگهان آواز گریه کودکان از خانه همسایه بلند شد:

- مادر!... مادر!...
بعد آواز پدر شان به گوشم رسید:
- ما در تان مرده!... مادر تان خاک شده!...

کودکان بلندتر میگریستند:

- مادر!... مادر!...
از بام حویلی شان را میدیدم. کودکان با چهره های زرد و لاغر و لباسهای چرکین روی خاک نشسته بودند و میگریستند. پدر شان با سر برهنه، رنگ گندمی و قامتی که خمیده بود، بالای سر شان ایستاده فریاد میکشید:

- مادر تان مرده!... مادر تان خاک شده!...
و آنان با زهم بلندتر میگریستند:

- مادر!... مادر!...
بیکار دیدم که آن مرد به اتاق رفت. وقتی بر گشت، تنبورش در دستش بود. روی خاک، کنار کودکان، نشست و به نواختن پرداخت. کودکان، لغتی خاموش شدند. بعد دو باره به گریه پرداختند.

- چطور مرده؟
او با انگشتهای گوشت آلودش به سوی پدرم اشاره کرد:

- اینطور... بین... اینطور مرده...

پس از آنشب، من در خانه این قصاب رفتم، زیرا دیگر کسی را نداشتیم. قصاب کار های کثیفی را به من وا میگذاشت. مثلاً روده ها را میداد که بشکلهایش را بیرون کنم.

بدین ترتیب، ای برادران! دیدید که ما بسیار غریب بودیم، یعنی من بسیار غریب بودم و نمیتوانستم حمامی داشته باشم. خوب... میگویم که گلخنی حمام ما،

یعنی حمام کوچه ما، مردی کوچک اندام و زشت بود. این مرد که قامتی خمیده داشت، بدن و کالاهایش همیشه سیاه بود. رویی چارکنج و رچین داشت. گوشت راست دهنتش سوی گوشش بالا رفته بود انگار که لبخندی تمسخر آمیز دایمی بر لب داشت. لبخندی بسیار نازیبا.

این گلخنی حمام ما که دردی کومه بود، نامهای بسیار داشت، مثلاً بچه های کوچه صدایش میکردند:

- کومه دودخور!
مردان کوچه نامش را گذاشته بودند:
- بابا سیاه!

زنان کوچه به او میگفتند:

- جلهمبر!

وقصای که من دوخانه اش بودم، هر وقت او را میدید، صدایش میکرد:

- بوا!

و خودش قهقهه میخندید. بلی، ای برادران!

این مردی که خودش به یک گوسفند غریبه شباهت داشت، به گلخنی بیچاره میگفت:

- از... چطوری؟

پسک همسایه دیگر ما که خواننده رادیو بود، گلخنی را صدا میکرد:

- ساز بی سر!

و این خواننده رادیو که رنگ گندمی و قامت بلند داشت، دارای پنج کوته بود.

آواز گریه و آهنگ تنبور گد شده بود. موهای مرد بریشان شده، چشمهایش را پنهان کرده بود، میخواست و میخندید. دیواله و میخندید و کودکان میگریستند.

این حال بسیار دوام کرد. میگویم بسیار دوام کرد. زیرا هوا رویه نارنجی میرفت و آنان همچنان مشغول بودند. کودکان میگریستند و پدر شان میخندید و تنبور میخواست.

ناگهان در میان نارنجی کمربند مرده نواختن را پس کرد. بر خامت و فریادزد: «ما در تان مرده... مادر تان خاک شده...» اما کودکان همچنان میگریستند. و مرده بلند تر فریاد کشید:

- خاکش را هم باز برده!... باز برده!... سپس با قهقهه خندید. کودکان باز هم میگریستند. ناگاه خواننده رادیو، تنبورش را بلند کرد و با تمام نیرویش بر سر یکی از کودکان کوفت. کودکان خاموش شدند.

و او از دروازه برآمد. برآمد و پس از آن هرگز دیگر به خانه باز نگشت. آری، برنگشت و کودکانش، مانند من، بی پدر و مادر شدند. کاملاً یتیم شدند.

خوب... میگویم این گلخنی حمام ما، یعنی حمام کوچه ما، که مردی کوچک اندام و زشت بود، نامهای بسیار داشت. هنگامی که کسی به نام دلخواه خود، صدایش میکرد، وی رویش را میگشاند. گوشت راست دهنتش به سوی گوشش بیشتر یا کمتر بالا میرفت و دندانهای زرد رنگ الاشته اش، نمودار میشد. این خنده او یونس یک خنده تلخ.

روز های دراز در آتشیخانه حمام مصروف میبود. هیزم به آتشدان میانداخت، عسرق میکرد و دود میخورد. کالاهایش به نشی میچسبید، ولی خاموش میبود. تنها هنگامی که فکری به خاطرش می آمد، گوشت راست دهنتش به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشته اش نمودار میشد. میخندید.

تنها دوستانش قور باغه های خندق کوچه ما بودند. این قور باغه ها در بهار هنگامی که هوا گرم میشد، هنگام غروب، قور باغه را سر میدادند. شاید قور باغه شان بر ازبانی و نشانی دهنده زندگی یکنواخت شان بود. میگویم شاید، زیرا وقتی که قور باغه شان را میشنیدم، یکنواختی زندگی را باهمه صورت زشت و خسته گشتن میدیدم. این قور باغه ها سراسر تابستان را، دمدمه های غروب، با مناجات قور باغه میکردند. چون بایز فرا میرسید، آنان نیز گم میشدند.

بازوری عجیب، میگنیدش، ناگهان همه ما
جیغ بر از ترس و نومیدی زن را شنیدیم که
کمک میخواست وقتی به آتشیخانه درآمدم،
دیدیم که مرد دهن آتشدان را باز کرده است.
نیم یکروز در آتشدان بود و پاهایش با آتش
تکان میخورد. گلخن در حالی که با های
زن را محکم گرفته بود، بیهم میگفت:
- توهم بر ریش من میخندی؟
ای شلیته! توهم...

بعد، حرکت پاها خلاص شد. پوی گوشت
و هوی سوخته فشار را بر کرد. گلخن،
برخاست با وضعی ابلهانه، نگاهی به پاهای
زن انداخت و آهسته گفت:
- او هم مرا دوست نداشت... مسخره
میکرد...

سپس سوی ما تگریست. گوشت راست
دهنش سوی گوشش بالاتر رفت. دندانهای
زرد رنگش، نمودار شد و این خنده او بود.
یک خنده تلخ.

خوب... گفتم گلخن حمام ما، یعنی حمام
کوچه ما، که مردی کوچک اندام و زشت
بود، نامهای بسیار داشت، ولی تنها دوستان
او قورباغه های خندق بودند. یک روز چنان
شد که این گلخن زن بگیرد وزن هم گرفت.
بعد، یکروز دیگر دریافت که زنی او را
دوست ندارد و به ریشش میخندد. آنوقت
اوهم زنش را گرفت و مثل هیزم در آتشیخانه
حمام، انداختش. سپس گوشت راست دهنش
سوی گوشش بالا تر رفت و دندانهای زرد
رنگ الاشه اش، نمودار شد. یعنی خندید.
- پایان -

کوچکیا پرسیدند:
- عجب، چطور؟
ناگهان گلخن با صدایی که تمام ذرات
امید هایش در آن نجلی میکرد، فریاد زد:
- او چطور زن است...؟ بچه نمیزاید...
چه کنش...؟
وناگاه، آواز خشمناکی فریاد بر آرزوی
او را پرید:
- جلمبر!... بروخانه...

صدای زنی بود. زن ریزه اندام، از خشم
میلرزید. در چشمهایش کینه بی عیب
برق میزد. گوشت راست دهن گلخن یک
بار دیگر سوی گوشش بالاتر رفت و دندانهای
زرد رنگ الاشه اش نمودار شد:
- چه گنتی؟

زن با نفرت بیشتر فریاد کشید:
- جلمبر!
گوشت دهن گلخن پایین آمد و آن لبخند
همیشگیش گم شد. از اعماق وجودش جیغی
برآمد:
- شلیته!

زن متقابلاً جیغ کشید:
- جلمبر!
گلخن سوی زن رفت. بند دست او را
گرفت با صدای شکسته و بغض آلود پرسید:
- توهم سرمن خنده میکنی؟ تو هم
مسخره میکنی؟

زن قهقهه بی عصبی زد:
- ها... من هم بر ریشش میخندم....
گلخن کش کتمان زنی را سوی حمام
برد. کوچکیایمان با او جی از خنده
دندانان کردند. وی زن را به آتشیخانه برد.

یکروز، مانند سالهای گذشته، آمد
و کنار خندق نشست. پیش از پیش اندو-
هگین به نظر میرسید. طوری به آب تیره
رنگت مینگریست که انگار از یکدال نیامدن
خود پشیمان است. کوچکیایمان، غرق در
حیرت و کنجکاو، پهلوش گرد خندق
نشستند و کم کم به گپ آمدند.
- چرا نمیری خانه، «بابه سیاه»؟
گلخن، گوشت دهنش به سوی گوشش
راستش بالاتر رفت و دندانهای زرد رنگ
الاشه اش نمودار شده خندید:
- چه کنم خانه؟
کوچکیا گفتند:

- پیش زنت برو... گپ بزنی.
گفت:
- زنه، ها؟
گفتند:

- بلی، زنت منظر تست.
گلخن، خاموش بود. آب تیره رنگ
خندق را مینگریست و همچنان به نظر میآمد
که از نیامدن یکدال پشیمان است. همه
با اصرار ازش میپرسیدند:
- آخر چرا نمیری پیش زنت؟
سر انجام بدون آنکه چشم از آب بردارد،
زمنه کرد:

- زنه راندر گور کنی.
- پرسیدند:
- چرا... چه کرده است؟
گلخن جواب داد:
- اصلاً او زن نیست.

آری، همانطور که گفتم، تنها دوستان
این گلخن بیچاره، قورباغه های خندق
بودند. از دمیده های غروب تا تاریکی شب،
زمانی کوتاه است. گلخن حمام ما، یعنی
حمام کوچه ما، در همین زمان کوتاه میآمد،
لب خندق می نشست و به قرق قورباغه ها
گوش می داد. قورباغه ها نیز از دل و جان
برایش میسراییدند. وقتی هوا سرد میشد،
قورباغه ها ناپدید میشدند و گلخن حمام
نیز لب خندق نمی آمد. اصلاً از آتشیخانه
بیرون نمیشد.

این مرد روز گاری دراز به همین گونه
زیست و یکروز در سراسر کوچه آوازه افتاد
که گلخن زن میگیرد. بلی... همینطور
که گفتم، آوازه افتاد که گلخن زن میگیرد.
خوب... میر سید عروس کی بود؟ من
خودم میگویم و حقیقت را میگویم. عروس
زنی بود از همان زنان مرد نما که بغیر از
کالا، دیگر شباهتی به زن ندارند. این زن
که اندامی ریزه تر از داماد داشت، هیچ
کاری از دستش نمیشد. سراسر کوچه را
میگشت، با همه سخن میزد و شوخیهای غلیظ
میکرد. او در کوچه ما چار تا دکان داشت
و بی که از پدرش به او میراث مانده بود.
در یکی خودش می نشست و سه نای دیگر
را گرا دانه بود.

سر انجام عروسی آن دو صورت گرفت،
ولی من نمیدانم که چه سان و در کجا.
با آمدن تابستان، قورباغه های خندق
کوچه مانیز پیدا شدند و به قرق پرداختند.
اما گلخن حمام ما دیگر به دیدن آنان
نمیرفت، بلکه از آتشیخانه حمام یکرست
به خانه خودش، یعنی به آن دکان میرفت.
و تا دیر وقت شب از پنجره دکان روشنی
جراغ به کوچه میافکد. هیچکس نمیدانست
که آنان چه میکردند. گاهی میپرسیدندش:
- خوب «بابه سیاه»... شبانه اینقدر دیر
می نشیند، چه میکنید؟

گوشت راست دهنش سوی گوشش بالا
تر میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشه اش
نمودار میشد. یعنی میخندید و میگفت:
- ما گپ میزنیم...

می پرسیدند:
- از چه گپ میزنید؟
جواب میداد:

- از هر چیز... از همه چیز....
خوب... گفتم که گلخن آسمان به دیدن
قورباغه ها رفت و آنان باید یکسال صبر
میکردند و صبر هم کردند. آن سال، تابستان

گشت. خزان و زمستان نیز سپری شد.
درین مدت، گلخن ما نیز کم کم تغییر
کرد. دیگر چراغ شان تا دیر وقت روشن
نمیبود. دیگر چون از کار خلاص میشد،
بیدرتک به خانه نمیرفت. حتی بعضی از
شبها را مانند سابق در آتشیخانه میخوابید.
این حال نوام یافت. تابستان فرامید و
قورباغه ها آمدند. گلخن باز هم به دید
و باز دیدش شروع کرد.





اینهم نقش و نگار که بادمست های ظریف منابه ساخته شده اند .



آثار ظریف ای که منابه بادستان هنر آفرین خویش ساخته .

ترجمه: نوید

اختراعات جدید یک زن در فن زرگری

نشده است . مردم محل مذکور امروز ظروف طلایی و نقره ای ، وسایل زینتی و تخته های ظریف آماده میکنند .

در فامیل محمودوف که خود اهل قریه کو باچی است یازده نفر فن زرگری را پیش می بردند .

آخرین شخص در این فامیل عمر نام داشت . برای اولین بار پسر عمر عتونه فامیل را بر هم زده رشته ادبیات را در پیش گرفت

تصور میشد عتونه که از اسلاف به ایشان باقی مانده از بین خواهد رفت اما حادثه غیر مترقبه بوقوع پیوست . دختر عمر که منابه نام داشت از پشه ابا واجدانش بیروی کرد .

بیش از هزار سال قبل در قفقاز منطقه ای وجود داشت که آثرا بنام مملکت اشخاصی فنی یاد میکردند . این اشخاص که واقعا استادان فن شان بودند برای جنگجو یا ن خویش پیراهن های دفاعی آماده میکردند منطقه مذکور از قسمت های دیگر قفقاز توسط سلسله جبال مرتفع جدا شده بود این مملکت از اتحاد چندین قریه و قشلاق متشکل گردیده بود که همه جمعا مشغول تهیه و ساختن دفاعی بودند . یکی از این قشلاق ها محلی است که فعلا آثرا بنام کو باچی یاد میکنند .

گرچه امروز در کو باچی هیچ کس مصروف تهیه و ساختن دفاعی ، شمشیر و غیره لوازم نیستند اما از شهرت آن هیچ کاسته

عمل که یک دختر به کارهای زرگری دست زد بر خلاف عتونهات اسلاف شان بشمار میرفت زیرا چنین معمول بود که زنها با یاد گلیم و قالین بافی کنند پشم گوسفند را بر بشتند . کارهای زرگری مخصوص مردها بود .

اما هران فن به تصمیم شجاعانه منابه به دیده شک می نگریستند اما زما نسی متوجه شدند که منابه واقعا کارها را به صداقت و مهارت انجام میدهد راه دوکان های شان را پیش او گشودند . منابه اوقات زیاد را در آنجا سپری میکرد تا با شد به اسرار فن زرگری هر چه عمیق تر پی



چند نمونه سازندگی منابه

تاریخ گواه است که تجاوزگر امریکا است نه اتحاد شوروی

چرا انقلاب ملی و دموکراتیک مردم افغانستان خارج چشم همه‌ی مرتجعین جهان است؟

بخون مردم بید قاع و آواره‌ی فلسطین «یار غار و همدم نزدیک صیو نیزم با ز هم همین‌امیر یالیزم امریکا ست» بخون خلق قهرمان ویتنام «امریکا مدت اضافی از بیست سال در ویتنام خو نریزی و سفاکی نمود و مقداری بپ هسائیرا که بالای

خلق ویتنام ریخت اضافی از مقدار مجموع بپ ها نی بود که در طول جنگ جهانی

دوم ریختا ند ه شده بودو خوا ست یگان نه مردم ویتنام را که اتحاد شمال و جنوب مملکت بود با گلوله و نا پالم جواب می داد» بخون خلق آزاد یخو ه افریقا ی

جنوبی و رودیشیا، امیریالیزم امریکا با دفاع از رژیم های اقلیت و دست نشاندن درین ممالک باعث قتل و قتل و خو نریزی می شد که اینک درین اواخر به اراده ی مردم زیمبابوی رودیشیا از دهان زندهای جهانخوار امیریالیزم بیرون شدد ولسی مردم افریقا ی جنوبی هنوز هم در خون غرقه اند ...

درین مسابقه اینک شوونیزم عظمت طلبانه ی چین نیز پیدان آمده و با دفاع از استراتیژی تجاوز گرانه امیریالیزم و ضدیت با جامعه ی جهانی صلح و ترقی - ما هیت اصلی وارتجاعی خود را بر ملا ساخته است. مگر این رهبری منحرف و مرتجع یکن نبود که بر خلق قهرمان ویتنام، خلقی که هنوز زخم های وارده از تجاوزات امیریالیزم امریکا در وجودش التیام نیافته بود که مورد حمله ی بیرحمانه و تجاوز گرانه عظمت طلبان چین واقع شد. مگر این شوونیزم مرتجع یکن نبود که پسول پوت این دژخیم خلق کمپوچیا را بر آنها تحمیل کرد و در نتیجه خون هزاران تن بیگناه ریخته شدو مملکت به نیستی و نابودی تهدید شد و همه منابع مواد حیاتی از بین رفت و تعداد کثیری از مردم زحمتکش وید قاع آواره و گرسنه و مرخص بجا ماندند؟

آری این همه حقایق تاریخی و انکارنا پذیر نشان دهند می آنت که امیریالیزم ارتجاع، شوونیزم، صیونیزم و امثال آنها همه و همه در کمین نشسته اند تا تگذارند خلق های کشور های جهان به اراده و خواست خود زندگی کنند و هم چنان حقایق با لا فها یا تگر این حقیقت است که اهداف بلند و شوم این گروه با و سایل بلید و شوم همرا ه است.

حال برمی گردیم به این موضوع که چرا انقلاب ملی و دموکراتیک افغانستان خارج چشم همه ی مرتجعین جهان است؟

باقیداد

فاندار امیر یالیزم امریکا دفاع می کند، وضع کاملاً روشن است.

نیرو های امیر یالیزی وارتجاع منطقه، از امین و بالند ترور یستی وی بصراحت دفاع می نمایند و به این وسیله خود را شریک جرم یک قاتل حرفه ای که ده ها هزار تن از وطن پرستان و هوطنان مسلمان مارا به شهادت رسانده است نشان می دهند...

آری به مصداق بیت معروف:

خون نا حق دست از دامان قاتل برنداشت

دیده باشی داغ های دامین قصابدا

ظلم و ستمگنجی های بی شمار دوران زمامداری امین خوا نخواست که هرگز فرا میوش مردم بلا کشید و درلجند پندی ما نخواهد شدد بگردن امیر یالیزم ودر را س امیر یالیزم امریکا ست زیرا آوانیکه امین سفاک با ستیل های خود را از مردم بیگناه و آزادی خواه می آبا ست آوا نیکه امین «نا امین» دست به مردم شریف ما اعم از روحانیون و وطنپرست و کارگران، دهقانان،

مامورین، اهل کسبه حتی طفل ها و کهنسالان راه جالادان خونخوار می سپرد و زنده زنده بگور می کرد. هرگز امیریالیزم و متحدینش از جمله رهبری شوونیستی چین نه تنها اعتراض نمی کردند بلکه در زیر پرده «چنانچه با براه انداختن صدا ها و پروپا گند های اخیر به اثبات رسید» او را یاری و تشویق هم می نمودند.

درین جبهه ی نا مقدس و وسیع جهانی همه نیرو ها نیکه دست شان بخون خلق های ممالک مختلف آلوده است با هم یکجا شده اند. امیر یالیزم امریکا این زاندارم بین المللی که دستان کشیش به خون خلق قهرمان چلی «پنوجت دیکتا تور فعلی چلی به کمک مستقیم و سببه علیه دولت قاتلین الیندی قهرمان بقدردن رسید» است.

و بجای اعمال شیطانی و طاغوتی اش رسانید و در حالیکه ازین رها نی با شور و شوق انقلابی با وجد و سرور پذیرا نی می کردند اولین ندای نجی و ضد آزادی از آلوسی اوقیانوس ها از سرزمین دالرو تنگچه بلند شد و حکومت امین جبار را حکومت قانونی مردم افغانستان؟ قلمداد کرده واز بین رفتن آنرا غیر عا دلانه؟ قلمداد کرد واز آن دفاع همه جا به نمود. این حقایق را می توان بصورت روشن تر در بیانیه ی تاریخی ببرک کارمل منشور عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان که به مناسبت یازدهمین سالگرد تأسیس حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان ایراد فرمودند، منعکس شده است اینان در یک بخش این بیانیه ی انقلابی می فرمایند:

«... اکنون امیر یالیزم و وابستگان آن با گرفتن چهره ی حق بجای در واقع بخاطر بر افتادن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین خاین و خونخوار و مرگ این جا سوس سا بقه دار امیر یالیزم امریکا و امین های چنانیکا رش گریه و نوحه سرایی می کنند، رهبران کشور های امیر یالیزی و سنگ های زنجیری آنها به سردمداری آقای کارتر با اظهارات مداخله گرانه و تلاش های تب آلود خویش صریحاً در امور داخلی ما مداخله می کنند، مگر می تواند اینها ن کنند که هم اکنون به چه مقیاسی مصروف تعدادی برای تجاوز به حقوق آزادی و استقلال خلق ها و کشور های مختلف جهان هستند؟ و نیرو های ارتجاعی

ضد پیشرفت و ضد ترقی را در نقاط مختلف جهان واز جمله در کشور ما مسلح می سازند، آقای کارتر ما شین خون آشام امین این تو طه گرسوا و جا سوس سبیا را (حکومت رسمی) و قانونی و شخصاً او را بنام رئیس جمهور افغانستان رسانده است و از حفیظ الله امین جو ن فرزندو

به گذشته ها بنگریم به تاریخ کشور خویش و تاریخ جهان نظر اندازی کنیم. هر زمانیکه مردم یک کشور به اساس اراده ی آزاده ی خود در صدد برآمدند تا یوغ استعمار و استبداد را بدور افکنند و به یک حیات آزاد و بی بلا آغاز نمایند، دشمنان عمده و اساسی خویش یعنی ارتجاع و امیر یالیزم را که بناحق و ظالمانه و بهنجوی از الحاح دستهای کشیف شان بخون مردمان این کشور ها رنگین بوده و است از سر راه پیشرفت خویش دور سازد گویا این خواست برحق و روای آنها آشراست که بجان غول امیر یالیزم و شغال ارتجاع افتاده باشد به قتل و قتل و قتل اند و چون هدف این دشمنان و اقصی بشریت نا روا و نامقدس است، لذا برای رسیدن به آن نیز از وسایل نا روا و نامقدس استفاده می کنند.

در زمان کمونی و بخصوص از دهه ی ششم و هفتم قرن حاضر دشمنان شماره یک مردم ما جهان بدور زاندارم جهانی و جهانخوا ر نا می یعنی امیر یالیزم امریکا جمع شده اند و یوسته و بصورت متحد و در یک جبهه ی نامقدس ضد انسانی علیه هر چه آزاد یخواهی و استقلال طلبی، هر چه حق خواهی و حق طلبی، هر چه ترقی و پیشرفت، هر چه مبارزه ی ضد امیریالیزی و ضد ارتجاعی هر چه ... است شکل بسیار مجلانه و ظریفانه گاه آشکار و یسرمانه وارد صحنه ی عمل می شوندو حتماً مستقیماً به امور داخلی کشور ها مداخله می کنند.

خوشما تر اینکه امیریالیزم امریکا برای اعمال ضد انسانی و ضد مترقی خود توجیهاتی؟ نیز ارائه می کند. آوانیکه مردم شرا قمتند و آزاد یخوا ه افغانستان با شور انقلابی و وطن پرستانه خو نخواست ترین جا سوس امیر یالیزم امریکا و سفاک ترین دشمن خود یعنی امین اجنت را از سر بر قدرت برسر آورد

در محکمه فامیلی چه خبر است؟

داد و فریاد زنها

و مسأله طلاق!!

خوانندگان عزیز! ما از چندی باینطرف تصمیم گرفتیم تا موضوعات و جوارو جنجال های فامیلی را برای شما بنشر رسانیم امید داریم برای بهتر شدن این صفحه نظریات و انتقادات خویش را بدفتر مجله بفرستید تا با رهنمایی های بیشتر شما بتوانیم مطالب این صفحه را به شکل خوب و بیطرفانه برای شما پیشکش نماییم.

وقتی بمحکمه فامیلی داخل میشوم آوازی می بکوش می رسید که بلند بلند حرف می زد مرتب قسم می خورد و اظهار می کرد که درین هژده یابست سال سوختم و ساختم مگر دیگر طاقتم طاق شده خواهش میکنم هر چطور که شده طلاق مرا از شوهرم بگیریید.

مخاطبش راحله حبیب قاضی محکمه فامیلی است که با بسیار پردیاری و حوصله که مخصوص قضات است بحرفهای زن گوش میداد. پشتش طرف ماست چادری زیره بی سر دارد و رویش را بالا کرده از نیمرخ میانه سال معلوم میشود گوش گرفته چه میگوید.

زن میگوید: از روزیکه عروسی کرده ام حرام اگر يك روز رايه آرامی و خوشی گذرانده باشم هرگز زندگی آرام و مساکت نداشته و همیشه آواره و سرگردان بودیم گاهی همه چیز داشتیم و زمانی هم هیچ چیز نداشتیم مثلاً بعضی صبح ها که از خواب برمیخاستم خانه را پر از سامانهای گوناگون میافتم و زمانی هم حتی کوچکترین ظرفی برای غذا خوردن هم نداشتیم. بدبختانه میدانستم که او دزد است مگر از آنجاییکه از وی خیلی می ترسیدم صدای خود را بلند کرده نمی توانستم زیرا برای دیگران گفتن همان بود و لث خوردن هم همان، ما صاحب چهار اولاد بودیم. و بهمان زندگی نکبت بار می سا ختم، تا اینکه یکی دو ماه پیش او را حین ارتکاب دزدی گرفتار و بزندان انداختند، از بخت بد در خانه کرایه هیچ چیز برای خوردن و خریدن نداشتیم ناچار بخانه پدرم رفتیم.

زن در اینجا مکث نموده و به اطراف خود نگاه میکند بعد سرش را خم انداخته و عریضه خود را به قاضی تسلیم میکند.

در اتاق چند خانم دیگر هم برای ملاقات با قاضی به انتظار نشسته اند، از قاضی راحله می پرسیم: طوریکه دیده می شود بیشتر مراجعین شمارا خانمها تشکیل میدهند، چند راوری که تهیه نموده ام اتفاقاً مربوط به دعوی زنها بوده، مگر مرد ها شکایت

قضای مطرح بحث قرار می گیرد. اگر خانم دلایل کافی برای تفریق خود ارائه کرده باشد، و شوهرش در دفاع خویش نتواند دلایل زنی را رد کند در تصمیم تفریق شان گرفته می شود. و اگر دلایل کافی نداشته و دلایل خویش را اثبات کرده نتواند و اگر باز هم اسرار بتفریق داشته باشد مطابق قانون مدنی دوترا شاهد بحیت حکم انتخاب می شوند، حکم باید از اقارب طرفین بوده، از روابط و مناقشات فامیلی آندو بخوبی مطلع و آگاهی داشته باشند و باید سعی گردد که این اقارب دخلی بموضوع نداشته باشند، مثلاً شوهر شکایت میکند که فامیل خاسم بزندگی شان دخالت میکند و مامد نظر می گیریم که حکم نباید پدر و یا برادر زن باشد، و در قسمت مرد هم همین تأمل صورت می گیرد. بعد از اینکه حکم انتخاب شدند و مراحل قانونی را طی نمودند سوگند یاد می کنند که وظیفه خود را بکمال بی طرفی انجام دهند، برای حکم وقت داده می شود تا در قسمت دعوی زن و شوهر صحت و مطالعه نمایند و بکوشند تا اصلاح صورت گیرد. در صورتیکه موفق نشوند و یا اینکه دوحکم با دو نفر مخالف باشند باز هم به تجدید حکم اقدام می گردد. و هنگامیکه دوحکم دیگر هم موفق بحل پرابلم های زن و شوهر نشوند خانم حق بجای معلوم شده و قرار قانون مدنی محکمه به تفریق شان حکم میکند.

ناگفته نماند که در جریان دعوی قاضی

وی افزود: طلاق در صورتیکه بمیل هر دو طرف باشد بنام طلاق رضایی یاد شده و بوقایق ارجاء گردیده و طلاق صورت می گیرد مگر در صورتیکه طلاق رضایی نباشد و مرد بخواهد زنی را طلاق بدهد خانم میتواند حق المهر، حقوق ایام عدت و سایر امتیازات خویش را مطالبه نماید.

- ممکنست بگوید ایام عدت چیست؟
- عدت مدت سه ماه و چند روز است تا معلوم شود که زن حامله است و یا خیر چونکه تا سه ماه نتیجه حامله داری و یا برعکس آن ثابت می گردد. در صورتیکه حامله باشد نه ماه باید صبر کند تا مطلق تولد گردد و در طول اینمدت شوهر مکلف است تا زن را اعاشه و ایاطه نماید.

پرسیدیم: این خانم که با شما صحبت می کرد و هم عریضه ای تسلیم شما نمود چگونه تأمل صورت می گیرد؟
در جواب گفت: از آغاز طرفین را وقت میدهم تا شاید بین شان صلح صورت بگیرد

در جواب گفت: سوال خوبیست باید گفت تفریق یا طلاقیکه خانم میخواهد، باید از طرف محکمه صورت بگیرد ازین سبب اکثر مراجعین ما از طبقه اثاث میباشند. از وی خواستم تا در یشورد کمی روشنی بیاندازد؟
گفت: قابل یاد آور است که فعلاً در



قاضی راحله حبیب به شکایات یکی از مراجعین گوش میدهد

طرفین را به صلح تشویق و از نتایج خراب و هولناک برای آینده فرزندانشان که از تفریق حاصل می گردد به ایشان گوشزد میکند. روی میز قاضی نظرم بیک دوسیه می افتد که عکس زن و مردی روی آن سرش شده بود، از راحله حبیب می پرسیم فعلاً کدام موضوع را رویدست دارید و به دوسیه اشاره میکنم.

و ماکوشش نهایی را انجام میدهم با ارائه دلایل میخواهم ایشانرا قانع بسازیم تا از ادعای خود صرفنظر نمایند. در صورتیکه موفق نشدیم موضوع به دعوی می انجامد و خانم صورت دعوی ترتیب می نماید و شوهر بمقابل او دفاع میکند و موضوع شان به جلسه

قانون مروجه مملکت، مرد ها حق طلاق را دارند و میتوانند طلاق بدهند، که بنظر من برای جلوگیری از اختیار عام و نام مرد ها، باید طلاق مانند تفریق بمحکمه ارتباط بگیرد. یعنی مرد بتواند دلایل کافی برای اثبات دعوی و طلاق خانم خود داشته باشد که درینصورت خانواده ها بهتر حمایه شده و از طلاقهای زیاد و بیورد جلوگیری شده میتواند.

وقتی تاریخ ادبیات و هنر های جهان را ورق می‌زنی در می‌یابی که فصل های طبیعت برای سخن سرایان و هنرمندان الهام دهنده بوده. بهار، تابستان، خزان و زمستان هنرمندان را برانگیخته است تا جاییکه گروهی به دنبال آنند که «هنر تقلیدی از طبیعت است» این مقوله بی استخسکه و زمان زده و تعریف تعریف آمیز از هنر، هنر نمی‌تواند تقلید معض و اطاعت کورکورانه از طبیعت باشد و این پیشنهادی است سطحی در هنر و دریا فت‌سنگواره و منجمد از مایکل حاد هنری. نظر از سطوح را فقط می‌توان (در زمینه هنر نقاشی تا جایی پذیرفت) اگر در شعر، موسیقی، فلم، تئاتر، رقص از طبیعت تقلیدی صورت گیرد نتیجه چه خواهد شد! پاسخ روشن گرایش بسوی «ناتو رالیسم» که بسیاری از ارزش های انسانی را در هنر نفی می‌کند و کوشش های سازنده‌ی انسان را نادیده می‌انگارد، هیچ بدیده‌ای نمی‌تواند بی ارتباط با انسان باشد هرچه هست در انسان و با انسان است به گفته‌ای از شاعر آگاه اسماعیل شاهدودی (آینده):

در دنیا اگر صدایی بهمانند، اگر سرودی بهمانند
اگر کلمه‌ای بهمانند، صدای انسان، سرود انسان،
درین کلام است :
عشق من ای رهایی پرواز از قفس، آزادی‌ای
طلوع مقدس، (۲)

صداء، کلمه و سرود انسان است که در دلیلی تاریخ طنین قوی دارد، می‌آفریند، دگرگون می‌کند قلمرو خود را گسترش می‌دهد و از پایگاه والا و از سنگ گرم خویش با مردی و مردانگی دفاع می‌کند، عزت از انسان جدا نیست، روان انسان است و با انسان به گفته‌ای از احمد شاملو: (هنر یعنی طبیعت به اضافه‌ی انسان) نه تقلید و اطاعت از طبیعت، اگر در هنر کوشش صمیمانه صورت بگیرد و خواست آدم هارا باز تاب نهد، هنری مردود است، هنر باید ستایشنامه انسان باشد که این همه شکفتنی آفریده است.

آذر آریان پور در مقدمه ترجمه کتاب (داستان تکامل انسان) می‌نویسد:

«... درین جهان موجودی است که این موجود دستهای دارد که به آسانی لوگو و تپوها را بلند می‌کنند. پاهایی دارد که در یک روز هزار فرسنگ را می‌پیمایند. بال هایی دارد که او را به بالای ابرها، به آنجا که از بال بس برندگان برتر است، می‌رسانند. باله هایی دارد که او را توان شناوری می‌بخشد. چندان که نکتی از ماهیان تکاپو می‌کند، چشمان این موجود نادیده هارا می‌بینند، و گوش های او آوایی را که در آن سوی زمین برخیزد می‌شنوند این موجود چنان تواناست که کوه‌ها را می‌شکافد و می‌گذرد و آبشار های تند را از جریان باز می‌دارد زمین را به خواست خود تغییر می‌دهد، جنگل می‌کار، دریا هارا بهم می‌پیوندد، بیابان های را آبیاری می‌کند.

کیست این موجود؟ این موجود هانا انسان است! (۳)
هنر و ادبیاتی که در جهت مخالف خواست انسان در حرکت است هنری مجرد است، بی ریشه و سطحی است. نمی‌تواند مجال زندگی بیاید تاریخ یا کسی تعارف ندارد این موج خشمگین و پیونده خس و خاشاک را نابود می‌کند زمان بهترین منتقد است بیاد بیا و ریم گذشته شعر خود را که به روایت تذکره نویسان تنها در دربار سلطان محمود ۵۰۰ شاعر صفحه سیاه می‌کردند و در شیر از عصر حافظ بیش از هزار شاعر غزل می‌سرود، ما امروز فردوسی را می‌شناسیم و حافظ را می‌ستاییم چرا؟ فردوسی و حافظ از هنر دریافتی سودا گرانه نداشتند، درد های خود و دیگران را موزون می‌کردند.

پاسداران نیکی و برابری اجتماعی بودند. در سودای اسپ و کتیز و قباشب هارا به صبح نمی‌آوردند. این دو شاعر اگر مدحی گفته اند از سر اجبار بوده است نه برای دینار و در زمینه‌ی



نویسنده: بیرنگ کوهدامنی

باز تاب بهار در شعر متعهد



شعر کوشش صمیمانه کرده اند و مجامعده‌ی صادقانه. به تصریح دکتر عبدالحسین زرین کوب: «... هنر خوب شاید انواع مختلف داشته باشد اما بدترین هنر همان است که در آن مجامعده‌ی صمیمانه صورت نگرفته باشد» (۴)

و با این ملاحظه، آن اثری در تاریخ ادبیات مانده است و درخشندگی و رنگ جاودانگی یافته است که درون مایه از عثرت انسان ها داشته است. نه عثرت آنها و بزم آرای هارا و شراب خواستن درباریان، هنر بزمی فقط به درد خود پرستان می‌خورد و شکم پرستان آژمند. کشور کشایان و فاتحان دروغین بی بندوبار که برای شاد خواری خویش خون مظلومان را ریخته‌اند. خانه ها و خاندان هارا بر باد داده اند. یک تازی و لکام گسیختگی کرده اند. هنر بزمی هنر درباری و هنر شمع و شراب و شاعر هنری مجرد و مبتذل است، این گفته به مفهوم آن نیست که شادی های انسان را نفی کرده باشیم، آزادی و شادمانی آن وقت مصداقی راستین می‌تواند بیابد که همگانی شود، شادمانی های شخصی، خندیدن

های فردی از بی خردی است، هنرمندان آگاه هرگز نخندیده اند. دردمند بوده اند آن گونه که ناصر خسرو شاعر عصیانگر بلخ می‌گوید: «... خنده از بی خردی خیزد چون خندم؟»
پادشاهان غارتگر وقتی بزم می‌آراستند که غنا یم بی شماری به دست می‌آوردند. وقتی شراب می‌خواستند که خون های بی گناهان را ریخته بودند. هزاران زن، کودک، پیر و جوان در سوگ می‌نشستند تا بزم امیری مستبد و سلطانی قاهر گرم می‌گردید. این شادی است؟ نه! این جنون زدگی است. و شاعران در باری عسجدی ها و عنصری ها و فرخی عادر این جنایات شریک اند. بگذریم ازین که بعضی ازین پادشاهان و املا نیز در جهان کشایی (۱) پادشاهان شرکت کرده‌اند. در التزام شاه و در رکاب او خود را آویخته اند تا میدان های غارت و تجاوز و آدم کسی را از نزدیک ببینند و خوب تر بتوانند آن جنایات را موزون نمایند و رنگ شعری بد دهند. و خاطر بی خردان و رهزنان را که خود را پیشوا

بسیاری از نویسندگان و سرودگران آگاه و پیشرو در کنار اینکه تعهد در هنر را پذیرفته اند. فقط تعهد گران لفظی نبوده اند. عملاً تفنگ به دوش گرفته اند و روانه کارزار و جنگ ها گشته اند. نویسندگانی که از روی مصلحت نوشته اند و به تعبیری نان را به نرخ روز خورده‌اند و در جهت مخالف خواست هارا، نیاز هارا و آرمان های توده ها قرار گرفته اند، در همان ساعاتی که در قید حیات (!) هستند مرده اند اینان آثاری فاتحه شان خوانده شده است. اینان آثاری بدید آورده اند که دل آزار است، متبوع و مسخره سطحی و بازاری و شاید تجارتنی

که نفرین را سزاوارند نه آفرین را. باری آثار مردمی را نمی‌توان در پشت میز های ادارات و آرام چوکی ها نوشت و با در شیشه خانه ها پدید آورد. آثاری توده ای فضایی مردمی را می‌طلبد و به تجربه ای نو یسند بستگی دارد به شناخت او از زندگی مردم. نویسنده ای که دریا را ندیده است و از دریا سخن می‌گوید نوعی دروغ گو است.

نو یسنده باید با اشیا و اشخاص ارتباط مستقیم و استوار برقرار کند و از نیروست که هنر مندان مردم گریز ما یوس و برج عاج نشین کوییده می‌شوند، آنان مردم را و اشیا را مع الواسطه می‌نگرند نه مستقیم.

آثار خود را در لحظه های مستی و فراموشی می‌نو یسند در فرستی که «دو-دسیگار و عطر و بوی شراب» خانه راهپو بسوستان کرده است. (۷) و با این ارتباط فضای این گونه نو شته ها مسموم است زیرا بار، هنر مند برج عاج نشین به مردم نمی‌اند یشد در پی سود خویش است. گاهی هم از فلسفه ی پوک هنر برای هنر می‌زند گاهی رما نیکی می‌اند یشد و وقتی سوز ریالیست است. ریش می‌گذارد، به مخدرات پناهنده می‌شود. لباس های مخصوص و مضحك به تن می‌کند مردم را متهم به نادانی و هنر ناشناسی می‌کند. اله ده می‌فروشد و ناز می‌نماید وقتی ریشه زمین قدم می‌گذارد چشم آن دارد که زمین او را سپا سگزار با شد. هنر مند برج عاج نشین دانش ندارد، بی ریشه است.

ناتمام

پاکلی کی برج اور پکیرج کی چاودہ

خوانی دمی، پداسی حال کی لیں
خه ستمیده او انگلی یی خه دشرا بود نسی
به اثر او خه هم دورو سنی مستی گلا به
نتیجه کی سره شوی وو، دخیلو گو تگرو-
گاسو دشرا تگا شرتک اودخیلو ستایونکو
دلا سو نو دیر کولو به غیو کی خان پریوه
کو چ باندی و غور خاوه او یوه زوره سای
وکیله ...

ما چی دینکلی او مجلل سا لون ذکر کی
د پردی له درز خنه بهرته وکتل نو پسه
افق کی نوی سور والی پیدا شوی و دتولو
سرونه تا وده وواو د خینو ستر کی دخوب
له زوره مرغی مرغی کید لی . بنسکا ریده
دا سی چی ورو ورو ؟ هر یوه خپله مخه
خی .

شیه پس کوربه په داسی حال کی چی
دنی له زوره دتو فان خپلی بیوی دبادبان
په خیر ها خوا او دپخوا ختگیده له یوه
یوه سره مخه بڼه کوله او میلانه یسی
رخصتول .

ورو سنی ډله میلمه نه چی رخصت شوه
دخوانی دمی ډله وه . کوربه هغوی په ډیر
عزت سره په خپل موتر کی کښینول . داوخت
لر خرک و هلی و . همدا چی موتر ووخید
له شا نه یی دوی پورته شوی ... دموتر
دار اېونه پورته شوی دوی له خانه سره
د منی و چی او مراوی پانی جگی او پسه
هوا کړی .

موتر لری کیده خو زما په ما غزو کی
یوه هیر شوی تصویر ورو ورو شکل نیوه
او ژوندی کیده په خپل ذهن باندی مسی
فتار راوړ چی حقیقت کشف کړم . هغه
حقیقت چی زه یی دیگا نی محفل له سره
پیا تر سبا ، پسه خان پوری منغول
کړی وم .

خوانی دمی می سخته توجه خانه جلبه
کړی وه .
اته ساته می په زړه کی یوه غو غا
گله وه چی :

.. هغه به وی ، .. هغه به نه وی ، .. هغه
به وی ، .. هغه به نه وی ، .. او په خپلو
سرو ستر گو می باورنه شو کولی چی
ما دغه حقیقت ته ور سوی چی :

.. هغو! داهمانه ده، خکه چی دشرا اېسو
دنسی په اثر یی یو تصویر دوه او دری
تصو یرونه بڼو دل ...
همدا سی په درانده سر کورته روا نوم
سر می غر یکی وهلی . او ما هغه تصویرته

شو هیر ولی چی دمی دوپونکی موترله
شانه پورته شوی دوی، دمنی وچی او مراوی-
پانی په هو اکړی . دی منطری زما دذهن
په تیاره گو یونو کی یو خه ژوندون کول
غو بڼل خو ما نه په خپلو ستر گو با ورو
در لود او نه په خپل ذهن ...

همدا چی کور ته ورسیدم او پر کپ
وغخیدم ، ورو ورو هماغه تصویر ، یعنی د
موتر دارا بونه د پور ته سوی دوی او
د موتر دلری کیدو تصویر، شکل و نیو
او لوی شو . اود تصویر له لوندو سره سره
زه شل کاله په شا ولاړم ...

زموږ کلی بڼا رته ډیر نږدی پروت و
پدی کلی کی چی دغو لږی او دسپند ترمنځ
و . یواخی یوه لو به او بر جوړه کلا وه

چی هغه (ف) وه . (ف) نه یواخی داجی زموږ دکلې
ستر خان و بلکی په حکومت کی یی هم
شته خوکی دلوده . لدغی کلا نه چی د کلی
په نورو کو روڼو او دیز گرانو په پټیو او
او خواوو کو روڼو یی همیشنی سیوری پروت
و . ددر یو خوا ووتنه یوږ پرلوی او اړت
باغ چا بیر کړی و . او دکلا او باغ له
دیوالونو نه بهر ته خو چی ستر گو کار
کاوه دخان خنکی او کرو ندی پرتی وی .

دخان کلا څلور ستر بر چونه در لودل چی
په هر برج کی یوه باله خانه وه او په
در یو کی یی دخان دری زامن اوسیدل
او په یوه کی به د هفتی دری شپې په خپله
دخان دعیش او نوش محفلو نه جوړیدل .

خان دسا ز ډیر شوقی و اوله بڼا ره به
ډیر سا زیان ، دسپو شو قیان او دچر گانو
دجنگو لو مینان ورته را تلل .

خان ددو ښځو سره سره بیا هم ښځی
کلی ولی او دهلکا نو له گلا و لو سره یی
شوق و .

دخان دوه زامن سره له خپلو کلوخار ج
ته تللی وو او هلته او سیدل . یواخی
دخان ناظر چی یو دتک ، نور مخی بریتو
سری و او ضبطو نومیده ، دخان دذا منسو
په حساب کتاب یو هیله . خکه ، هرکال
به همدا چی په منی کی دغنمو او جوا رواو
نورو غلو دانو فصل له من شمیر بز گرانو
خه تر لاسه شو ، نو بیا منم یی وه او
دخان ناظر و . هغه به دغنمو او جوا رو
او نورو غلو دانو غنی منم یی ته چلو لی

منم یی به دیز گرا نو په متو دغه پیدا شوی
حاصل په خپله اړته او نه به بدو لکسی
خو لی کی تنه ایست . منم یی والا بڼه
دخان ناظر ته یسی ورو کولی هغه به دایمی
اخیستی ، او دیز جوری کلا داو سید وکتو

گیلی به یی ورو مرولی . او در سته ورځ
دضبطو همدا کارو ضبطو په کرو ندو کی ،
ضبطو په زر ندو کی ، ضبطو په گدا مولو
کی ، ضبطو په آسپز خا نه کی ، ضبطو په
منم یی کی او بالاخره ضبطو په بانک
کی ، چی دیز گرانو دپر یما نه غلو
دا نو نه تر لاسه شوی کانغی نو قونه به یی
دخان دزا منو په خاطر بد لو ل او بهر ته
به یی ورو لیزل ... ضبطو هغه ما شین وچی
بز گران به یی په خنکو باندی و یلی
کول دهغوی غلی دانی به یی په افغا نو
بد لو لی ، بیا به یی له دغو افغا نیو خخه
خارجی یسی : لکه بوند اودالرجوړول اود خان

دزامونسونه یی یی مروول او پدی کار به
یی و یازهم کاوه چی که زه نه یم ددی
بر جوری کلا ټول او سیدو نکلی او پدی
بر جوری کلا پوری تیر لی ، په بهر کی
پرا ته کسان به له ولیری نه مره شی ...
په کلا کی سر بیر به خان دهغه مشر
زوی له خپلو دریو لو ټو او دوه زامنوسره
او سیده . او دخپل بوډا اوعیا ش پلار په
عیشو نو او بز مولو کی به یی گلهون کاوه
دی چی دخپل پلار به خلاف دجواری شوقین
و ، نو په یوه محفل کی به یی په زرگو نو
رویی گتلی او په بل محفل کی به یی
بیر ته با یللی .

دخان ددی بر جوری کلا پر دیوا لونو
باندی دکلو نو کلو نو ظلمو نو او ستمونو
دستمنو نو او عز تو نو د لو ټلو او دیز گرانو
دکرو لو او خورولو اوږده دا ستا نو نه
لیکل شوی وو . خو هغو مره چی دغه دیوا-
لونه چوپ او گوڼگه خوله وو ، هغو مسره
بز گرا نو په جو پتیا او زغم کی کار
کاوه .

یو ډا خان چی دعیش او نوش په هر
محفل کی په زر گونو رو یی خر خولی ،
نو دیو بز گر کوم ما شوم به چی یو دانه
جوار وشکاوه یا یوه خامه منه به یی-
ما شو متوب دتلو سو په خاطر خپل کورته
یسو و وه . نو من به یی په خیرو باندی پر
سا وه . او ناظر به ددغی یوه ما شو م
دیلار او مورد زار یو او ټوا تو په خواب
کی ویل :

.. آخر لږ خه وشر میری ... که ستا سو
ما شو ما ن دخان فصلو ته داسی تر پټیو
لاندی کړی ، دهغه لمسیان به په خارج
خه شی خوری ... په تاسو کی هیڅ انصاف
نشته ... په حرام خوری آمو خه شو ی
یا ستی . .. خپل حق اودبل حق نه پټی!!

اوجی داسی کوم ربوټ به دکلی ملا ته
ورسید نو هغه به هم بز گران ددغی حرام
خوری په خاطر تر ټل او حکم به یی
کاوه چی ددی بز گرانو خکه ورځ نه بڼه
کیری چی دخان حق ته یی ستر کی لوی
او خپلو او لادو ته حرامه ټوپی ورو کوی ...
او نصیحت به یی کاوه چی خنکه آسمان
نه را کو زیری او قیامت نه کیری ... خو
هغو مره چی دیز گرانو دپی سر یو اوله
لاری وتلو روټو نه زر دکلی ملا ته رسیدل
هغو مره به دخان دنیا شیو دښخو اوله لکانو
دگلا ولو او دهغوی د عز ټونو دلو ټلو ، د
جوارو او سپو جنگو لو روټونه به یاهڅ
نه ورو سیدل او یا به خنل ورو رسیدل . همدا
چی نیمه شپه به ملا داو داسه لپاره ل-
جو مات نه ووت نو ستر کی به یی دخان
په پا له خانه باندی ولگیدی چی رها پکسی
خلیری او د ټنگ ټکور نری او کمزوری غر
تر ښه خیزی .

خود جو می په لمانځه کی به یی ټولونه
دخان د سحر خیزی او تفلونو ، عبادتو نو
تکلو نه کول او هغه به یی ستایل ... او
کله کله به یی دغه ستا ینی دخان دری
واړه لمسیو ، بدو شی ملو او گل جا نر ته
هم چی له مو بز سره به یی دزمی له خوا
سپار سپار په جومات کی له ملا ټ سبتونه
ویل ، کولی . نه یواخی چی دخان ستا ینی
به یی کولی ، بلکی دخان ددري واپولمسیانو
ستا ینی به یی هم کولی او ماته به یی
پیغور را کاوه :

سدرت زویه ، ته پلوسه جانه مسوره ،
ته ملو جا نه گوره اوتله گل جا نه گوره
چی خنکه بڼه قرآن شریف وایی ، خنکه
بڼه پنج کتاب وایی ، له تانه به بل خب
جوړ نهشی ... دیلار غو ندی به دی په
چرگانو پسې وروک یی ... نجسه !

ماته یی خکه دچر گت زوی ویل چی
زما پلار دخان دچر گانو دسا تنی او روزنی
مستول و او پدی کار بڼه یو هیله .

هغه خه چی دخان په بالا خانه کی تیریدل
بیا دهغه دزوی په بالاخانه او دننه کور کی
هم تکرار یدل . دخان مشری ښځی خکه
له خان او دهغه له ټولی کورنی خخه کرکه
در لوده چی دا بر جوړه کلا دنیا شیو ، د
عز تو نو دلو ټلو او گنا هوټو مرکز و او
په لمانځه او او داسه ، داندرونو په ورکولو
اود تفلو نو په کولو مشوره وه . دا چی ولی
دی دتورو په خلاص داد خیر کارونه کول ،

تا خو و یلی و چی واده در سره کسوم .
به زاریو او نوا تو سره خوژها اوسلگو
مجال ته ور کاوه ... بل غر ورو ورو ورو ورو
کاوه :

سملو ، ته ولاهه شه : زه در پسی درخیم...
به تو یه میا شت به زه هم در ور سیریم
هله به واده وکړ و ... پدی سیرمه ملک
اودی بونی کلا کی چی له هر نه پرا نه یی
د سیرو او سیر نو بز گرانو نه وری خیزی
واده چیری خوند کوی ... چی هله ورسید
وو اده به وکړو مادی مورته هم ...
پدی کی دملو له ستو نه دا چیغه و
اورید له شوه :
چی دهور نوم می وانخلی !! همدا ته

یو دبل دکا لیو دستا پنو آوازونه را تلل...
او بیا به چی غومره شپه پخیده ، نودعیش
او نوش ، دکپ کپ او مستانه خندا وو ،
دسا ز او آواز او دپیا لو دچنگو او غبرونه
لازیا تیدل .

بالاخره به همدی ترتیب هغه نه هیریدو...
نکی شپه را ورسید له ...
• • •
پدغه شپه ماله خان سره دابه کلکه
پتیلی وه چی زه به دخانا نو د خو پسی او عیش
دمجلس بیه سیل کوم . که خه هم چی
پلار وهور او یاد خان نا ظر ضبطو سخته
سزا هم را کړی . خکه چی زه د ساز پیر
شو قی وم .

زمانه همدا سی تیر ید له او دتل به شان
به هره ورځ لمر را و خوت . لومړی به یی
دخان دباغ دتوق لوری خا تکی مچو لی او
بیا به یی دهغه دبر جوری کلا دبر جو نو
دپاسه خپلی وپانگی خبری کړی ... اوهمدا

چی لمر به خړک وواژه نو د کلا د او سیدو...
تکو سترگی به یی وپر پینو لی او هغوی
به خپلو خپلو زر مواو مجملو پشرو ته و
پنو تیدل . ټوک ټوک او ستو مانه به وو .
دهغوی پتولی غریزی او نفسانی هیلې به ارضا
شوی وی ... د ورځی رڼا او با سغا و نه
لمر به دهغوی نشو د گناهو نر آتار
او نپسې نپسې ور کی کړی او ورځ به به
خوب کی تیره شوه اوجی ما بنام به شونو

وجه یی داوه چی نورد خان توجه هغی ته
نه وه او دزمانی به تیر یدو سره به هغی
کی ټولی نفسا نی غو پستی مری شوی
وی

خو ددی پر عکس دخان به کتري پنځی
پسی خبری کیدی چی ضبطو ته به بیه نظر
گوری . او حتی د (ف) مشری پنځی دخان
کتري پنځه له ضبطو سره غاږه غری لیدلی
وه . خو لکه چی ومی ویل دخان بز گران
دخان دبر جوری کلا دد یوالونو به خیر
پنه خو له وو . همدا شان هم دخان په
زور یعنی دملو ، او پلو شی به مور پسی
چی یوه خلو پست کلنه او بز خه پنه و
پیره بشکلی پنځه وه ، او سپینه غاږه او



او مور می وی و چی دا ورځ مویه ما باندی
ر واستله ... زه له تاسو دواړو خخه نفرت
لرم...
او بیا یی ترخه زها پیل کړه .
بل غر پرته د (ف) دخور یی له غر نه
دبل نه و ... او ما ته د بابا سبجان خبره
را پیاک شوه او و یو هیدم چی ملود خپلی
مورد شوو هیلو او هو سوتو قر بانې شویده
او بی خایه ته وه چی (ف) او دهغه زوی
به بیره تصمیم نیولی و چی ملو ل...
ملک نه بهر ، خپلو ترو نو ته ولیر یی .
نوریا

همدا چی نیاره شوه نوزده ورو ورو بساغ
نه وینو ایدم . دمنی لومړنی شپې وی چی
خنگه باغ ته ورسیدم لومړی دواړه سترگی
دکلا در وازی ته ونیو لی او دا خار می
کاوه چی د ټوپی وخت را ور سیری . هغه
وخت نو بیا قول عز دوران په خیل خان
پوری مشغول وی اوږه کولی شم چی کلا ته
ور تونو خیم .
نا خا به می دیوی ونی لاندی دملو جگه
ونه تر نظره شوه او ورپسې می دیوه سیروری
به شان پسی نظر خانه جلب کړ . ملو به
سلگو سلگو ټول او همدایی ویل:

به پر جوری کلا کی به بیا گو تگو سی شو
او تحسرت به یی وموند ... مز دواړو را اوبه
هره خوا په چوپه خو له خو په بیوی منلی
را منلی کولی ... لو پسی به تیاریدل . به
آشپز خا نه کی به ضبطو په یی قراری سره
کله یوه ته اوکله بل ته هدا پتونه ورکول .
او چی دما بنام قیاره به خیره شو و نو
له ښار ته به دفتن گان یو داسو ل...
بشکا لو و آورید له شوه . بیا به داسو نو د
گو تگرو گانو اود گا دیو دزنگو نو شرنگا
شرنگ شو ... دکپ کپ خندا وو ، ستیری
منی او تعا رفونو ، دپخ مچو نو او بشکلونو

سره انگې یی در لودل ، او دخپل میړه به
خیر یی په جوار ی کی لوی لاس درلو د دا
خبر کی کی چی دخپل خسر (ف) له خور یی
سره خه دو ستا نه اړیکې لری او ددی خبری
پنه هله ولگیدله چی بابا سبجان چسرد
خان دلمسیا نو گا نه یوا نو ، یو ما بنام
ترشو نه ولاندی گور میده او ورو ورو یی
دخان تر ورته ببرد ویل چی په سپین سرد
یوه خلصکی سره دو مړه نو کی ټکا لی
کوی او چی خوک نه وی ، نو خپلی کوی ته
یی ور غواپی ... به (ښار نو ی) خیا ط
باندی کالی ورته گنبدی او سوغا تو نه
ور کوی او داسی نور ...

درد چیست و چگونه به سراغ ما می آید؟

در سال ۲۰۰۰، دیگر کسی درد

نخواهد کشید!!

دردها به چند گروه تقسیم میشود

فرضیه «روزنه کنترل» چه وقت
بمیان آمد؟

آیا تا این مدت که همیشه بدن دروان
ناز را در فرا گرفته دانسته اید درد چیست؟
درد را میتوان پدیده جالب و در عین حال
مهر خواند که امروز بدن هزاران فرد را
فرا گرفته است. درد میتواند بیماری یا
بازتابی از بیماری باشد که بدن را
مقبور ساخته و آزار میدهد.

فکر و تصور درد نیز گروهی را برده
نمی گذارد. پس به این جا میرسیم که
بگوئیم دانش امروزی ما در مورد درد
چه نظر دارد و چگونه تدای را لازم می
بیند طبابت هندی، طب سوزنی، طب
رنگی و یا تری ای امروز که رشته نو بنام
نولور و لوزی (درد شناسی) را بنیاد نهاده
است، چگونه اند.

دانشمندان زیادی برای شناسایی و دور
کردن درد مشغول مطالعه اند و به همت
آنهاست که امروز تا اندازه جلو دردا
گرفته اند و امید میرود در سال های آینده
به این حد آزار دهنده دست برد بگذارند
و شیوه های ابداع کنند که از انسان را دور
امروزی انسان بی درد بسازند.

به قولی در دنیای ما هیچ عارضه ای رایج
تر از درد نیست و چه بسا از حالاتی که از
آن بخود می پیچیم و درد را به ناچار تحمل
می شویم. امروز همه چیز بسا دگر تغییر
خورده است.

درد امروزی با علایم آن درد روان جسمی
است یعنی اگر درد در زمانه های پیشین
جسم را می آزارد و بی امروز روان و جسم
را می آزارد.

انسان امروز اگر از یک طرف پله های
تندن را می پیماید از جای هم از لمره
منفی آن رنج می کشد بخود می پیچد و
درد می کشد. درد امروزی گذشته ازان
که علامه تا جوری است خود یکنوع ناجوری
است. امروز حتی بیماری های روانی
ایجاد درد و نا را حتی می کنند چه رسد
به امراض جسمی.

سیرین بیماری ها درازاند و طبعی
میکو شد تا در نخستین عمل يك تدای
خوب را در درد زدایی بیماری بجوید این
عمل به بیمار اعتماد و اطمینان به بهبودی

میدهد با این ارتباط یاد شده هر حله اول
تدای به پان میرسد و جسم و روان
بیمار در يك روند شناخته شده و هممون
میگرد. با ایجاد این ارتباط خوب میان
طبيب و بیمار، تدای اصلی و جسدی
آغاز می گردد. بعد از آن بیمار دیگر
درد ندارد سالم و سر حال است.

بهر حال دامنه درد از نظر فیزیولوژی
وسیع و متنوع است. بنا افراد جهت مقابله
با چنین دردها به قرص های مسکن و آرامش
بخش پناه می آورند چنانچه مصرف اینگونه
دوا ها روز افزون بوده وید بخانه یکمده
زیادی از ساکنان زمین را بخود مشغول داشته
است. با آنکه قرص های مسکن عا عمل
اصلی درد را از بین بر نمیدارد اما در
گاهی درد دورول دارد.

آن چنان که در بالا گفته آمد کسار
شنا سنان در تلاشی در یافت راه تازه و
مولری اند که با احساس درد مقابله
نمایند. چنانچه میتوان از ابداع شیوه
نو (دولو رولوزی) نام برد. ناحیه مورد
عملوی وسیع بوده واز هیپنوتیزم و خلطه
روانی تا جراحی های بزرگ را شامل
می شود.

با روش «باترابی» که اساس بر فیزیو-
تراپی و رفلکسی تراپی دارد علل درد هارا
در کف پاکشف می کنند و بعد ها به
مداوای آن میگویند. این شیوه بواسطه
خانم دانشمند «هاله مارکو» به میان آمده
است.

با پیاده کردن روش بالا دیدار از پاهای
شروع می شود سانی به سانی کف پا
بواسطه دکتور فشرده می شود و این عمل
آفتد تکرار می شود که بیمار عکس العملی
نشان بدهد دانشمند ان عصب شنا سی
متعتقدند از هر يك اعضای بدن ما عصب
مستقیمی به کف پاهای منتهی می شود. ریشه
همه دردها و بیماری های بدن آدمی
را باید در پاهای جیست به نظر وی اصولا
پای بدون درد نشانه ی یک بدن سالم است
پای سالم بدون درد پای است گرم،
انعطاف پذیر و با نرمی هر چه بیشتر.

اما اگر پا سرد و تنبل باشد روی آن
ترك ها و برآمدگی های عمودی و افقی
دیده شود نشانه ی عدم سلامت بدن است
چرا که عکس العمل هر نا را حتی در پا ها

نمودار می گردد. اخیرا دانش پژوهان
روشی این خانم داکتر جوان را همدیگر
طب سوزنی دانسته اند. ما لاش و ما سا ز
پاهای در حقیقت تجدید فعالیت ها و انرژی
دادن به اعضای مبتلا و بیمار است.

(باترابی) برای بهبود میگرن معجزه میکند
روشی خانم هاله مارکو از آلمان بواسطه
دانشمند ان عصب شنا سی از آن جمله
داکتر فیتز جرال د تانید شده است. اصولا
از بدن انسان ده خط سیر عصبی عمودی
منشعب می گردد که به انگشت دهگانه
پا منتهی می شود. مثلا در صورتیکه در
استخوان ها تشوشات و درد موجود باشد
ناحیه زیر انگشتان پا روش مخصوصی
ما ساز داده می شود. ضمنا ناحیه سیستم
هضمی در قسمت فرور فتگی کف پا ناحیه
اعضای تنفسی پا نیز تر از انگشتان پا
و مجاری ادرار در قسمت وسط کف پا ساز
داده می شود.

شیوه دیگر عبارت از سیستم پا نچر
زندن است. هر چند طرق استفاده آن (تسکین
درد) نخست در چین معرفی گردید و لسی
بعد ها در غرب نیز به عنوان وسیله ی
پذیرفته شد. بهر حال پژوهش، تحقیقات
و دست کاری در آن راه های نو را برای
شنا سانی درد باز کرد. و از آن در روش
های جراحی به پیمان و سیمی استفاده
شد.

عقیده غنغوی مردم چینی را در مورد سیستم
پانچر چنین میتوان بازگو کرد که بدن
شامل دو قوه کلی میباشند روح که
بنام (یسن) و خون که بنام (ینگ) نامیده می
شود، در بین دوازده کانال نامرئی بدن
در جریان اند و این کانال ها را (میریدیان)
می نامند. زما نیکه بین وینگ از فعالیت
باز می مانند بیماری ها و به تعقیب آن درد
رو نما میگردد.

برو فیور چارلز ها کمن مغز شنا سی
معروف می گوید بشر تا آستانه قرن
بیست و یکم مسلما بر درد غلبه خواهد
کرد زیرا غلبه بر درد کاملا مقدور است
منتها به زمان احتیاج است که تا نو در دردا
مادر مغز پیدا کرده ایم و میدانیم که این
کانون بین دو نیم کره مغز نقش و در
ساحه تالوس قرار دارد. قلمرو تالوس
بین اعضای بدن و مغز نقش واسطه را



انتقال درد به مغز مراحل گوناگون را سپری میکند

با زنی می کنند یعنی درد های از سال شده از طرف اعضای بدن را تحویل گرفته و به کما ر نکس دماغ اکبر ، مرکز احساس درد تحویل می دهد . و تازه ازین مرحله به بعد است که مغز بیک عضو یا به تمام اعضای بدن دستور میدهد کسسه درد را حس کنند .

حال اگر ما بیا نیم و کنترل کا فون تا لوس سی را در دست بگیریم و یسا آنرا از کار بپندازیم طبیعی است که درد برای همیشه متوقف خواهد شد .

وبدن ما و او در اوج درد ناک ترین بیماری ها درد نخواهد داشت . درین تا زگی ها چرا جان مغز کنترل تالموس را تقریبا در دست گرفته اند زیرا به کمک روش های استریو تاکتیک و انجماد سازی توانسته اند فعالیت تالموس را متوقف سازند

و بدن را در برابر درد مصونیت بخشند . جالب است در مورد فر صیه «روزنه کنترل حرف بزیم کشفیات اخیر فر یولوژی درد یکی از هیجان انگیز ترین کشفیات طبی سال های تازه به شمار میرود . و ابتدا (با تریک واول) استاد عصب شناسی بوختون لندن فر صیه «در یچه کنترل» را عنوان

کرد . که نشان دهنده مسیر سیر درد در بدن میا شد .

علا بق به این نظر به انتقال علامت درد از بدن به نخاع شو کی و مغز یک مرحله تغییر بوده الیاف با ریک و ضخیم عصبی با هم عمل می نما یند و یا بر خلاف مقابل هم می ایستند . تا در یچه را باز ، نیمه باز ، یا کاملا مسدود نما یند و این حادثه مربوط است به نوع سیاله عصبی که به نخاع و مغز میرسد .

باید پرس این تیوری این امکان وجود دارد که مادر محلی در یچه کنترل عبور را مانع شویم و جلوگیری از رسیدن علامت های آن به مغز و در نتیجه مانع از ظاهر شدن درد بشویم در عین زمان این تیوری توجیه کننده طرز العمل طب سوزنی و یا دستگاه های الکترونی (ما لیتور) ضد درد نیز میا شد .

چنانچه در طب سوزنی و عمل کرد آن باعث بسته شدن در یچه کنترل در نخاع شوکی می شود درد احساس نمیشود رشته عصبی را تحریک کرده ایمن تحریکات به مغز رسیده مانع تا تیر تحریکات ناشی از درد را می گیرد و ضمناً تحریکات کم الکتریکی رشته های عصبی را بکار و امیدارد و موجب بسته شدن در یچه کنترل در نخاع می شود و مانع از رسیدن تحریکات درد به مغز می گردد .

هیپنوتیزم مستقیم آروی قشر خارجی (مخ) اثر می گذارد و ازین طریق تحریکات بسوی در یچه کنترل فرستاده میشود که جلوگیری از تحریکات دردی را میگیرد تیوری در یچه کنترل . مما لک غریبی طر فداران زیانی دارند و مدارک لازم نشان

بقیه صفحه ۳۱



تصمیم و قدرت اراده

در شرایط حاضر مخصوصاً پس از مرحله نویسن تکامل انقلاب نور که زمینه های کار و فعالیت برای همه کسی مهیا شده است، پس جوانان است تا از این فرصت استفاده نموده برای وطن و مردم خویش، برای شکوفایی ساختن کشور خویش از هیچگونه ایثار و از خود گذری دریغ نهموزند و خوشبختانه با احساسی که نزد جوانان ما وجود دارد روز بروز شاهد کار و فعالیت چشمگیر جوانان در عرصه زندگی برای بهبودی خلق رنج کشیده خویش می باشیم.

اما يك موضوع باید همیشه مدنظر باشد و آن تصمیم گیری در امور و داشتن قدرت اراده است. اگر جوان مانیک و بد زندگی را میتواند تشخیص کند و قدرت تشخیص را دارد باید در کارهای محوله که بدون شك تمام آن برای سعادت و خوشبختی مردم کشور است قدرت اراده و تصمیم را داشته باشد، زیرا با این دواصل است که میتوان زندگی کرد. عصر حاضر دیگر به جوانان ما این موقع را نمیدهد که خمود و جمود دست روی دست بگذارند و لحظه های پرازدن زندگی را بدون هدف سپری کنند. - بلی دیگر زمان رکود سپری شده و

دنیای کار فعالیت آغاز گشته است. کار بخاطر آبادی کشور و سعادت مردم، اما شرط اساسی این سعادت و خوشبختی تصمیم و اراده است که میتواند ما را به سر منزل مقصود برساند. بدین لحاظ جوانان ما که سازنده زندگی فردا و بالایمان راسخ و قلب پاک در این باز سازی اشترك میمایند.

شرط اساسی در این باز سازی زندگی، تصمیم گرفتن و اراده نمودن در مسایل زندگی است. تا این دو پدیده وجود نداشته باشد زندگی شکل نمیکرد و جوامع پیش نمیرود. و برای اینکه زندگی پیش برده شود و بسوی شکوفایی رهنمون گردد باید تصمیم گرفت و قدرت اراده را بکار برد.

خوشبختانه جوانان ما امروز بعد از پیروزی انقلاب نور و بخصوص بعد از مرحله نویسن تکامل انقلاب نور بدین نکته ملتفت گشته اند که بدون تصمیم گیری معقول و اراده محکم نمیشود کاری از پیش برد. از همین رو جوانان ما امروز بادرک این حقیقت در تلاش این اند که در راه ساختمان يك افغانستان آباد، آزاد و مستقل از هر وقت دیگر کار کنند و بازم کار کنند.

سعادت و خوشبختی جوانان

مربوط به خودشان است

خانواده کی شان کمتر اظهار خوشی و سرور می نمایند، علت این عدم خوشی و سرور در چیست؟ شاید عوامل گوناگونی وجود داشته باشد اما بصورت عموم درك نکردن دو جوان (زن - شوهر) اند.

وقتیکه شناخت درست بین زن و شوهر وجود نداشته باشد هرگز نمیتوان به زندگی

خوشبختی و بدبختی جوانان بصورت عموم بخود شان ارتباط دارد چرا که نیکه درست فکر میکند و معقول میاندیشد، کمتر اشتباه میکند و همین عدم اشتباه است که زندگی را شیرین و خواستنی میسازد.

متأسفانه هستند جوانا نیکه در زندگی

امروز جوانان ما، بدون تعصب و قنکتنظری های قایل می توانند به خواست خویش زندگی شیرین خانوادگی را بسازند و حیات مره ی را دنبال کنند.

پس حال وقتیکه دو جوان با هم آشنا میگردند و می خواهند پیوند زندگی ببندند باید قبل از همه ازهم شناخت قبلی داشته باشند. و نباید جوانان ما در این امر بی توجه و سطحی تکر باشند.

وقتیکه جوان درست می اندیشند و صمیم

فکر میکند و عاقبت این ازدواج و پیوند را می سنجد میداند که آیا میتواند خوشبخت باشد یا خیر، آنگاه که خوشبختی و بدبختی را به تقدیر و سر نوشت محول نمیکند درحقیقت اشتباه می نمایند زیرا این خود آنان اند که سعادت و خوشبختی را بر عکس برده بخشی و سیه روزی را میسازند. پس جوان امروزی نباید زندگی خود را به سر نوشت و تقدیر خویش بسپارد درست بیاندیشد، معقول فکر کند، آنگاه تصمیم بگیرد و بدین شک و وقتیکه دو جوان چنین کنند هرگز زندگی شان به تباهی و سیه روزی نمیکشد. و خوشبخت جوانانیکه این حقایق زندگی را قبول دارند، بویا همین حقایق زندگی خانوادگی شان را میسازند.



شناخت قبلی در امور خانوادگی بزرگترین راز خوشبختی است

اندیشه‌های جوانان



بیشتر از جوانان سگرت را بخاطر نفع دود میکنند

که حتی روح فامیل هارا پژمرده میسازد بدین معنی که هر پدر و مادر آرزوی فرزند داشتن را دارند و نداشتن فرزند عذوبی است که آرامش روحی شخصی را برهم زند و شاید هم پروابط اجتماعی او صدمه ای وارد نماید ، پس بخاطر جلوگیری از این اختلالات روحی ، جسمی و اجتماعی میباید «سگرت» را انتخاب کرد نه «سگرت» را و تجارب نشان داده که دوری از سگرت هر چه زود تر در سن رسالت که باشد بازم سر وقت و باصطلاح هر چه زود تر بهتر است ، طور مثال یک نفر که برای مدت پانزده سال روزانه در حدود شصت دانه سگرت دود میکرد او وقتی که بعد از سه سال ازدواجش صاحب فرزند شد بدآکتری مراجعه نمود و بعد از معاینات زیادی معلوم شد که در علت نداشتن فرزند سگرت کشیدنش نیز مؤثر است در ختم معاینات دکتران معالج به او هدایت دادند که هرگاه او بخواد همه صاحب فرزند باشد (در پهلوی تدای) میباید سگرت را ترک بگوید ، شخص مذکور وقتی که مطابق هدایت دکتران معالج سگرت را ترک نمود بعد از ششماه نتیجه مثبت گرفته که بعد ها صاحب فرزندان سالم شد .

باید افزود که والدین نه تنها آرزوی فرزند را میباشند بلکه آرزوی داشتن فرزندان مستحکم و سالم را هر پدر و مادر دارد که بازم اگر از موضوع دور نرفته باشیم سگرت کشیدن نه تنها برای مردان مضر است بلکه برای زنان نیز ضرری از آن متصور میباشند که سلامتی فرزندان را در بدن آنها برهم میزند مثلا خانمی بنام باتریکا که اخیرا روزانه در حدود شصت تا هفتاد دانه سگرت دود میکرد او که سالها آرزوی فرزند را بدست داشت بعد از سالها طفل مرده ای به دنیا آورد که بعد از این واقعه این خانم هم دانست که سگرت و نیکوتین آن به چه اندازه به صحت و زندگی او صدمه ای زده است ، بناء با در نظر داشت شمار سازمان صحت جهان «صحت یاسگرت» انتخاب با شماست» برای هر شخص فهیم لازم است تا بخاطر مستحکمندی روحی و جسمی و مفیدیت اجتماعی از سگرت دوری گزیده به آن مبادرت نورزد و یا اگر به آن معتاد باشد آنرا ترک نموده راه مستحکمندی و سعادت را برگزیند .

موسمند درین مورد بخاطر حفظ الصحة افراد جوامع در ساحات سیوری و تناول مواد غذایی و منع استعمال دخانیات نیز قوسیه هاو هدایات لازم داده اند .

روی هم رفته امسال بخاطر صحت مندی انهای بشر روز صحت جهانی بنا بر تصمیم سازمان صحتی جهان در سراسر کیتی تحت شعار : (صحت یاسگرت انتخاب با شماست) تجلیل میگردد . یعنی نتایج تجارب و آندوخته های دانشمندان طبی جهان که باین اصل متشی میشود که سگرت ضد صحت است و هر که صحت مندی میخواهد او باید از سگرت کشیدن دوری گزیند پس بخاطر دستیابی به صحت مندی می باید سگرت کشیدن را ترک گفت و یا اگر در اول مرحله قرار داریم باید خود را به آن عادت ندهیم چه امراض مدعی سرطان با سگرت ارتباط دارد .

همچنان اکثر دکتوران طب باین واقعیت اذعان مینمایند که سگرت کشیدن و سیگار کشیدن قوای جسمی مردها و خانمها را ضعیف نموده و احتمال هم دارد که سبب عقیم شدن سالیان متدای آنان گردد . یکمده دو کتوران درین مورد تجارب آندوخته اند طور مثال یکتن از دکتوران بعد از معایناتی که بالای پنج تن انجام داده بود نتیجه معاینات و مطالعات خویش را چنین اعلام کرد :

«این موضوع قاحال بکلی آشکارا نیست که سیگار کشیدن یگانه علت امراض جنسی و عقیم شدن افراد باشد اما اینقدر معلوم شده که سگرت کشیدن با مسود سمن خود یعنی نیکوتین به مبرم کمابیکه سگرت و سیگار میکشند صدمه رسانده آنها را مبتلا به امراض جنسی مینماید .

در قسمت ضرر سگرت و یا این شعار جهانی سازمان صحتی جهان در سال ۱۳۵۹ «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» نظریات اکثر دانشمندان طبی چه در حال و چه در گذشته موافق بوده است مثلا یکی از دکتوران بیو شیمی در ایمن بساره چنین نظر داشت که : «سگرت کشیدن باعث تقلیل تستون مترون و ترک نمودن سگرت باعث ازدیاد تستون مترون شده که همین ازدیاد نشانه صحت جنسی بدترین مریض است البته ناتوانی جنسی بدترین مریض است

زندگی بحیث وسیله برای پیود زندگی و بلند بردن سطح حیات میتواند بهره مند شد . جوان یکمی گفته میشود که مقادیر خود را نسبت به مفاد شخصی ترجیح دهند و محترم بشمارند یک جوان واقعی باید ثابت ساخته بتواند آنچه در گفتارش است در عمل نیز آنرا ظاهر سازد یکی از وظایف عمده و اساسی جوانان آنست که مکلفیت هاو مسؤولیت های را که جامعه بدوش آنها نهاده با کمال میل انجام دهند زیرا همین جوانان هستند که آینده مملکت متعلق به ایشان است به عقیده ام جوان آن کسی است که مسؤولیت های خود را نسبت به اجتماع و جهان بشری متدک کرده و متوجه ترقی آیندده مملکت خود گردد .



محمد یوسف امیری متعلم معتدل یازدهم لیسه شیرشاه سوری

دانش پدید آمده است که از آن در تمام شئون

تبع و تگارش
فرخشا (محبی)

سگرت یا صحت انتخاب با شماست

ناحیه موسسات صحتی جهان و مسؤولین صحت عامه نتایج مشمری بدست آورده اند چه علاج امراض قبل از وقوع آن کار نیست معقول و پسندیده .

دانشمندی میگوید که : سرمایه همه گونه شایستگی و دستیابی به سعادت - تندرستی و سلامت است ، روان تواند ادر کالبد نیرومند و خرد سلیم در بدن سالم است .

همچنان گفته اند که مردم اگر غداپی زیاد و بی ترتیب نخورند ، دخالیات و مشروبات الکلی استعمال نکنند خود را بهوای آزاد ، ورزش و تقریح روحی و جسمی عادت دهند می توانند از نعمت سلامتی بهره مند شوند .

در قسمت صحت و سلامتی انسانها کتب ، رسالات و مقالات زیادی نگاشته شده و دانشمندان جهان درین مورد توجه عمده ای مبذول داشته اند یعنی گذشته از ساحات طب معالجوی و طب وقایوی و دستور العمل های

دک صحتی حرکت آگاهانه احساس درست و تفکر سالم از جمله مسایلی است که جوان امروزی باید حایز آن باشد و در مسیر زندگی از هر کدام بشکل درست آن کار بگیرد .

دیگر جوانان تقلید پیچا و کور کورا نه و قضاوت ناسالم را کنار گذاشته و از لوح خاطرات خویش محو نمایند زیرا جوانیکه در عصر امروز زیست می نماید نمی تواند با ماحه دید کوتاه و یکجانبه بر مشکلات پیروز شود و بر آن غلبه حاصل کند .

نکته دیگری قابل یادآوری این است که بعضی از جوانان در اکثر از پیش آمد زندگی زود عصبانی میشوند بمرجریکه بر یک موضوع خلاف میل شان روبرو میشوند فوراً

هیجانی و احساساتی میگردند و همه حقایق را در تاریکی خشم خود از یاد می برند و از این حرکت نتیجه مطلوب خود را بدست نخواهد آمد . این گونه اشخاص باید فکر کنند در چه شرایط و در کدام مرحله زندگی و حیات اجتماعی قرار داشته و چه مسؤولیت در مقابل جامعه و خلق خویش دارند ، جای نالی است که دوران شادی خرمی دوران زندگی را که عبادت از دوران جوانی و بهار عمر است آنرا باغم و اندوه سپری کنیم جوانی آن گوهر نایاب است که فقط در زندگی یکبار بدست می آید که نباید از دست داد تا ابد ویشیمان گشته و افسوس نخوریم باید جوانان همیشه در زندگی بایک ماحه دید وسیع و اندیشه سالم به پیش بروند .

م ، یوسف :

دانش پدید آمده است که از آن در تمام شئون

تبع و تگارش
فرخشا (محبی)

سگرت یا صحت انتخاب با شماست

الرات مشره سگرت در بروز مرض مدعی سرطان ، عقیم شدن مرد ها و زنها تولسد اشغال معیوب ، خرابی دندانها و نفس تنگی دخیل میباشد .

صحت مندی افراد بزرگترین مو هتسی است که میتوان آنرا متشاء و موجه همه خویش ها و سعادت بشریت قبول کرد چه افراد علیل در جوامع که با ناتوانی های جسمی و روحی مبتلا باشند آنها هرگز نمیتوانند که بر مشکلات زندگی خویش در صحنه حیات نایب آیند اشخاص علیل و مریض نه تنها نمیتوانند که کوچکترین خدمتی بجامعه خویش نمایند بلکه آنها بار خوش دیگران نیز میباشد .

بناء حفظ الصحة انسانی و محیطی یکی از وظایف اولی و عمده هن انسان بوده و از همین جهت است که در جهان طبابت عصری طب وقایوی توجه زیادی مبذول داشته و ازین

وا قعیت متو چه سگرت کشا ن بوده و صریحا اظهار میدارد که استعمال سگرت عملیست که علیه صحت قرار میگیرد . از نگاه روانی ، ترک سگرت مشکل است یا خیر ؟

از نگاه روانی معمولا بسا موضوعات و تطبیق آن شکل تلقین را بخود میگیرد یعنی اینکه موضوع دزدان مردم چنین احساس شده یا از اکثر مردم شنیده شده که ترک چنین عملی مشکل بوده در حالیکه از نگاه واقعیت چون استعمال سگرت روی ضرورت و مجبوریت بهمان نیامده است بلکه يك عادت بوده لذا ترک آن هم امکان پذیر میا شد .

چگونه میتوان سگرت را ترک کرد ؟ طوریکه قبلا گفته شد که استعمال سگرت اصلا روی عادت بهمان میا بد فایده میتوان گفت که ترک آن هم دور از امکان نیست اما ما اگر فکر شود که ترک سگرت عملیست چون رفتن به سینما و رفتن آن که اگر انسان به سینما برود یا نرود به شخصیت آن برنه و خوردن پس با آرامش روحی بدون احساس رنجش میتوان بصورت تدریجی سگرت را ترک کرد .

شخصیکه به سگرت معتاد باشد ، آیا حرفهایش که سگرت چیزی بدست مورد پذیرش دیگران قرار خواهد گرفت . شخصیکه خودش به استعمال سگرت معتاد است نمی تواند برای اشخاص دیگر در مورد ترک سگرت توصیه نماید زیرا نه تنها سخنانش بالای جانب مقابل تا ثیری نمی گذارد بلکه بزود ترین فرصت مورد انتقاد جانب مقابل نیز قرار میگیرد . آیا این امر واقعیت دارد که سگرت رفع خستگی میکند ؟ تا اندازه ممکن است بقیه در صفحه ۴۸

کشور کمک خواهد نمود زیرا نو جوانان سرمایه اینده هر کشور است و هر کشور به اتکالی همین نو جوانان اساسا اقتصادی واجتماعی خویش را طرح و پلان گذاری مینمایند .

بهترین راه مبارزه با سگرت چه است ؟ - بهترین راه مبارزه با سگرت عبارت از سپورت آزادمتداوم است ، همچنین زیادت کارهای جسمانی و تقلیل کارهای فکری و دماغی دواصل اساسی است که باید در مرحله ترک سگرت به آن متوجه بود مبارزه بر ضد سگرت از طریق پروگرام های تربیوی رادیو و تلو یزون زیاد موثر واقع می شود .

میگویند زنان بیشتر از مردان به سگرت معتاد اند ، آیا این امر حقیقت دارد ؟

درین مورد احصائیه های دقیق در دست نیست مگر بازم گفته می توانم که زنان نسبت به مردان کمتر عادت دارند سگرت بکشند زیرا زنان نسبت به مردان بیشتر در تربیه اطفال و کارهای منزل مصروف اند به همین اساس است که آنها نسبت به مردان کمتر سگرت میکشند . من کمائی را مینمایم که در نتیجه

عزم را منع قوا نموده اند بعد از با زده سال سگرت کشیدن انرا ترک گویند .

ببرک (احساس) محصل صنف اول رشته ژورنالیزم پوهنشی ادبیات و علوم بشری - بحث يك جوان در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب با شمامست) چه نظر دارید ؟

(سگرت یا صحت انتخاب با شمامست) شعار است که از قاضی همه چیز معلوم و آشکار شده میتواند این در کلمه متضاد که هر دیکر یکدیگر قرار گرفته اند موضوع نشاندهنده يك واقعیت است یا بعبارة دیگر يك ضربه یی تهدید آمیزی است که در



با این وسایل است که یکده جوانان به سگرت معتاد میشوند .

بقیه صفحه ۹

سگرت یا صحت.

آوردن صحت مردم را چه میکنند و فکر می کنند که با تحریر جمله اخلاقیه فابریکه های تولید سگرت شان به سقوط مواجه خواهند شد .

در مورد معتاد شدن نو جوانان به سگرت نظریه ها چه بوده ، آیا تقلید در این امر چه نقشی دارد ؟

- نو جوانانیکه تازه به بلوغ رسیده اند و معتاد به سگرت اند در حقیقت بر ضد نموی وجود شان تازه مبارزه را آغاز نموده اند ، آنها بر ضد فکر سالم شان مبارزه می کنند بالخصوص نو جوانانیکه به کار های فکری سروکار دارند . واضح است که نو جوانان مدتی در آمد پول ندارند و اگر معتاد به سگرت شوند یکی اینکه بر ضد صحت و فکر سالم شان مبارزه می کنند و دیگر اینکه پول اولیای شان را حریق میکنند .

در پهلوی این دو نکته این را هم علاوه می کنیم که معتاد شدن نو جوانان به سگرت آنها را به فساد های اخلاقی واجتماعی هم میکشاند زیرا روزهای تصادف خواهد نمود که در کیسه او لیای شان پول نباشد ، پس در همینجاست که فساد های اخلاقی واجتماعی بروز مینماید . تقلید درین مورد گامی است که نو جوانان را دچار



عده یی از محصلین پوهنتون در مورد شعار سگرت نظریه هایی ارایه نمودند .





چراغ گل

اگر زخمی، ترا گشته است تن روشن
 ز عشق شد دل و جان و دماغ من روشن
 هزار بلبل رنگین ترانه بسمل شد
 که تا چراغ ملی گشت در چمن رو شن
 فروغ سینه ام از مهر جا و دانه تست
 چو نور شمع، که در شب کند لگن روشن
 بسان شیشه فانوس در دل شبها
 صفای پیکر تو ساخت پیرهن رو شن
 شده است چشم من از جلوه شکوفه تنی
 بسان باغ که گردد ز ناستر روشن
 هنوز داغ تو سوز دخیلوت جانسم
 چو شمع ناب که میسازد انجمن روشن
 صفای دل نمود یگداز جان حاصل
 نگفت جو هر کس جز بسوختن روشن
 چنانکه جان من از بیت حضرت صائب
 نشد دماغ کسی از باده کهن رو شن
 «اگر سکندر از آئینه ساخت لوح مزار»
 چراغ تربت ما باد از سخن رو شن

حیدری پنجشیری

پنجه تون کارگر

پنجه تون کارگریم دخیل قام دیاره سرور کوم
 ددنبمن هر یوه گذار لره پتیر ور کوم
 غیرت زانگو کی پنجه تونی مسور زنگو لی یه
 دجنگ میدان کی کله بل چا ته سنگر ور کوم
 یومو تی خاوره دوطن به چا ته ور نکړ مه
 دغه اعلان زه هر دبنمن ته لر او برور کوم
 دخیلوا کی سا تل میرات می دیلرو پا تی دی
 دایاد گارونه دیلرو کله به زر ور کوم
 چاچی کابو دی خوا کتلی بیر ته تللی نه دی
 دسول خواب ور ته مدام زه به خنجر ور کوم
 له سر و ما له خنی تیر پنجه تون کارگر یه زه
 گذارد توری هر غاصب ته به جگر ور کوم
 که دوطن به ننگ قر بان شمع غه پروا نلری
 دوطن هر یوه دبنمن ته دا خبر ور کوم
 وطنپال



خانجانی

به رنجه تینی هغه خوک خیلوا کیدای نشی
 چی دبل به بیواکی کی خیلواکی غواپی
 آردی بله هسی ستره بیواکی نشته
 چی مرئی شید خیل خان او خانجانی غواپی

دو کتور زیار خرخی زندان، ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹

سید خلیل

آتش دیدگان

آتش کند زنده ما قناد
 کرچه مارا سوخت لای زنده باد
 زنده باد آتش سوار ما
 آتش پوینده در کبکها ما
 آتش سوزنده و پروردگار
 آتش سوزنده و دلموزگار
 آتش از زنده کبر فاسته
 عشق را راج جنم آرد
 رنگ رن ما شعله کبر آتش
 تار و چه ما کسیر آتش
 هر که از ما شت فاکر گرفت
 شعله سوزنده را در برافت
 سوختیم از آتش پلانیست
 شعله کار ما آتش را دینست
 پیست آتش عشق هم آتش
 دل بزرگتر از دم آتش
 دست در کام پلنگان آتش
 شته از قهر تو فام خورست
 کاخ مهم استوار از پلنگان
 پنجه باشد خاک آتش دیدگان

۱۳۵۰/۸/۶

سوگند

به نطفه بلورش خورشید در رحم صدقگون سپیده
به زیبایی جاوید که در روح پر پهنه آسمان است
به عطش بی طاقت جرانه در لمیره درخت
به شپوت بیقرار گشت تشنه و خشم ابر ،
که رامشگر سرود باران است .

به عرق تفره جبین چمن درهما خوشی شبانه
به چاک پیرهن لاله و شوخ دستی نسیم
به پیکره مه در پنجه موج
به همیشه دختراکسان انجم در ابریشم استخر
به زلف شکن شکن غروسمان باغچه در حجله های دامادی
به بطن های آمساده در پذیرش باروری
به بزم پر میوه تابستان و خلوت سرد سایه ها
به درد خاموشانه تآک و کوهبار رنج دهقان ،
در قطره های شراب .
به بیدریغترین مرگ پدائیزی برگ ها ...
به تلخترین ندامت در سپیدی سرهای کوهستان .

به شنای ستاره یاد تو در بحیره خاطر من
به اراده من که رهنورد بی خستگی تاریخ است
به عشق من که نجیبانه ترین ترانه هستی است
به صادقانه ترین دروغ من ، که «فراوشی» است
به دروغترین صداقت تو ، که «نزدید عشق» است
و به تو ،

که رویای بهار پر عطر و شگوفه ای در خواب های زمستانی !
من ، سوگند جاویدانه خوشتن را صیقل می بخشم ،
و اندیشه میکنم :

بهشت را ، و سر نوشت را .

بهار ۱۳۵۴ ع ، افتخار



وطن

بگرفته حیات از فضا یت هستی
از بهر سر افرازیات ای مام وطن

خلق توبه کوه و کمر و دشت و دمن
هستند بزبور شجاعت دایم
با تیرو تبر خنجر و شمشیر به تن
آماده برای حفظ ناموس و وطن
میرمحمد کاظم «هاشمی»

تابلساز

تو گوئی شعر نغزی گو برایم
ندانم من سرا یم داستانها
تو گوئی قطعه موزون و زیبا
بسازم من برسم نکته نانها
و یا طرح غزل ریم به سبکی
که گفتارم شود ورد زبان ها
ولی من در خیال دیگری گیر
کنم بهر سو پیوده بیان ها
تو از سوز و گداز خویش گوئی
نمایم من ز درد خود لغا نها

تو در فکری و من در فکر دیگر
نمایم هر یکی از خود جهانها
تو میخواهی به بال آرزو ها
کنم پرواز مسوی آسمانها
در آنجا زین جهان پر هیا هو
سخن گویم به ماه و کپکتمانها
من اینجا صفحه ایرا نقش بندم
که باشد تا بلوی آرمها
نورمحمد «فیض» اسفنده می

میزان ۱۳۴۶ غزلی

بهار

زباغ ای باغبان مارا همی بوی بهار آید
کلید باغ عازاده که فردا بان بکسار آید
کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
تولختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید
چواند باغ تو بلبل به دیدار بهار آید
ترا معیان ناخوانده بروزی صدهزار آید
کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید
چنان دانی که هر کس راهمی بوی بهار آید
بهار امسال پنداری همی خوشتر زیار آید
ازین خوشتر شو دفردا که خسرو از شکار آید
بدین شایستگی جشنی بدین با بستگی روزی
ملک راندر جهان هر روز جشنی با: و نوروزی



نو بهار آمد و بشکفت بیکبار جهان
برسرافکند ز من هر چه گهر داشت فشان
تا ز خواب خوش بگشاده گل سوری چشم
لاله سرخ بیندد همی از خنده دهان
برقیانها ویرند است کشیده همه باغ
عاشقان گاه بر این سایه دوان گاه بر آن
اندر آن هفته که بگذشت جهان پیر نمود
و فدرین هفته جو افست کران قابه کران
من شنیدم که به ایام جوان پیر شود
نشندم که به یک هفته شود پیر جوان
من نگویم که می سرخ حلاست و مباح
گریود ورنه من این لفظ نیارم به زبان
خیز تا بر گل نو کوزگی باده خوریم
پیش تا از گل ما کوزه کند دست زمان

«فرخی سیستانی»



«ماهی آب نوس»

بر گشته ام که باز ببینم یگانه را
ماهی آب نوسی و در بر که ی خیسال
آغوش دست های تو با گرمی سبک
چون پیکر ونوسی و در شهر غا شقی
چون رگه های تازی و مست نشاط رز
کاریده ام پیای گل بی جوازه را
پیوند میزنی گل و برگ ترانه را ،
چشمیده اند سخت تن عاشقانه را ،
پرورده ای بنار گل عاشقانه را ،
آورده ای به شاخ فروغ زنه را ،
بشیر «سماورز»

اطفال را از موهبت شیر مادر نباید محروم ساخت حتما باید تا شش ماهگی از پستان مادر شیر بخورند غذاهای سخت برای طفل نه‌هنوز دندان ندارد و پروی زمین نمی‌خزد و به اصطلاح چارغونک نمی‌کند کاملاً غیرطبیعی است به سلامت کودک تأثیر سوء وارد خواهد ساخت همچنان تغذیه نوزاد باغذا های مصنوعی که امروز در بازار هافراوان موجود می باشد مورد تردید میباشند زیرا دستگاه هاضمه او هنوز در حال تکامل ورشد بوده وقادر نخواهد بود که این مواد ساختگی را هضم نماید و باید کوشش شود که نباید کودکان را ازین نوع غذاها بدهیم .

توصیه به مادران اینست که تا شش ماهگی نوزادرا فقط با شیر مادر تغذیه کنند و پس از شش ماهگی بتدریج غذای سخت طبیعی البته با توانایی جویدن کودک به او بدهند شورپای ترکاری، دمیخت، آب میوه فرنی از کاردن فلور غذا های متمم دوران شیر خواری می‌باشند.

شیر مادر اطفال را در مقابل امراض مخصوصا امراض ساری مصنون نگه میدارد، و مادر باید بکوشد تا حد امکان از پستان خود طفل خویش را تغذیه نماید و اگر تا دوسالگی در پهلوی غذاهای دیگر او را شیر هم بدهد می‌توان گفت که حیات او را بحدی مقابل امراض بیمه می نماید .

شیر های قوطی و خشک و دیگر غذا های کنسرو شده سبب چاقی در اطفال می گردند مگر اطفال در مقابل امراض مقاومت زیادی نمی داشته باشند و اگر مادر بنا بر دلایلی نمی تواند کودک خویش را شیر بدهد باید حتما با داکتر تماس گرفته و غذای روزمره کودک را طوری تهیه نماید که ویتامین ها و انزایم های مهم بدن را از طریق ترکاری ها و میوه ها به سهولت گرفته بتواند .

وزن طفل مطابق یسن و درازی قدش باید همیشه کنترل گردد . طفل نباید از حد و اندازه عادی چاق و یا لاغر شود . طفل ای که درست تغذیه گردیده و پروگرام خواب و تفریح اش بصورت صحیح ترقیب و تقطیم گردد بحالت عادی رشد می نماید . با تغذیه اصولی سلامتی اطفال را تا اخیر عمر تضمین نمائید .



شیر مادر از چاق شدن کودک جلو گیری می کند

ژوندون



اطفال امروز



طفل نباید بیش از حد چاق باشد

وزرد آلو و غیره که برای دندانها هم مفید می باشند . شیر هم یک غذای کامل است و در نشو و نما ورشد کودک سهم بارز دارد مصرف پروتئین هم در رشد طفل موثر میباشد که باید در غذایش شامل گردد مگر از مصرف زیاد قند ، مربا ، انواع شربت ها جلوگیری شود هنگامیکه طفل به سن مکتب می‌رسد کنترل پروگرام غذایش کم و بیش از دست مادر خارج می‌گردد در صورتیکه اگر تا آن سن به پر خوری و تغذیه غلط عادت کرده باشد بمشکل این عادت را از سر بدر خواهد کرد و برعکس آن همیشه تورمل و مرتب غذا خواهد خورد پس چه خوبست تا عادت غذایی کودک را قبل از یسن سن ستوار ساخت .

تغذیه با شیر مادر بندرت باعث چاقی نوزادان می شود ، بیشتر نوزادانی که از طریق شیر چوبشک و غذا های قوطی بطریق مصنوعی تغذیه می‌شوند چاق می گردند که باعث خوشحالی والدین گردیده ، و آنها تصور می کنند که چاقی اطفال سبب ودلیل سلامتی و صحت مندی اطفال شان می‌باشد در حالیکه این چاقی جمع شدن چربی در سلولهای بدن بوده و اغلب باعث می گردد که در بزرگسالی هم فرد چاقی شود .

امروز اکثر دکوران و متخصصین اطفال و تغذیه طفل به این عقیده هستند که در رژیم غذایی اطفال حتما تغییراتی را باید وارد ساخت و نباید به آنها زیاد خوراند و آنها را راه پر خوری تشویق نمود . در قسمت اطفال شیر خوار باید گفت که

پس نباید رژیم طوری باشد که باعث کاهش کالوریا گردد بلکه مبنایش باید بر انتخاب مواد غذایی قرار داشته باشد که برآور گانیریش بدن لازم و ضروری شناخته شده ، و عده های غذا نباید در روز از سه وقت تجاوز نماید و موادی مانند شیرینی ، کلهجه ، کیک ، قند و غیره را در دسترس طفل قرار ندهیم و اطفال را باید بخوردن میوه و سبزیجات عادت دهیم مخصوصا آن موادی که بجویدن نیاز دارند مثل سیب ، نساگ،

کودک از دو ساله به بالا قادر است مانند بزرگ سالان غذا بخورد مگر بمقدار کمتر، و از همین سن است که کودک بتدریج وزن دوران نوزادیش را از دست میدهد و اگر باز هم کودک ای که در زمان تولد و ماههای اول حیاتش چاق باشد لازم می‌آید تا او راحت رژیم قرار دهیم و عادت غذا خوردن او را تا آخر عمرش تثبیت نمائیم مگر نکته مهم و قابل یاد آوری اینست که کودک در حال رشد است و وجود واستخوان بندی او ضرورت به آن مواد غذایی دارد که مفید و موثر واقع گردد



تغذیه درست ضامن سلامتی کودک است



نلام نوی : صمیم

طفل امروز نیروی پرتوان فرداست

طفل، این موجود، دوست داشتنی که نیازمند هرگونه کمک و استعانت والدین است و چون غنچه های رنگین در بوستان زندگی انسان می شکفتد دماغ ها را معطر و دلها را خلوت و طراوت بخشد زیسته است به تربیه جسمی و قنیه روحی این قشر هستی آفرین بویژه توجه و التفات ارزانی گردد، زیرا بهر اندازه که طفل درست تربیه شود به همان پیمانه عضو و اعضای مفید و با انرژی تعلیم جامعه میشود در حقیقت طفل اساس و هسته جمعیت های انسانی را تشکیل میدهد، ترقی و انحطاط يك جامعه مربوط و منحصر به تربیه سالم و غیر سالم طفل است چنانچه شاعری مصرعه دارد که بوجه مطلوب اهمیت و ارزش تربیه معقول طفل را ایضاً افاده می کند :

خشت اول گسر نهد معمار کج
تا گریا میروند دیوار کج
گرچه در ظاهر امر گفته شاعر در قسمت اعمار، عمارت صدق می کند ولی مراد اصلی

فرا گرفتن عادات، اخلاق و تعلیم و تعلم و جهان بینی طفل مساعد می کند و از همین خاطر وقتی که توجه انسان را آثار فلاسفه نویسندگان و شعرا و علمای کسه در بخش تربیه جسمی و روحی طفل مطالعه می کنند، به اتفاق نظر همه اهمیت خلاقه تربیه سلیم طفل را برای والدین و اورگانهای که مسؤول تربیه و تعلیم اطفال را به عهده دارند توصیه می نمایند.

چنانچه تولستوی نویسنده معروف و انقلابی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی همواره میگفت که وی در طول زندگی بیشتر به مسایلی که از نظر روحی و اخلاقی به کودکان ارتباط میگیرد مستغرق بوده است، و همین قسم ماکسیم گورکی نویسنده مشهور دیگری شوروی اطفال و جوانان را يك نیروی بزرگه تعریف کرده است و به همین سلسله ملیون ها آثار مطبوع و غیر مطبوع به صورت کتبی و روایتی پیرامون اهمیت تربیه درست اطفال طبع و گفته شده است که این ذخایر روز تا روز بزرگتر و عظیم تر و گسترش می یابد. در کشور های که تضاد های طبقاتی بصورت آشفتگی نا بدیر وجود داشته، بی لباسی، بی ثانی و بیسوادی و غیره مفاسد جان سوز اجتماعی چون مکروب های کشنده ملیون ها طفل را در آتش می کشد، حاکمیت مناسبات غیر عادلانه تولید و توزیع نقیصه دیگری است که اکثریت اطفال که به اقتضای شتمن تعلق دارند،

از بسی نعمات مادی و معنوی محروم ساخته شده و از فرط گرسنگی و تحمل شرایط مشکل زندگی بیک فیصدی عظیم اطفال قبل از اینکه به رشد جوانی برسند در خورد سال هستی و سلامه تن خویش را از کف میدهند، به طور عموم وضع اطفال در کشور های طبقاتی و سرمایه دار خیلی آشفته و خراب بوده و صرف اطفال مشقت سرمایه دار و عمارت فاسد ارتجاع و امپریالیزم از بهترین زندگی برخوردار بوده و دیگر سایر اطفال که در خانواده کارگران، دهقانان و پیشه وران و سایر اقشار زحمت کش که سطح عاید شان کم است مربوط میباشد، همان طوریکه در هیچ کشور ها اکثریت اطفال از تغذیه مفید غذایی محروم بوده و حتی به قسم بخور و نمیر حیات به سر می برند و از لحاظ مواد تعلیمی و تنویری نیز به فقدان مواجهه میباشد و این تا رسایی با سایر آشفته حالی ها دست بهم داده وضع عمومی اطفال را به مخاطره می افکند و از همین لحاظ در کشور های طبقاتی و بورژوازی بی عدالتی، تبعیض نژادی، کینه قوی و جنگ و خون ریزی، گرسنگی، بی سوادی چون هیولای

مرکب بار سایه افکننده رفاه و آسایش زحمت کشان و مولدین نعمات مادی را بهم زده است ولی این نابسانانی های ناشی از پلان های استعماری و امپریالیستی سرانجام زحمت کشان را با هم بسیج و متحد می کند و بر ج و بار مستمگران و خون خواران را از هم فرو ریخته و سلطه خائنه آنها پایان می یابد، تاریخ نبشت ها و جنبش های ملی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بهتر شاهد است، طوریکه می بینیم

مستمگران از قدرت می افتد و نیروی و نیروی ویرانگری و روشهای انسانی رویکار و معمول شده چرخ نظامها بطور شایسته در محور منافع خلقی های زحمت کش می چرخد و تحولی در سکون های مختلف حیاتی پدید می آید و هنگامی که در مورد واریسی به تربیه و پرورش جسمی و روحی اطفال پندل مساعی همه جانبه صورت میگیرد کشور های سوسیالیستی و به ویژه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بحیث پیش آهنگ و قافله سالار اردوگسای سوسیالیستی در جهان در راس کشور های مرقی قرار گرفته و از همان آغاز پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر سال ۱۹۱۷ در اتحاد شوروی در پهلوی سایر پدید آمده های نوین و انقلابی از تحولات عمیق و بنیادی که در تمام عرصه ها و بخشهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره پدید آمده در قسمت چگونگی وضع اطفال و نحوه تربیه سالم جسمی و روحی آنها اقدام مهم و پرازنده ارزانی شده و نتایج آن همین بس است که امروز کشور عظیم و بزرگ شوروی با بوجود آوردن نیروی مرقی و پیشرو به سوی ایجاد و ساختمان جامعه کمونیستی پیش میرود، جامعه که در آن هرکس مطابق استعدادش کار می کند و مطابق نیازش پاداش میگیرد.

طوریکه گفته آمدیم در کشور شوروی درباره رسیدگی به تعلیم و تربیه اطفال به غایت توجه میشود، مطابق پلان ها و برنامه های سوسیالیستی جهت تهیه مواد تنویری و تعلیمی از طریق رادیو، تلویزیون و نشر و طبع کتب و جراید و روزنامه ها و غیره فعالیت های متنوع و مختلفی که در تربیه و پرورش سالم اطفال موثر واقع میشود اقدام مداوم و پیگیر صورت میگیرد، طبق احصائیه و ارقام منتشره به خاطر تحقق پذیرفتن این مامول تاکنون بیش از ده هزار ملیون کتاب برای اطفال در اتحاد شوروی به طبع رسیده است و به همین اساس سنایر فعالیت های تربیتی و پرورشی با تاسیس کودکستانها، شیر خوارگاه ها و تفرجگاه ها و تهیه سامان و وسایل سرگرمی و دیگر رسیدگی ها بیک وسعت و بصورت سر تاسری در تمام نقاط اتحاد شوروی به خاطر تربیه صحیح و مطلوب اطفال جریان داشته و مطابق اقتضای عصر و زمان در زمینه خدمات درخور توجه در منصفه عمل و تطبیق قرار میگیرد و به همین ترتیب در سایر کشور های مرقی و سوسیالیستی در موضوع اطفال و رسیدگی درست به احوال این قشر دوران ساز دقت بخصوص میشود و این به ذات خودش مزیتی است که در چنین کشور ها اطفال از هر نوع امتیاز و نعمات مادی و معنوی مستفید و برخوردار بوده و با تقدیم جوانان نیرومند و پاداش و خوشی زگان مرقی و زحمت کش چرخ زندگی بوجه مطلوب به حرکت افتاده و زمینه برای تحقق ارمان ها و اهداف سوسیالیستی از هر لحاظ مساعد میگردد.

بر اساس آمار و ارقام موجود در سازمان بین المللی کار بیش از چهل ملیون طفل در جهان بین سنین شش تا پانزده سال به جای آموزش و تحصیل به کار اشتغال دارند. بقیه در صفحه ۴۴

نقش خلاق زحمتکشان در روند تکاملی جامعه و نابودی کامل دشمنان وطن

به مفهوم محدود کلمه صدق مینماید ، بلکه تکامل را یکی بعد دیگر باید پیمود و چنانچه شاید و باید در این بخش طی طریق نمود . تکامل را همیشه يك جهت در کار است ، سیریه جهت پیشروی و بسوی قله رفیع . دشمنان این مسیر پیروزمند اینجا در آنجا به تلاشهای مذبحخانه ای متوسل میگرددند ، ارتجاع به مفهوم وسیع کلمه طبق ما هیت خویش در این راه یعنی در راه پیشروی و تکامل موانع بیشماری ایجاد مینمایند هزاران هزار انسان را بکلوله می بندند و بر ضد اراده آزاد ورزنده زحمتکشان چه جنایاتی را که مرتکب میشوند ، همین اکنون ارتجاع جهانی و در داس امپریالیسم امریکا با تولید سلاحها و جنگ افزار ها ، کشورهای عضو پیمانهای تجاوز کار نظامی را به انبارخانه سلاح مبدل کرده است ، تلاش امپریالیسم جهانی به تبدیل منطقه بحر خند به پایگاه نظامی و استفاده نظامی از این طریق به شکست مواجه گردیده است ، گردانندگان امپریالیسم امریکا باید متوجه باشند و خود را گول نزنند که دگرترین قصر سفید در مورد کشور های جدید به استقلال رسیده بنا کامی مواجه گردیده است و این شکست دگرترین امپریالیستها در حقیقت امر قدم دیگریست که در جهت نابودی ارتجاع و امپریالیسم برداشته میشود .

پویندگان راه عدالت اجتماعی و انسانیت خوب میدانند که امپریالیسم و ارتجاع جهانی در اثر رویداد های دهه اخیر هارتر گردیده و با متحدین گوش فرمان خویش از هر قماش که باشند در صدد ترقیب و به مرحله اجرا گذاردن نقشه های شوم تجاوز کارانه خویش میباشد اما باید بدانند که دیگر قادر نخواهند شد تا بر منابع سرشار طبیعی کشور ها مسلط گردند .

امپریالیسم امریکا با مرز دین چینی و محافل سخت راجعای پاکستان و مصر در نظر دارد ناصحنه تصادمات نظری می قدرت های جهانی گرم تر نموده و خودش از چنین وضعی سود ببرد ، اما باید بداند که در هر کجای جهان اگر این محافل مرجع و ضد ترقی اقدام بعملی نمایند شکست کوبنده نموده های زحمتکش این کشورها پیروز چنانچه آن دون صفات سیه روی را خواهد شکستند ، این سیه رویان تاریخ ، این مصر که سادات ، این قاتلان هزاران جوان و طفل بیبر مرد و بیبر زنان ، این متجاوزین بر مال و مال و مکت و دارایی زحمتکشان ، این بی عصمتان متجاوز به عصمت و پاکدامنی این مبین مقدس با ید فعالیت های خرابکارانه خویش را بر ضد افغانستان قهرمان و انقلابی خاتمه دهند این مبین انقلابی و توده های میلیونی زحمتکشان آن رقیبان شوم و سیارا افتنا نموده و بیش از پیش در جهت رفاهیت توده های زحمتکش جامعه و در راه آبادانی و شکوفایی این مبین مر د آفرین متحدانه و هشیارانه پیش میرود .

بقیه در صفحه ۳۰

های بیشماری بدست آورده و همچنان واقفان آمیز در این راه پیروز مندانه بر خرابه های نظامی کهن و بر فراز برج و باروی و یران شده ارتجاع سرود پیروزی حق بر باطل را با بانگ رسا میخواند :

اکنون بخصوص با پیروزی قیام شش جدی پیروزی بیش از پیش از پیش انقلاب ملی و دموکراتیک در جامعه ، حزب و دولت در صدد جدی آنست تا کلیه طبقات و اقشار دموکراتیک را در یک جبهه وسیع ملی بدر وطن تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان متحد نموده و با کار و بیکار انقلابی در جهت تکامل بیش از پیش اجتماع خویش به موفقیت های چشمگیری نایل گردیم .

دشت و کوه این وطن ، بیابانهای ریگی و دشت های بی آب سوزان این مرز و بوم ، وجب بوجب این سرزمین قهر مان از مامی ملید تا در جهت خوشگامی و سر بلندی زحمتکشان این جامعه و در جهت سر فرازی و آبادی این وطن و یران شده که مادران قهرمان ما در سوگ فرزندان قهرمان و شهید خویش می ریزند ، و به امین چنانیکار نفرین ، در جهت به سر رسانیدن اهداف حزب و دولت متحد با هم جبهه گرم کار و بیکار انقلابی را بر ضد همه دشمنان بگشائیم .

تاریخ وطن ما در حقیقت امر تاریخی شهادت ، شهادتیکه در راه حق و عدالت اجتماعی قربان شدند و با خونهای سرخ خویش راه آیندگان را روشنی بخشیدند . سیر تکاملی جامعه چنانچه قبلا گفته آمدیم ، سیر پیروزمند ، سیر از حداقل های به ای انتها حداکثرها ، سیر از تغییرات کمی به تغییرات عمده کیفی و انقلابی ، چه این تغییرات کمی است که در اثر رشد دمدم آن تغییرات عمده و انقلابی عرض اندام مینماید ، این امر در مورد تکامل به مفهوم وسیع کلمه و در مورد تکامل جوامع بشری

وسیع زحمتکشان جامعه در تولید نعم مادی نقش عمده ، اساسی و تعیین کننده دارند ، چون با وسایل تولید چه بشکل بالاقصود و چه بشکل بالافعل در ارتباط اند چون نیروی سر شار در تولید نعم اجتماعی داشته ، چون در حقیقت گرداننده اساسی چرخ نیرو های مولده در جامعه است ، چون این انسان زحمتکش بود که با کار و بیکار انسانی خویش سیر خود بخودی تاریخ و جامعه را مبدل به سیر آگاهانه نمود و ... پس با صراحت لجه باید گفت که این توده های وسیع امر خوبترین و ارزنده ترین پدیده ها را تولید زحمتکشان و رفیجران جامعه بود که در حقیقت نمود ، پس در این مورد باید گفت که نقش زحمتکشان جامعه در روند تکاملی اجتماع نقش عمده و تعیین کننده است .

درین بخش باید یاد آور شد که دشمنان وطن یعنی امپریالیسم امریکا ، شورویزم ، عظمت طلب چین ، محافل راجعای پاکستان و مصر همه دست بدست داده و در یک صف و جبهه نا مقدس بر ضد شرافت ، نوامیس ملی و منافع علیای افغانستان عزیز و بر ضد مصالح توده های وسیع زحمتکشان جامعه توطئه مینمایند و دمیسه و اینجا و آنجا دست به خرابکاری و ترور و دهشت میزنند ، این اعمال و سر سپردگان امپریالیسم باید بدانند که با این فعالیت های مذبحخانه و تقلید های شیطانی پر روزه و جریان نا بودی خویش را بیش از پیش تسریع می بخشند حزب ، دولت و مردم افغانستان در یک صف پیکار و در یک جبهه مقدس نبرد عادلانه اجتماعی بیش از پیش بهم فشرده شده و به منظور تسریع روند تکاملی جامعه و محور و نابودی کامل دشمنان وطن مقدس مان افغانستان عزیز بیش از هر وقت دیگر مبارزه خویش را تشدید می بخشند و با در نظر داشت کلیه خصوصیات جامعه در تطبیق مراسم مردمی و ملی کردن شمار های عمده به منظور تکامل اجتماع و خوشگامی زحمتکشان جامعه موفقیت

زهدگی را به مفهوم وسیع کلمه عرصه های بیشماری اندر کار است ، در این پسهای وسیع و بی انتهای جهان و با این گونا گونی پدیده های اجتماعی و با این مختلف النوع بودن فاکت های اجتماعی و انبوه پدیده ها و واقعیات موجود بایست بشکل ارزنده و قابل قبول به منظور شناخت پدیده ها و فاکت های

اجتماعی موضع گیری نمود و با این گونا گونی پدیده ها و فاکت های اجتماعی نباید سر در گم شد و با دستچاکی متوسل بهر عملی ، چه با جمع مغز سرد در این بخش باید بر خوردار نمود و آنطوریکه شایسته است باید

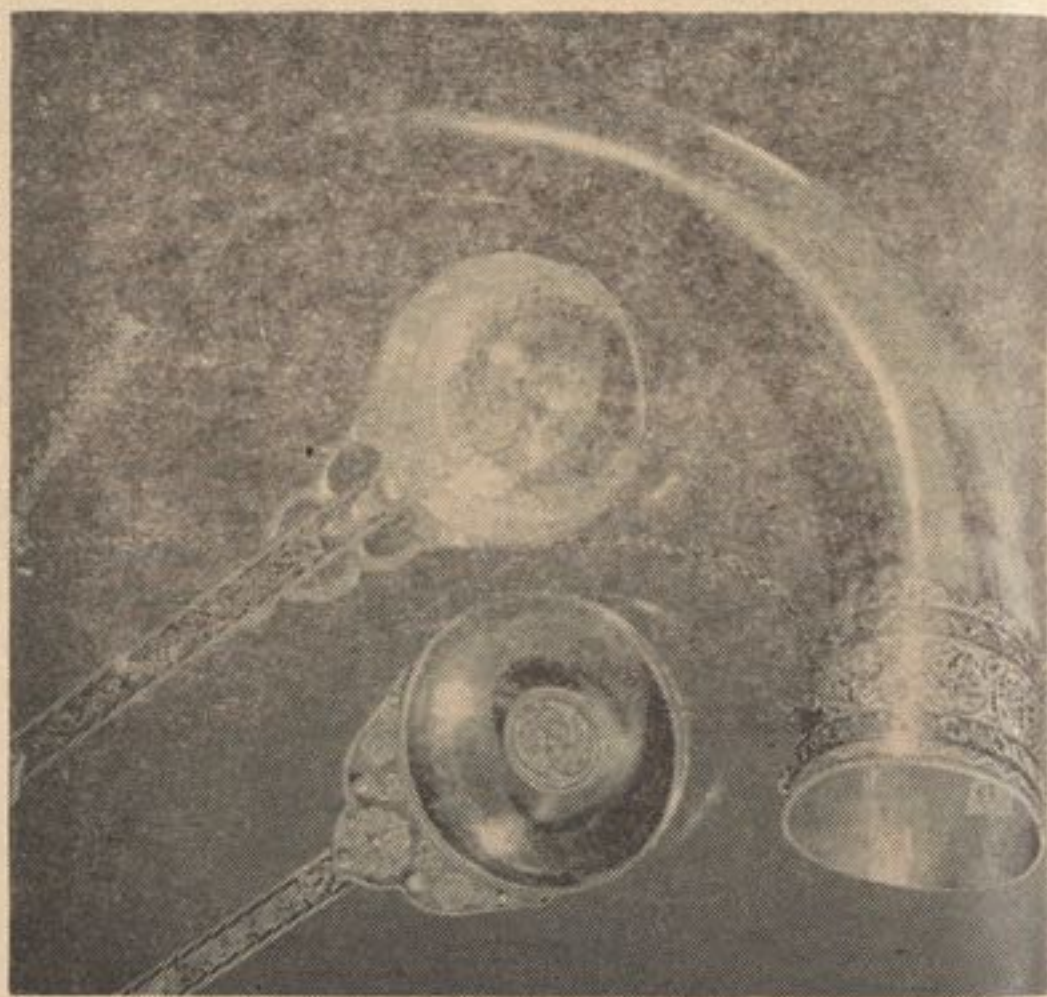
در این بخش موضع گیری نمود ، چنانچه قلا یاد آور گردیده ام که اگر در بررسی و مطالعه پدیده ها و در مقابل اخذ تصمیم و نتایج حاصله بر خورد ارزنده نداشته و بشکل منطقی موضع گیری ننماییم و یا با استفاده از شیوه های منسوخ و کهنه در این مورد به فعالیت بپردازیم ، کار و فعالیت ما چندان موفقیتی بیار نخواهد آورد . در بررسی و مطالعه جامعه

و بخصوص در بررسی و مطالعه نیرو های محر که جامعه باین نتیجه می رسیم که باید به منظور شناخت درست و تمام عیار از جامعه و نیرو های محر که که آن قبل از همه باید ساخت اقتصادی و مادی جامعه نمود ، چه اساس کنه تکاملی جامعه را باید در هستی مادی و ساختار اقتصادی جامعه مطالعه کرد نه در مقابل روانی و روحانی جامعه ، چه اساس تکامل جوامع را در مقابل و پدیده های روانی مطالعه کردن و چستن در حقیقت پس پای دزدان راقع قیپ کردن است ،

از همین سبب است که بار ها توسط علمای اقتصاد و جامعه شناسان مرقی این گفته تکرار گردیده است که : « خلق و توده های زحمتکش نیرو های عمده و تعیین کننده تکاملی جامعه اند » . چون توده های

اختراعات جدید...

در سال (۱۹۵۶) در زندگی منا به واقعه دیگری رخ داد. درین سال در یکی از سفرها من به قریه پدیری کوباجی با مریدی از دواج کرد. درین زمان (۲۸) سال داشت منا به به خاطر احترام به خواست ما درش با ابراد مراسم جشن عروسی بشکل قدیمی و عنتوی منطقه موافقت کرد. طبق عنته آنجا در مراسم عروسی تمام ساکنین قریه اشتراک ورزیدند. هیات مشایعت کنندگان که در راس آنها خویشاوندان شوهرش قرار داشتند نعلبه که از لباس ملی زلها ی منطقه نما بندگی میکرد به او تقدیم کردند. این جا به را که دست بند عریضی با



چند نمونه سازندگی منابه.

سنگ های قیمتی ضمیمه او بود فقط برای عروسی اش توسط یکی از استادان بزرگ فن تهیه شده بود. در مراسم عروسی عروس حق گذاشت تا بر قصد. زیرا عنته منظومی این را مجاز نمی شمرد. چون منابه باین همه عادات و رسوم آشنا نیی بیشتر گذاشت تحمل آن هاگران نما میشد بالاخره همه کارها با شور و هیجان و سرور خاتمه یافت. چون این همه عنتات در ضمن بسیار جالب و دیدنی بودند منا به تصمیم گرفت تا رسوم منطقه را بشکل کتابی در آورد. دیری نگذشت منا به ازین همه عنتات چهار قصه بزرگ نوشت تا باشد دیگران با عنتات منطقه آشنا فی حاصل نما یند.

در حال حاضر منا به وقت خود را صرف کارهای پوششی شده مینماید. او درین فن چندین شاخه جدید نقاشی ایجاد کرده است و یکجا با قلم زنی نصب سنگ های قیمتی و ظریف کاری صورت میگیرد. منا به چندین نوع سنگ قیمتی را در یک چیز به بسیار مهارت بکار می برد. همکارانش در مورد منا به چنین میگویند: «منا به موجودیست که کارهای ناممکن را ممکن میسازد و اگر دست او با چیزی تماس حاصل کند قیمت بها میشود». منا به خود خوشی دارد الفاظ شاعرانه معروف روسی مارینا سویتا یوده را تکرار کند: «فقط به کاری اقدام کن که قادر به اجرای آن نیستی».

در چیست و چگونه...

میدهد. این نظر به امروز در کشور های غربی به عنوان یک نیروی عملی درفاکولته های طب به محصلین تشریح می گردند. نیروی درپچه کنترل را تصریح می کند که تحر یک بو سیمه یا فجر سنگن ل های دردناک بسیاری از طریق تغییر میدهد. به عنوان مثال معده لا یک جریان برقی جلد و اساج زیر را تحر یک و رشته های عصبی بزرگ تررا نسبت به کو چک فعال می سازد. این حادثه به انسداده درپچه کنترل کشا آمده و درد آرامش می یابد. سنگنال های عصبی ایکه از یک جرح منتج می شود می تواند آرامش درد کند.

بر علاوه باید گفت رشته های عصبی که از قشر مغز سر ازیر می شوند می توانند سنگنال های درد را بهی نمایند. در سرما شاک، هیجان، تشویش و فشار دزدنسبت به اول بیشتر بوده کا هش سطح ترس و فشار عصبی سطح درد را نیز کا هش می دهد. خستگی، پریشانی حواس پرری برای ازدیاد پیش از حد درد رول دارد بناء سیستم سوزن زنی جهت تقلیل درد بصورت دائمی یا موقتی قابل توجه است.

اخیرا دانشمندان کشف کردند که بدن در مقابل احساس درد به مجادله بر می خیزد و برای مقابله با درد ماده میسکنی بنام (آلکه فلین) تولید می کند. علاوه بر کشف این ماده که در نوع خود جالب است راه های دیگری پیدا کرده اند که برای از بین بردن سریع درد موثر پنداشته شده است. و مراکز مجوز صرف برای تسکین و از بین بردن درد بوجود آمده است.

درین مراکز همه نوع دکتور متخصصان روانشناس مشغول کار میباشند و کار همگانی شان جستجوی علل دردمیاست زیرا اغلب درد های مزمن علل مختلف جسمی، روحی، اقتصادی و اجتماعی دارند و برای درمان آن همه عوامل آنرا از بین می برند. داکتر جان توتز معتقد است شکست دلبای طبابت در برابر درمادعه ای از بیماران اینست که تدای برخی از ایشان مستلزم آن است که گزارشات و مشاهدات قبلی دقیقاً تحلیل و بررسی شود زیرا ریشه بسیاری از درد های مزمن از اعماق حواس گذشته قرار دارد و دستپاچی در مورد آن مشکل است.

داکتر ویرا دوسکی دانشمند شوروی معتقد است یکی از علل درد کشیدن بیش از حد اینست که درفاکولته های طب به دانشجویان طرز درمان و تدای انواع درد ها چیزی توضیح داده نمیشود.

و بر علاوه باید دانست که بین یک درد کوتاه و احیاناً شدید با یک درد مزمن تفاوت های فزونی و یکی فراوان وجود دارد.

داکتر جان بانی کا اهل مکزیک معتقد است برخی از دکتوران برای تسکین درد دست به عمل جراچی می زنند این درست است که برطرف ساختن برخی از درد ها نیا زمند آنست که مریض را روی میز عمل قرار داد. ولی این دلیل نمی شود که برای تسکین هر دردی قو را بیمار را به اطاق عمل بفرستیم. طبق آماریکه در دست است جراچی های (پیخو دی) چند درصد از درد را درمان می کنند در حالیکه برای نظر هراین درد حادثات قبلی با نشانه های در دئیز یکجا مداخله کرده است.

متخصصین درد را از نگاه اعصاب محیطی و داخلی تقسیم بندی کرده اند سنگنال درد های محیطی توسط اعصاب سطحی بدن به مغز منتقل می شوند و احساس می گردند و درد های مرکزی در نخاع یا مغز شکل می گیرند. متخصصین فزیولوژی اعصاب اکنون به این نتیجه رسیده اند که درد از طریق دو سیستم عصبی (آندلنا و و سی) به مغز هدایت می شوند این دو گروه رشته های عصبی از اطراف نخاع بسوی مغز می روند و در غده قالموس به صورت درد احساس می شوند.

گذشته از آن امروز دریاقت شده است که اعصاب (آندلنا و و سی) از رشته اعصاب (بنا) که حسی لامسه اند باز یکتر و در عین حال دارای سنگنال های طبی تر میباشند نقش مغز در قسمت انعکاس احساس درد نیز متفاوت است گاهی احساس درد علی الرغم شدتی که دارد ضعیف و یا برعکس آنرا قندید می بخشد. فرضیه درپچه کنترل که توسط عده ای از دانشمندان انگلیسی عنوان و طرح شده است میرساند که انتقال درد از ساحه وقوع به (منخه) به صورت همیشگی انجام نمی پذیرد. بلکه این احساس بطور متناوب منتقل می گردد یکی از راه های بستن درپچه مذکوراندکی تحر یک رشته اعصاب (بنا) و شبکه اعصاب محیطی است واز آنجا که سرعت حرکت احساس در رشته های عصبی (بنا) سریع تر از رشته های عصبی (آندلنا و و سی) است میتواند از آن جلوگیری یفتد و قبل از آن ها به درپچه کنترل رسیده آن را بندد و این درست طرز العمل و میکا نرم طب سوزنی میباشند.

درد های مزمن بهش علت زیر در بدن ایجاد می شوند:

۱- اشرد های عصبی: این درد در محیط عصبی ایجاد می شود بشا یع ترین این نوع درد، درد لیمی از صورت است.

بقیه در صفحه ۱۴

درد های مزمن بهش علت زیر در بدن ایجاد می شوند:

۱- اشرد های عصبی: این درد در محیط عصبی ایجاد می شود بشا یع ترین این نوع درد، درد لیمی از صورت است.

بقیه در صفحه ۱۴

نرسند، کسی نرسد

نرسند، کسی نرسد

مترجم: دکتر مهدی ابراهیم

ارکادی به مامی گفت: نیکیتا حالش بهتر شده اما شقای حقیقی سه هفته بعد رخ خواهد داد.

درین اثنا یک باد قوی بوزیدن آمد که از طرف جنوب یک غبار خاکسی را بروی کشت زار ها، باغها و باغچه های افتانده و آن غبار ها چنان اوج گرفته بود که با ابر های آسمان پهلومی زدند.

زاغها..

بیوسته بگذشته

روز یکشنبه در محله کارگران، وازیلی کارگر، میشکا کوریا سونوک، لیکز یا جویان بچه، وارتیموم، بچه دراز استخوانی بینی کج باهم بر بازی می کردند، ارتیموم در تمام عمرش یک کارگر روز کار بود، او همیشه آرزو داشت عروسی کند اما دختر ها او را نمی بستند. کمی قبل او (دیناشا) یک دختر زیبا، رخسار گلایی، را که با لبتیات سروکار داشت انتخاب کرده بود. تمام روز او بین طویله و آشپز خانه باز برخانه در گردش بود، سطل های آهنی سفیدش ظرفیت کافی داشت همیشه بوی شیر از ویلشام می رسید و وقتی که بیرون می رفت پارچه های پرف بر رخسار هایش برق می زد، او دو شیژه خندان و با نشاط بود، هر جایکه ارتیموم می بود، اگر وی سروس را از انبار گاه نقل میداد و یا اینکه طویله گوسفندان را پاک می ساخت، وقتی که دیناشا آن دختر دلدار را می دید بلافاصله دو شاخه را بزمین فرو برده، عقب آن معشوقه می رفت، و با پایهای دراز خود مانند شتر قدم می برداشت.

نزدیک دیناشا رفته کلاهش را از سر بر میداشت و احترام را بجا می آورد.
«صبح تان خوش، دیناشا!»
«صبح شما خوش، ارتیموم»

دیناشا سطل هایش را بر زمین می نهاد و دهشتی را با کنج پیش دامنش می پوشاند.
«هنوز باشیر سروکار داری؟ دیناشا!»
این دختر آنقدر مسخره بود که دیگران را تحمل کرده نمی توانست، سطل ها را بر می داشت و با امتداد راه یک دار نازیر زمینی ها می دوید و سطل ها را در آنجا بر زمین می نهاد و با لهجه سریش به محافظ خانه می گفت:

«وازیلیز» این شتر باز هم می خواهد تا با وی عروسی کنم، اوه عزیزم او مرگ من خواهد بود.

او طوری دیوانه وار می خندید که در سرتاسر خیابان شنیده شده می توانست...
نیکیتا به محله کارگران رفت. امروز آنجا یک شوربای کله گوسفند می ساختند و بوی خوشگوار گوشت گوسفند جوش داده و نشان تازه پخته شده است تمام می شد. نزدیک در، در جایکه یک آفتابه گلی با یک شیر

داشت با کود پوشیده شده بود، و گودال های متعدد آب باران، در آن بنظر می خورد، دیوار های چوبی، سایه بان ها و طویله ها، چهر های یوریایی سیاه و خانه بزرگ چوبی همه سیاه، خاکی و روشن بودند.

نیکیتا تا نزدیکی بندرفت، در یک فاصله کمی خش خش درختان مرطوب را آنقدر بلند می شنید که گویی از یک آبگیر آب می ریزد. برنده های سیاه یعنی زانها در میان شاخچه های درختان در حال پرواز دیده می شدند، و با آواز قق قق خود که بسیار ناخوشایند و خشن بود زنگ خطر را می زدند... نیکیتا ایستاده بود. این برنده ها طوری معلوم می شدند که یک باد مرطوب شدید آنها را با ابر ها یکجا آورده.

نیکیتا خاموش بود و ضربان قلبش تیز تر شد.

بلی این برنده هاهمان زاغ ها بودند که بجاهای قدیم شان (آشیانه های قدیم) که از اولین طوفان بهاری آسیب دیده بودند در حال پرواز بنظر می رسیدند... بوی بهار، آمد...

خانه روی جرخها...
باد مرطوب از سه روز با نطر می وزید و برف ها را آب می کرد، در جاهای مرتفع پارچه های زمین شیار شده از ته برف نمایان میشد، هوا بوی برف آب شده و کود اسب ها و مویشی را می داد، چینی که در های طبله بازمی شد گاوها در حالیکه یکدیگر را فشار می دادند برای آب خوردن نزدیک چاه می رفتند، همدیگر را شاخ زده و با لگ می کشیدند. یکی از قلبه گاوها که (بابان) نام داشت همینکه نسیم بهاری بهمنش رسید وحشیانه غرید، میشکا کوریا و لیکز با شلاق شان گاوها را دو باره به طبله که بوی کود را می داد زانند... آنها دروازه اصطیل را با زنده و اسب هاجان خواب آلود خارج شدند که گویی مدخوش اند. پوست شان سیاه و مورخه بود، پال های شان دراز و درهم پیچیده و شکم های شان پندیده بود. (ویسنا) مادبان، کنار اصطیل در یک صندوق کلان می زانید... زاغچه های تر شده باین سو و آنسو بی هدف می رفتند، فریاد می کشیدند و بالای سقف های پریدند، آنطرف زیر خانه ها، زاغ ها بالای یک جیفه ای که از زیر برف نمایان شده بود گرد آمده بودند، درختان بایک آواز خشن در اهتزاز بودند...

نیکیتا در تمام این روز ها یک سردردی داشت، خواب آلود و مشوش، در خیابان سرگردان می گشت، از راه جاده های پر آب بخرن گاه، جایکه انبار میده شده گاه و قشر غله، بوی موش را می داد رفت، او تکلیف مبهمی داشت که گویی چیز بد واقع شدنی است، چیزی که شناخته شده می تواند

نیکیتا از اطاق بخیا بان بر آمد. این یک روز افسرده بود، با دشت ید و مرطوب می وزید، برف در اثر کود اسب رنگ زرد را بخود گرفته بود، جاده که بطرف بند امتداد

برایش گفت تا تکان نخورد.
نیکیتا با آفتابه بازی نمودن نشست، گورا باخت و بازده خیره به بینی اش خورد و در آنوقت یکوم، رویه بون و درفش را زیر میز گذاشت، با تشدد گفت:

«بعضی از مردم، حالا از جمعیت بر می - گردند اما اینها خود را حتی تکلیف نمی دهند تا فکر کنند، آنها مستقیما به پر بازی میروند، قبل از اینکه بدانیم در کجا هستیم آنها در رمضان بخوردن گوشت می پردازند...
سینانیدار و فریاد زد، برخواست و به طرف آفتابه رفت، «نان شام را آماده کن!»
آشپز - ستانیدا - در آشپز خانه آنقدر ترسیده بود که سر بوش دیگ از دستش افتاد، کارگران پرها را جمع نمودند از آنجمله وازیلی کارگر بطرف کنج اطاق رفت، آشپز خانم، یک کاسه جوی را که در آن کله های گوسفند بود آورد، آشپز وقتی که سر بوش دیگ را برداشت بخار خوشبوی طعام بشام ها رسید و او را بیشتر تحریک کرد، کارگران با خاموشی و جدیت: کنار میز نشستند و هر یک قاشقی را بدست داشتند، وازیلی نان را به پارچه های دراز قطع کرد و بهر کارگر یک پارچه نان داد و بعدا شوربای کله را که بسیار لذیذ پخته شده بود، به سه تقسیم نمود و هر کدام به کاسه های خود حصه خود را گرفتند.

یکوم با دیگران نه نشست - او تنها یک پارچه نان را گرفت و خود را به زیر نزدیک بخاری رسانید. آشپز برایش کچالوی جوش داده و یک ظرف جوی نمک آورد...
«بایچ ها» یکوم، در حالیکه با احتیاط یک کچالوی داغ را دو نصف می کرد و به ظرف نمک فرو می برد به آشپز خانم «ستانیدا» گفت «بایچ ها را سوختندی، باز میگویم که تو یک عجوژه جاد و گسر هستی... تو یک زن احمق...»

نیکیتا از اطاق بخیا بان بر آمد. این یک روز افسرده بود، با دشت ید و مرطوب می وزید، برف در اثر کود اسب رنگ زرد را بخود گرفته بود، جاده که بطرف بند امتداد

دهن بالای یک لوله آب آویخته بود، برف خاکی که از جاده آورده شده بود وجود داشت - یکوم بالای یک میز نزدیک بخاری نشسته بود، بوی سیاهش روی جبین بر آبله و ابرو های ترش آن افتاده بود - او رویه یک بوتش را می دوخت - با درفش خود در جرم یک سوراخی بوجود آورد، سرش را به عقب برد، از زیر چشم نگاه کرد، یک سوزن دوخت را به تار داخل نمود و در سوراخ جرم آن را فرو برد و رویه بوت را بین زانو هایش محکم گرفت و نار را بهر دو سمت کش کرد - او با تر شروئی بطرف نیکیتا دید زیرا او بسیار مهربان بود امروز او با

آشپز جنگ کرده بود زیرا او بایچ خود را آویخته بود تا خشک شود و آن را سوخته بود. بر بزان با پیراهن های یک شان (که پروز یکشنبه می پوشیدند) پیش میز نشستند، سر های شان روغن زده شده بود و شانسه کردگی بنظر می رسید، تنها ارتیموم - یک یک جاکت کهنه وطنی بر تن داشت و موی خود را شانه کرده بود، کمی نداشت که از او مراقبت کند و پیراهن هایش را بشوید، بر بزان پرها میستعل شان را روی میز گذاشته، فریاد زدند:

«این است ده برای تو»
«وینچاه برای تو»
«آیا آتو می بینی؟»
«اینچه معنی دارد؟»
«بازی ختم شد».

ای؟
بینی را بیشتر بگیر، ارتیموم...
چرا من؟ - ارتیموم در حالیکه با حیرانی می تگریست پرسید: «این غلط است، این یک اشتباه است».

«بینی ات را بیشتر بگیر».

ارتیموم در هر دستش یک پر را گرفته و چشم هایش را با آن پوشید، وازیلی، کارگر سه بر را در دست گرفته به آهستگی در بینی اش بزدن پرداخت، بازگردید و ارتیموم را میدید، صریه ها را می شمرد و به غضب

و نه فراموش شده ميتواند ، زمين ، حيوانات وحش ، مواشي ، پرند ها ديگر برايش خوش آيند نبود همه بيگانه ، خصمانه واژيت كن

بودند . چيزي واقع شدن بود ، چيز غير قابل فهم ، پرگناه و نابود کننده ، به همه حال باد ، لاشه ها آواز سم اسب ها ، كود و پري همه اورا گنگس و مدهوش ساخته بود ...

نيكيتا ترو نمناك بخانه باز گشت ، مادوش با مواظبت بدون شفقت اما با محكومت سويش ديد ، او نمي دانست كه مادرش چرا

قهر است ؟ و اين كار اورا بيشتر رنج ميداد ، گرچه او در چند روز گذشته كار بدئي نكرده بود اما با اين هم تگران بود كه چه گناه بزرگي را مرتكب شده ... ؟

نيكيتا به آنسوي انبار كاه كه بادمي وزيد رفت ، درين انبار هنوز سوراخ هاييكه كارگران و دختران در فصل خزان ، آخرين بقايي گندم را ميده مي كردند ديده ميشد ، شب هنگام مردم در سوراخ هاو مغاره هاي خوابيدند . نيكيتا صحبتي راكه در تاريكي در نزديك انبار كاه شنيده بود بخاطر آورد انبار برايش يك جاي خطرناكي معلوم ميشد . نيكيتا به غره كه آن مرد دلقبه معروفست ، دروازه واگون كوچك با كاروان كه بريك محور معلق بود با تر و تش و با د بازگرديد ، كاروان خالي بود :

نيكيتا از زينه هاي آن بالارفت ، واگون ، يك كلكتينچه با چار شيشه كوچك داشت ، برطاقچه ايكه بلند در زير سقف بامتداد يك ديوار قرار داشت يك قاشق ميده شده ، يك بوتل روغن نباتي و يك دسته چاقو گذاشته شده بود كه از خزان سال گذشته در همانجا بودند بادمي وزيد . نيكيتا همانجا متفكر اينستاده و تصور كرد كه حالا او تنها و بيكي است ، هيچكس او را دوست ندارد و همه با او قهر اند . چشم هاش از اشك ترشد ، او بحال خود متاسف بود همه كس در جهان ترسياه و زشت به نظرش مي آمد و با خود تصور ميكرد كه اگر در همين غره مدتي تنها شد .

« خدا يا نيكيتا با صدای خفيف گفت ولززه سردی بر اندامش مستولی گشت ، «اوه ، خدايا ! بگذار همه چيز دو ياره درست شود ، بگذار مامی مرا دوست داشته باشد ، بگذار من از اركادی اطاعت كنم ، بگذار كه آفتاب برآيد و گياه نو كند ، بايد زانها چنين فریاد خطرناكي كنند ، بگذار غريدن (بايان) قوليه ما را نشنو .»

خدايا ! بگذار همه چيز دو ياره براي من خوب شود

و قتيكه نيكيتا اين جملات را گفت سرش را خم نموده با عجله سراپای خود را بر رسي كرد ، و قتيكه او عبادتش را خاتمه داد ، بالا بطرف سقف و قاشق چوبي ، بو تل روغن و دسته چاقو ديد ، او حقيقتا احساس بيپودي

كرد ، او براي لحظه درين جا ايستاد و بعد دوباره بخانه رفت .

خانه كوچك حقيقتا باويلاري نبود ، و قتيكه در دهليز كرتي اش را مسمي كشيده و قتيكه مادرش مي گذشت طوري بسويش ديد كه هميشه باو مي ديد . با چشم هاي پر از مهر و شفقت بوي نكاهي كرد و بر سر نيكيتا دست كشيده . «خوب ، آيا بسيار گردش كردی؟» مادرش گفت : «مي خواهي جايت را بوشي؟» ظاهر شدن وازيلي نيكيتويچ طورتا گهائي .. در آن شب باران شديد مي باريد ، حقيقتا چنان شديد و آلتدر قليل بر كلكتين ها و سقف آهنی اصابت مي كرد كه نيكيتا از خواب بيدار شد ، بر بسترش نشست و تبسم كرد . باران در شب يك آواز عجب داشت ، گويي مي گفت : «بخوان ! ، بخواب ، قطره هاي باران بر شيشه مي خورد و باد در آن تاريكي درختان كاج را خم و خم مي آموخت ..

نيكيتا متعاش رادورداد ، دو ياره دراز كشيده و زير روکش بشمي بالنگي تا زماني بيخ و تاب مي خورد كه خستگي هاش مرفوع گرديد «بي نهايت همه چيز خوب خواهد بود ..» او بخواب عميقي رفت .

صبح : باران توقف كرد اما آسمان با ابر هاي سنگين و مرطوب كه از جنوب به شمال در يرواز بودند پوشيده بود ، نيكيتا از كلكتين بخارج ديد و نفس كشيده ، اثری از پري نمانده بود ، در حويلي هنوز آثار نمناكي بوضوح ديده مي شد ، شاخهاي ارغواني رنگ و مرطوب درختان كاج بسيار جالب و دوست داشتني شده بود ، آسمان آبي از زير ابر ها بنظر مي رسيد ، در وقت ناشتا ، مامی ، مشوش بود و به كلكتين ها مي ديد .

« بنجم روز است كه نامه نگرفته ايم ، اوبه اركادی گفت «نميدانم چرا؟ حالا سيلاب آمده و جاده ها براي چار روز ديگر نيز غير قابل عبور خواهند بود چنين بي پروايي خطرناك است .»

نيكيتا درك كرد كه مامی از طرف پسر بر يشان است زيرا آمدن اورا هر روز انتظار داشتند ، اركادی ابواوويچ رفت تا با پيشخدمت صحبت كرده و در بايد كه آيا امكان دارد كه يك اسب سواري را عقب پوسته و آوردن بدر خط بدر بفرستد ... اما فورا با طاق نان بر گشت و با آواز غير معمول بلند گفت : «اوه ، خدايا ! چه واقع مي شود ؟ ... بيرون شو بدين كه آب چه آوازي ميدهد ...؟»

نيكيتا دروازه هاي دالان را باز گذاشت هوا مرطوب بود و صدای آب كه از اثر آب شدن برف در جويچه ها روان بود بگوش مي رسيد ، نهر ها و كانال ها از آب پر بود و آب هاي بهاري را بدريا سرازير مي كرد ،

يخها را مي شكستند ، آب از كناره هاي دريا بالا شده مي رفت ، سيلاب بهار تخته هاي يخ و تپه ها را بر طرف پراگنده ميگردانيد . يك نور آبي آسمان را روشن ساخته بود ، حوض هاي خيابان را به حوض هاي عميق و تالاب ها مبدل نمود ، در نهر هاي كوچك انعكاسات درختاني بنظر مي خورد و جھيل هاي بزرگ در خيابان و درياچه ها ، آفتاب را باشعاع نورش منعكس مي نمود .

« خدای بزرگ ! ، چه هوای عجیب ؟ » مامی ، در حالیکه دست هایش را بر سينه اش زير شال پشمي خود مي فشرد ، گفت ، چهره اش تبسم داشت و در چشمان خاكي اش نور سبز مي درخشيد ... و قتيكه مي خنديد ، مامی از همه كس در جهان زيبا تر بود .

نيكيتا به حويلي بر آمد تابه بيشتد كه در آنجا چه رخ ميدهد ، در آنجا هر طرف نهر هاي كوچك وجود داشت ، بعضی از آنها در زير برف ها بخود راه باز كرده در حال پيش رفت بودند ، همه جا را آب گرفته بود و خانه شكل يك جزيره را داشت ، نيكيتا توانست كه فقط تا كارخانه آهن گري كه بالای يك تپه كوچك قرار داشت برود ، از يك سرايشي خشك بسوي نهر كلان دويد ، آب شفاف برف بر روی گياه ها روان بود ، نيكيتا از آن آب يك جرعه نوشيد . پساين تر نزديك نهر بزرگ هنوز هم برف به شكل لكه هاي زرد و آبي وجود داشت . در بعضی جاها از لكه هاي برف ، آب بشكل جويچه و در جاهای ديگر از بالای لكه هاي برف مي گذشت ، خداوند كسي را ياري كند كه در

يكی از اين لكه ها بر پشت اسب گير ، آيد ، نيكيتا در کنار نهر بزرگ بسوي گياه راه مي رفت ، او تصور كرد چقدر خوب خواهد بود كه در آب هاي بهاري از يك نهر به نهر ديگر رفته و از كناره هاي خشك اما هنوز هم مرطوب گذشته بامتداد جھيل بزرگ و جذاب كه سطح آن توسط باد بهاري تا هموار شده بود شنا نمايم ..

به آنطرف نهر بزرگ يك ميدان هموار افتاده بود ، در بعضی جاها با برف پوشيده شده بود ، سر تاسر آن جويچه هاي ناهموار جلدار معلوم مي شد ، دريك فاصله پنج اسب سوار كه بر اسب هاي بي زرين سوار بودند از ميدان عبور

مي كردند ، رهبر آنها دور خورده و معلوم بود كه ديگران چيزي ميگفت و يك حلقه ريسمان را موج مي داد ، نيكيتا از اسب ابلسق

او ميدانست كه سوار كار اركامون تايو اين بود ، سوار كار اخير يك تير درازي بر شانه داشت ، اسب سواران بسوي گوميا كوفسكا ، قريه ايكه در ساحل دور دريا آنطرف نهر هاي

كلان واقع بود در حركت بودند ، اين بسيار عجيب بود كه اسب سواران در ميدان برسيلاب كه بيخ جاده وجود نداشته باشند در حركت باشند ، نيكيتا بجانب تالاب پايين رفت كه

آن نهر كلان آب وسيع و كف آلودش را روی برف هاي ريخته ، آب تالاب روی يخ را پوشاند و بشكل موجهاي كوچك سفر ميكرد ، بطرف چپ بيد هاي بزرگ و انبوه در اهتزاز بودند ، زانها كه از باران شب تر شده بودند ، ميان شاخچه هاي برهنه و لرزان تنسته بودند ، از بين تنه هاي بيخ خورده يدها ، روی بند

يك اسب سوار نمايان گشت ، بعضی قمچين با كری هاي پايش باطراف ماديان مي زد ، او بر كرسی اش دورمي خورد و آرنجش را بالا و پايين مي كرد ، آن (ستيويكا كرونوشكين) بود ، اوزماليكه از روی تالاب در حال فرار بود چيزي به نيكيتا گفت ، كتله هاي برف گل آلود از زير سم هاي اسب مي پرديد ... معلوم بود كه واقعه رخ داده ، نيكيتا بخانه دويد ، كرنو شكين پيش دالان ايستاده بود ، سرش را بسوي نيكيتا متوجه ساخت ، او بخانه وقتي دويد كه فریاد بلند و خوفناك مادرش را شنيد . او در آخر راهرو نمايان شد ، قباچه اش متغير بود و چشمانش از خوف پر آمده بود .. ستيويكا در عقب آن پيدا شد و اركادی ابواوويچ از آنطرف بدويدن از در برآمد ، مامی نه بدم زدن بلکه از راهرو به پايين پرید . «عجله كن ، عجله ، او فریاد زد ، دروازه هاي آشپز خانه را باز گذاشتند ، ستيانيدا ، دينشا ، به محله كارگران دويدند و ازيلي نيكيتويچ نزديك كو ميا كوفكادر حال غرق شدن است ...» همه چيز پيش چشم هاي نيكيتا سپاه شده ، راهرو آنا بابوي پياز هاي سرخ شده پر شد ، بعد مامی گفت كه نيكيتا چشمه هاش را دوخته بود و مثل يك خرگوش تاله كرد اما او اين تاله را با د نداشت ، اركادی اورا گرفت و بدرس خانه برد .

«آياتو خجالت نمی كشي ، نيكيتا ! يك جوانك كلان مثل تو ، او همين را تكرار مي كرد ، اوبازوي نيكيتا را بالاتر از آرنج فشار مي داد ، «چه گپ است ، چه شده ؟» وازيلي نيكيتويچ زود خواهد آمد ... معلوم است كه او دريك گودالي افتاده و تر شده ...

واين ستيو پكای احمق : مادرت را نارام ساخت ... قسم مي خورم كه گوش هاش را كشي خواهيم كرد . نيكيتا ميديد كه هنوز هم لب هاي ار كادی مي برد و حلقه هاي چشم وي مانند منجا ق كوچك شده آلد .

فاتمام



دوستدار عزیز ! بامکاتبه نایب

شعر، داستان و مطالب و محاسن
و خواندن بی‌سستی

ل . خاور (پندرام) ستاره فاتح

آه ! من کیستم ، ندانستم
سایه ام پرنیان هر تصویر
مرغ چشم غنودهی بر دل باغ
برگ بر گم ، گواه این تغییر

برگ آخر ، در استقامت باد
نخل لرزان در استقامت آب
با پروبال رو بسوی قفس
خسک و جامه شده ، رو بسوی سراب

سایه های غمین و سرگردان
بر فراغت معبر باریک
قصه های عیوس و بی پایان
بیج های مخوف و تاریک

به شکنج نسیم صبح بهار !
آخرین فرصت تنفس شب
دست های شکسته و پیکار
و هم و هزین و اوج آتش تب

ناک و اخورده ز تنی با د
غصه قامت ز میگیرم
آخرین روز های چابک مرگ
چهره زشت بابای پیرم

آه ! من کیستم ، چه دانستم ؟
پلو سر دود و آتش و آژنگ
من و لرگی و لاله خواهیم رست
از دل قبر های نیلی رنگ

اولین چلچراغ ، بهر ، نه او
قطره آبی بدامن صحرا
برش بر حجاب «طیطانوس» (۱)
یک تن از اضطراب «نیموراه»

نغمه آشمار خواهیم شد
من بقریان آن بهار شوم
یاقن جویبار و سرفه باد
بادرخت شکوفه بار شوم

تابستان ۱۳۵۷

(۱) اشاره به «طیطانوس» و «نیموراه» دو تن از عوضیان عیسی مسیح . به نقل از قصه «رضوی» .

شعر نو با پیام نو

تاریخ انسان ورق تازه را می گشاید که این
صنحه حاوی موضوعات است که در دیروز
کمر یا هیچ وجود نداشته است .
غارنگری ها ، چپاول گری ها ، استعمار ،
استعمار که هنگام زندگی انسان ها تکامل
کرده و چاق شده است به مرور زمان نحوی
ارتجاعت خویش را تغییر میدهد گاه
یک شکل و گاهی به شکل دیگر بروز میکند
و هدف های غیر انسانی خویش را قوی است
می بخشد گروه دیگر تبعیض را تا من
میزند ، ارتجاع را قایم میکنند ، فساد را ایجاد
میکند و به ارزش های انسانی لطمه زده و
هزاران هزار خواسته های غیر مشروع و
امپریالیستانه خویش را بر ضد نیرو های
وطنپرست و خلق دوست بسج می نمایند و
جهان زیبای آدمیت را آلوده آتش جنگ
کینه ، حسد و رشک می سازد .

شاعر که عاشق جهان صلح و امن و معلم
اجتماع است ناظر این حوادث می باشد و چون
خبرنگار آگاه ، آگاهانه و شریفانه این حوادث
را دنبال میکند و آنچه را که می بیند و حس میکند در شعر
خود جای میدهد . از پنجاست که محتوی
همیشه در تبدلست و این تغییر برای شاعر
امروز میسراید به وجود آورنده عنصر تازه گی
است .

گذشته از محتوی در صورت بندی شعر نو
نیز تازه گی ها و ابتکارات لازم است شاعر
خوب می اندیشد که از روح شعر خود
ظرافت های زیبای ادبی را بیابد استعاره ها
و ترکیب های مستعمل و تکراری در شعر
خود جای ندهد چه شعر نوبه ذات خود حامل
بیان و بدیع است که با تکرار بردن آن شاعر
میتواند که همه پهلو های شعر خود را نو
جلوه دهد . و مراعات این گفته را آنانی که
واقعا خواسته اند مبتکر باشند بخوبی کرده
اند و با مطالعه آثار این دسته خواننده
یک نوع فرحت ابتکار تنوع و عدم ابدال را در
شعر ملاحظه میکند که موجودیت این عناصر
بدیعی و بد گمانی خواننده را نسبت به شعر
نو مرفوع می سازد و ذهن خواننده آگاه را
آماده آن می سازد که حکم نماید که واقعا
این گروه نو خاسته در صدد وسعت جهان
شعر و ادب اند و رسالت ادبی خویش را بخوبی
درک کرده اند .

نوشته از: ناصر آرین

انقلاب

روشنی افکنده بر ظلمت ، ها انقلاب
استدال آورد جای خودسری ، ها انقلاب
می بر آید آرزوی فرد فرد مملکت
میدهد مارا نجات از نوکری ها انقلاب
گرچه ذوق کار و استعداد مارا کوفتند
داد بر ما فرصت نو آوری ها انقلاب
از سقوط و نا بسامانی به سوی ارتقاء
خلق مارا مینماید رهبری ها انقلاب
محو شد دیگر بساط جهل ویراننش
زندگی می بخشد از روشنائی ها انقلاب
در فروغ رهنمائی های حزب خلق ما
کوفت قصر دود مان نادری ها انقلاب
می شود تشویق هر جا کاتب رنج دیده است
میدهد ارزش به شعر و شاعری ها انقلاب
کرده است آزاد از زنجیر و زندان مسم
بی گنه را با عدالت گمتری ها انقلاب
محمد کبیر نیازمند

فرزنی پنجشیری

نوبهار

هیچ کاری بتر از غفلت و نادانی نیست
بتر از غفلت و نادانی و پسمانی نیست
در دیاریکه همه در پی کسب و هنراند
اثر از خواری و ادبیات و پریشانی نیست
گوی اسلام و آتش بزمی مدرسه را
باز گویی که بود کفر و مسلمانی نیست
فکری هر طرفی و لوله و شور و نفاق
این عمل کار مسلمانی و انسانی نیست
ای خوش آن ملک که فارغ بود از جور و جور
اندر آنجا جزا فتنه و شیطان نیست

صبر نو دوره خدمت بود و کار و عمل
دوره خود مری و وقت ثنا خردانی نیست
رنک زرد بکشد پیش کمان از بی نان
آنکه را کوشش بسیار بد حقانی نیست
نوبهار است و هوای خوش و آوان نشاط
لب دلداز کم از لعل بدخشانی نیست
همه یار بسیر گل و گل زار بسرای
هر زمان فصل طرب خیز و گل افشانی نیست
غزل تازه سرودست فر و ز ی بیبا
تا نگو یند دگر شعر و غزل خوانی نیست

قربان بزحمت جواب داد: کی بری پلیس میگه، پلیس ره کی خبر خاد کد؟
همسایه لبخند کثیفی زده گفت: بسیار
کسی ها هستن، مثلاً اینه مه...
وقتی به چشمان وحشت زده قربان نگاه کرد
آهسته بگوشش گفت:

- اما یک شرط داره، اگه نیم ازی چوبپاره
بده بتی به کسی نمیگم. قربان تعجب زده
گفت:

- صایب، شما خو امسال هفت لاری چوب
گرفتین دگه ره چه میکنین؟
همسایه خندید: چه میکنم؟ احمق نشو
هرچه چوب زیاد تر باشه خوبتر اس مخصوصاً
چوب مفت و رایگان.

قربان متردد و دودل بود چطور میتوانست
چوبی را که به زحمت و به قیمت آبروی خود
بدست آورده بود بکسی دیگری بدهد، از مرد
همسایه بدش آمد اگر قدرت میداشت با
دست خود گلولی کثیفش را فشرده نفسش را
می کشید، خنه اش میکرد، میکشش. اما
وقتی به پولیس اندیشید با ناراحتی و ترس
سرش را تکان دانه قبول کرد که همسایه
ظالم و تر و تمندش نصف چوب هسارا ببرد،
همسایه توکر خود را صدا کرد و با شادی
زاید الوصفی بردن چوب ها را پخانه اش
تماشا میکرد اما مرد ظالم عوض اینکه نصف
چوب را ببرد یک برسه آترا برای قربان
گذاشته بقیه را برده بود، قربان از بس که
ناراحت و عصبی بود اصلاً توجه نشده باقیمانده
را پخانه برد، زتش با دیلن اینهمه چوب
خوشحال شده بچه بیمار را دوسه بار دور خود
چرخانده فریاد زد:

- بابت چوب آورده، بابت کار کده،
بابت غم ماره خورده.

ویخاری کهنه و زنگ زده ای را که از دیر
زمان به گوشه حویلی بدون استفاده مانده
بود به اتاق برده نصب کرد.

تاریکی شب آرام آرام روی زمین چیره
میشد و سفیدی برف را در خود گم میکرد،
آسمان بی ستاره و تاریک بود و باد تندی شاخه

های درختان را تکان میداد. قربان و زتش
پهلوی بخاری زانو زده بودند، از سوراخهای
بخاری دود می برآمد و از سقف تاقیه های
دیوار را مثل ابر تیره ای در بر گرفته بود،

زن خوشحال بود و پوسته حرف میزد:
- چوپها که سوخت آتشی ره به اجاق
میندازم و سفدلی میامم امشو تا صبح گرم
میباشه، بچه خنک نمی خوره، دگه بچه زکام
نمی گیره.

اما قربان به رقص شعله های آتش که
بر دیوار مقابل نقش می انداخت خیره شده
بفکر دور و درازی غرق گشته بود، اوقاتش
تلخ بود و خود را گهنگار میدانست از کودکی
در ضمیرش نوشته بودند که «زدی کسار
زشتی است و خداوند زشتکاران را نمی بخشد»
پدرش، مادرش، ملای مسجد و بزرگان فامیل
همیشه به او میگفتند: زدی نکو، دروغ لگو.

اما او اکنون زدی کرده بود و به زن
معصوم و سادۀ دل خود دروغ گفته بسود.
بقیه در صفحه ۵۰

ساز همی سرک که برای ده آخر سرک دگه
مه منتظر میباشم، هوش کو راه ره گم نکنی.
و در حالیکه موتر را به حرکت می آورد با خنده
تقریباً فریاد زد:

- ایسو بین او بچه، تو اعتباری هستی
یا نی؟

و بی آنکه منتظر جواب باشد بسرعت دور شد،
دستهای قربان می لرزید و پاهایش قوت همیشگی
را نداشت، کراچی را بزحمت براه انداخت تا بر
های آن بر روی برف می لغزید و به کندی پیش
میرفت، برف همچنان می بارید و مثل پروانه های
کوچک ستابان بر زمین می نشست و زمین سفید
را سفید تر میساخت، قربان سرک را آخر کرد

اما دفعتاً عوض سرک خانه آن مرد به کوچه ای
که به خانه خودشان منتهی میشد کراچی را براه
انداخت و ناگهان در بازو ها و پاهای خود قوت
عجیبی احساس کرده کراچی را مثل پرگاه به پیش
میراند، دقایقی به دین قریب راه را طی کرد
زحالی که به خانه رسید به سختی نفس نفس
میزد و از سر تا پایش عرق می ریخت، سعی
میکرد تا دور از چشم دیگران و بیسر و صدا چوب
هسارا پخانه ببرد اما دیگران زنگ تر از آن بودند
که او را نادیده بگیرند حتی بچه های کوچه هم
که مشغول برف جنگی بودند بازی شانرا متوقف
ساخته او را با تعجب میدیدند، حرف عجیبی
بود قربان که به نان شب و روز خود حیران مانده

بود اکنون یک کراچی چوب آورده بود، یک
کراچی چوب.

همسایه قربان که کمال ضخیمی را دور
بدنش پیچیده و برای هوا خوری برآمده بود به
قربان نزدیک شده مسوژ یانه گفت:

- او هو، او هو قربان بچیم بسیار پریشان

معلوم میشی، ای چو بهاره از کجا آوردی؟
خرید نه خو نخریدی، یامثلیکه راه خانه
کسی ره گم کدی، چطور؟ قربان به لرزه افتاد
فهمید که گیر آمده و رسوا میشود هر چه سعی
کرد حرفی بزند نشد، همسایه قدمی جلوتر
آمده به بچه ها که دور کراچی حلقه زده بودند
رو کرده فریاد زد:

- برین گم شین، از پنجه برین، چوب دیدن
داره؟

و به قربان گفت:
- فامیده بودم، زدی کدی و گیر آمدی،
اگه پلیس خبر شه؟

کرده میبردند آنپایه کراچی احتیاجی نداشتند
قربان تا ساعت دوازده انتظار کشید یک انتظار
تلخ و ناراحت کننده انتظاری که با گذشت هر ساعت
قربان قلبش راده برابری میساخت.

در حدود یک ونیم بعد از ظهر بسود قربان
سرش را بدیوار تکیه داده بود و کم کم گرسنگی
برزوده های خالی اش پنجه میکشید، توک
انگشتان دست و پایش از شدت سرما کسخت
شده بود و بزحمت میتوانست از جایش تکان
بغورد اما ناگهان با شنیدن صدای موتر قشنگی
که مقابل چوب فروشی توقف کرد بایک حرکت
عجولانه و ناگهانی از جایش برخاست، مرد چاق
و فربه بدون آنکه از موتر پایان شود از پشت
شیشه نیم باز و ترخیلی آمراله صدا کرد. بیا
اینجه او بچه، چوب فروش که میفهمید چوب
زیادی خواهد فروخت با عجله دوید و چابکوسانه
گفت:

- بله صایب، چقه میگیرن؟ چند سیر تول
کنم؟

مرد چاق با صدای که از ته حلقش می برآمد
گفت: سیر چند میتی؟

چوب فروش خنده زیر کانه ای کرد: قیمت
نیس صایب، چند سیر میخاین؟

مرد چاق در حالیکه شیشه را بالا میکرد تا از
شر سرما در امان باشد غرغر کنان گفت:

- ساز همو چوب های خوبش هشتاد سیر تول
کو، زود دگه.

چوب فروش دوید و بسرعت چوب هاراجند
چند تایکجا به ترازو انداخت، قربان که بی صبرانه
تا آنوقت انتظار کشیده بود هنوز چوب بزمین
نرسیده را با همان سرعت در حالیکه دستهایش
می لرزید به کراچی بار میکرد، وقتی کار تمام
شد مرد چاق که از پشت شیشه موتر ناظر
جریان بود روبه قربان کرد:

- او بچه تو سیر چند میبری؟

قربان زبانش را بر روی لبهای خشکش دوآلده
گفت: یک روبیه صایب مرد چاق پول چوب
فروش را داده روبه قربان کرد:

قطعات کوچک یخ به شیشه های پنجره
نصابیر گنگ و میهمی را با مهارت تر سیم کرده
بود. آسمان تاریک و سیاه بود و روی شاخه
های پر عتۀ درختان رازاغ های بیشمار ایستاده
کرده بودند، قربان ریمان را بکمرش بسته کرده
آهسته به پنجره نزدیک شد و با کف دست پهن
و آبله زده اش گوشه ای از شیشه را پاک کرد.
برف بشدت می بارید و چنانکه در فرود آمدن
به زمین مسابقه داشتند بلا درنگ و یکنواخت
پائین می آمد، قربان از پشت پنجره عقب رفت
و در حالیکه به زاویه تاریک اتاق - آنجا که
زتش کونک بیمار و لاغر را بازوایش گرفته تکان
میداد - چشم میدوخت غم غم کنان گفت: امشو
بادست بر پخانه میایم، بادست بر...

و بسرعت از اتاق می آمد، هوا خیلی سرد بود
با سردی داخل اتاق فرق چندانی نداشت، برف

زیر پایش صدا میکرد و توتنه های یخ میشکست،
از تمام دود روهای خانه های دور و پیش و دو غلیظ
و تیره ای بر میخاست و مثل مار بزرگی دودل
آسمان می پیچید و پراکنده میشد، مردم هنوز
از خانه ها بیرون نشده بودند و آنپایه که با
عجله طول کوچه زامی میمودند لباس گرم و کلاه
و شال گردن ضخیمی پوشیده بودند، قربان
لحظه ای درنگ کرد آنگاه با ناراحتی گفت:
«مگه مه ازدگه مردم کده کمتر کار میکنم
خانی مه یخ و بچیم مریض اس؟»

و دوباره براه افتاد خانه سرد و کودک بیمارش
لحظه ای از چشمش دور نمی شد چشمان ساکت
و سر زتش بار زتش را بیاد آورد و آتش بجانش
ریخت، چقدر ناراحت کننده بود.

کراچی فرسوده ای را که پهلوی دیوار ایستاده
کرده بود بایک حرکت ناراحت و عصبی براه
انداخت، از کوچه پائین شد و بسوی چوب
فروشی همیشگی براه افتاد فکر شومی لحظه به
لحظه در مغزش بیشتر جان میگرفت و دلش را به
تیش می انداخت به چوب فروشی داخل شد و به
انتظار ماند، بعضی هامی آمدند سه سیر و چار
سیر چوب می گرفتند و خود شان چوب هاراجند

وظیفه منقلب است

زینسکافی های رنگارنگ و بزرگ

ترجمه: محمد زمان

بزرگترین ساعت دیواری

مکانیزم ساعت مذکور در هر هفته یکبار چک، روغن کاری و پاک کاری می شود با وجودیکه این ساعت در بالای برج یعنی صد متر بالا از سطح زمین قرار دارد یک تیم آهنگاران بخاطر کسرتن عوارض و عیب تخنیکي رویه آن موظف گردیده است. مکانیزم خارجی این ساعت روباز گذاشته شده و با وجودیکه در زمستان های شدید و پر برف شوروی عقربه هایش را یخ میزند و در تابستان های تموز باران های موسمی بالایش میبارد مگر گاهی هم نقص و عارضه یی پیدا نکرده است، چرا ساعت مذکور تا این اندازه دقیق و قابل اعتبار است ؟

در اتحاد شوروی ما برای اینکه داخل بزرگترین برج ساعت دیواری که در بالای یک برج یونیورستی مسکو قرار دارد شویم، مجبوریم که سه لفت و پند و چندین پته زینه را طی کنیم. در بین آنهمه چیزهایی که در آنجا جلب نظر می کند یک انجن کوچک به اندازه یک قیلفون می باشد مگر هیچ قابل باور نیست که آن مکانیزم های عظیم الحقه را حرکت درآورد. این انجن کوچک بطور قابل ملاحظه یی مسوول حرکت دادن عقربه های ساعت گرد (بطول چهارمتر) و دقیقه گرد (بطول بیشتر از چهارمتر) که باالترتیب ۳۹ و ۵۶ کیلوگرم وزن دارند، می باشد.



طرف راست نمای بیرونی ساعت در مرکز کنترل وقت و طرف چپ قسمتی از برجی را که ساعت دیواری بالای آن قرار دارد، نشان میدهد.

برای یافتن جواب مامجوریم به یاسین یعنی مرکز کنترل ساعت مراجعه کنیم در اینجا می توانیم که قلب ویا مرکز مکانیزم ساعت را مشاهده نماییم که عبارت از یک ساعت الکترونیکی بایک جنریاتور کوآرتزی که نه تنها عقربه های ساعت را در بالای برج به حرکت می آورد بلکه عقربه های هر یک از یکپزارو پنجمصد ساعت دیواری فرعی مربوط یونیورستی را تحرك می بخشد که هر عرصه را قودا به مرکز کنترل بصورت منگال

استفاده از خواص فلزات

الکترونیک

مختصصین یکی از استیوت های فزیک اجسام جامد اکادمی علوم بلو روسی از خواص فوق غرض طرح تکنولوژی جدید تولید مواد نیم هادی غشائی استفاده کردند طوریکه اشکار است بیدون نیم هادی های غشائی خطوط ارتباطی لایزر و کارالات الکترونیکی در عصر حاضر غیر قابل تصور است. پرو سه که در حال حاضر اضافی تر از یک شبانه روز را در بر می گیرد اگر از حادته فوق استفاده شود در حدود دوساعت و یا کمتر از آن انجام خواهد یافت. علاوه بر قیمت تمام شد آن ارزان و کیفیت نیم هادی ها بر اتم بهتر خواهد شد.

به همگان اشکار است که فزیک دانان از خواص فلزات جامد مانند جست و تلوریم مبنی بر انتشار یک در دیگر غرض ساختن مواد نیم هادی استفاده همه جانبه بعمل می آورند. اگر صفحه راکه توسط جست پوشش شده باشد در خلأ غبار تلوریم قرار دهیم به هر اندازه که اقوم ها از جست خارج شوند به همان اندازه اقوم های تلوریم جای آنها را اشغال میکنند. اقوم هایی که قابلیت تبدیل محل را با یکدیگر حاصل نکردند در بالای صفحه قرار گرفته نمیتوانند.

موفقیت های جدید در قسمت

عملیات چشم

درین اواخر علمای اتحاد شوروی طریقه جدیدی را برای بر داشتن پرده سفیدی که در چشم باعث نابینائی میشود مورد استفاده قرار داده اند. این طریقه به اسماس سائیدن پرده مذکور توسط شعاع با سرعت فوق العاده استوار است. در نتیجه عملیات پرده به پارچه های بسیار کوچک مبدل شده و از چشم دور میشود. در صورتیکه ندای چشم بطریقه فوق اجرا شود بر یض بعد از عملیات فقط چند ساعت

بستری بوده و بعد از دو ویا سه روز بکلی از کلینیک مرخص میشود. مر یض ندای بعدی خود را با مراجعه به شفاخانه میتواند ادامه دهد. آله که توسط آن عملیات صورت میگیرد «او روز» نام دارد و در شهر خارکوف توسط پرو فیسور پتکوف با همکاری طراح اختیر سک تهیه شده است. «او روز» آزمایشات مفلح را در کلینیک های چشم مو فقا نه پشت سر گذاشت.

- اما آقای هویدا، این پروگرام زنده
و غیر زنده چه فضیلتی به شنوندگان رادیو

دارد ؟

میگوید: زمانیکه نطق رادیو بدون حواس
و ترس به گویندگی می آغازد، نخست در
پروژه اینکسار لطفی میشود و زنده یا
اشتهاات کمتر، چونکه میداند گفتارش فقط
یکبار شنیده میشود که چه غلط باشد و چه
صحیح، از این جهت توجه و دقت بیشتر می
نماید، که این توجه و دقت کارش را پخته
تر و بهتر میسازد.

دوما وقتی نطق میداند که با لیاچه و
مستقیمی با شنونده طرف است، با احساس
ترگویندگی میکند و سوما از نظر اقتصادی
صرفه است.

خوب آقای هویدا در باب کسب سازی
آهنگها چیزی بگوید ؟

.. باید گفت که قاعدها اصل از کابی بهتر
و خوبتر است لیکن استثنای نیز دیده شده
است که ندرتا کابی از اصل بهتر گردیده
و اینهم در میان آواز خوانان خود ما
بیشتر اتفاق افتاده است، چه بسا آهنگهای
که با آواز، آواز خوانان ناشی و تازه کار
ناقص ثبت شده و لی بعدا آواز خوان
مسلط و پرتوان و آشنا به ریز موسیقی، آن
آهنگ را بهتر از اصلش کابی کرده که
دلنواز است.

- از او در مورد خودش و آهنگهایش می
پرسم، بخصوص زمانیکه بسا قد بر افراشته
و اندام کشیده و سیل ها ی رها شده، چهره ی
خود را به تلویزیون می بیند چه احساس
خاطری به او دست میدهد.

میگوید: وقتیکه خود را با قد بلند و دراز
و اندام برافراشته که به مشکل در پرده
تلویزیون جا میگیرم، می بینم به فکر نیم
متر تکه اضافی می افتم که بیشتر از یک
انسان عادی در هر درختی ساختن باید بخرم
و به خیاط بدهم ...

از او میپرسم که بعضی دوستان با تخلص شما
سر شوخی دارند و به سیل مزاح میگویند
که این چه نوع تخلص است که هم ظاهر
باشد هم هویدا؟ یعنی این چه معنی دارد که
پوسته و همیشه آشکار در آشکار باشی ...
خود را جمع و جور میکند و میگوید: بقول
ناشناس که در یکی از گفت و شنود های
خود در باره من گفته بود ظاهر هویدا را کمتر
میتوان در حالت اعتدال دید و زلزدیش بر از
افراط و تفریط است که شاید هم راست گفته
باشد و مصداقش همین تخلص است که
یکنوع افراط در آن میبینم و شاید دلیل دیگرش
این باشد که من آدمی امتم که هر چه
بردم است برزبانم جاریست و هیچ وقت
هیچ چیزی را از هیچ کس پنهان نمی کنم
و برای اینکه این سخن را به علاقمندان آوازم
و احقر قبولانده باشم تخلص هویدا را به دم
نام میسازم.

من حرفی ندارم و مصاحبه را عجالتا پایان
می بینم. اگر گفتنی نداشته باشید رخصت
رفتم می خواهم و در کار های تان توفیق
شما را آرزو میبرم.

از جا بر میخیزد و تا آستانه
در به استقبال میرود و خدا حافظ گویان از يك
دیگر جدا میشوند ...

صفحه ۳۷

همین اکنون هنرمندی را می شناسم که پدر
و برادر را، غمگانه از دست داده و خوشی
در عرصه زندگی متکفل اعاشه خانواده است...

از اینرو، زمانیکه یکی از روسای موقع
شناس نبی گیر آروز گار رادیو، آرگن
احمد ظاهر را همچون سبو بدوشی به سوی
استدیو میکشد و تمیگذار دارد که این افتخار
بزرگ نصیب، مستخدمین رادیو گردد،
میتوانید بفهمید که حال از چه قرار بود.
من در پدر و در هارویم بند، آواره و گسم
گشته با جیب تهی، مثل انسان رانده شده یی
از کشور ی به کشوری می گشتم و لی هرگز
از فکر وطنم فارغ نبودم. سالی را در ایران
گذشتادم که اگر حضورم در آنجا افتخار
آمیز نبوده، ننگین و شرم آور و خجلت بار
هم نبوده است. باز هم همان زمانیکه،
استثنای بر قاعده، برای احمد ظاهر،
خوانندهای کابی هندی و ایرانی، اجازه سروان
و ثبت نمودن داده شده بود، من از وادی
رادیو تلویزیون تهران، تاجکستان و مسکو
به خواندن و معرفی آهنگهای محلی و فولکلوریک
وطنم پرداختم.

این موضوعات را بخاطر خود ستایی و خود
بینی و بزرگ خواهی نمی گویم همچونکه
تا هنوز نگفته بودم و همینگونه تا حال هم
نمی خواستم بگویم، اما از جهت سوال شما و
از سوی اعتراض و انتقاد بعضی آواز خوانان
جوان، این مطلب را گفتم.

موقعیت و موقف طبقاتی، اجتماعی احمد ظاهر
پشتوانه ی شکست نا پذیر هنر و استعدادش
بود که باری من را با او چکار؟! من که
تاسن بیست و چهار سالگی هیچی در بساط
نداشتم و فاصله خانه و رادیو را پای پیاده طی
میکردم و در کوچه کتابفروشی در خانه کرابی
می ریستم.

به عید من، بدون دونظر داشت
نکات بالا، احمد ظاهر را ممتاز ترین و بی نظیر
ترین قلمداد کردن، تلف کردن حق آواز -
خوانان جوان دیگر ماست که با ید چنین
قضاوتی صورت نگیرد.

از او در مورد چگونگی پروگرامهای
تلویزیون میپرسم و او میگوید که چه
بگویم؟ من تلویزیونی ندارم چه رسد به
اینکه از چند و چون پروگرامهای آن چیزی
بگویم، ناگزیر خواستار نظرش در بساط
پروگرامهای رادیو میشوم که چنین نظر
میدهد:

به نظر من پروگرامهای کورنی ژوند بهتر
شده است، پروگرامهای ذراعتی آموزنده
است، پروگرامهای اطفال اگر فاقد فکا هی
باشد، خوب میشود، اگر کودک هفت ساله
نخواند که مره مره می بده، جام بیایی بده
قابل پذیرش تر میشود.

در مجموع رادیوی ما که از زمان تپ و
تپ ریکاردو غیر از اخبار پروگرام زنده یی
نداشت، فعلا در هر بیست و چهار ساعت
چندین پروگرام زنده دارد که به موقعیت
کارکنان آن می افزاید.

زنده به این مفهوم که نطقان رادیو بدون
اینکه قبلا پروگرامی را ثبت کنند، در موقع
شر پروگرام به پشت میکروفون میروند و به
گویندگی میپردازند و بر نامه را تقدیم
شنوندگان می کنند.



بقیه صفحه ۷

صحبت با آواز خوانانیکه...

های سالمتی پرسم، لیکن چه سود؟ او
گفت: من در زندگی هنری ام با هیچ کسی
در رقابت نیوده ام، با آنهم از او میپرسم:
میگویند هنرمندیکه باشما در رقابت بود، احمد
ظاهر بود که از سویی محبوبیت بیشتری
نسبت به شما داشت و از جانبی هم شما را
به پوتنه فراموشی انداخته بود ... حال
تلاقمندان آواز احمد ظاهر میگویند که شما
از عدم حضور او استفاده می کنید و به
اصطلاح میدان را بی حریف یافته اید، بیشتر
میدرخشید، چه نظر میدهید؟

با خونریزی پاسخ میدهد: طوریکه قبلا
گفتم من هیچوقت با هیچکس احساس رقابت
نکرده ام ... اما در باره درخشیدن و نه
درخشیدن باید گفت که هرگز موجودیت
احمد ظاهر سبب نشده است که من فراموش
شده باشم. موضوع مهمتر اینکه مقصد و
هدف شما از درخشیدن چیست؟ باز تکرار
می کنم که ما دو گونه هنرمند داریم: یکی
هنرمند مشهور، یکی هنرمند محبوب.

باز تکرار میکنم پیدا کردن شهرت، به ویژه
در کشور ما که به قضا هنرمندان ممتاز رو
پرو هستیم، کار بی مشکلی نیست، ولی
محبوب شدن و در دل های مردم جای گرفتن
کار بیست بس مشکل که به آسانی با قلب
و تیرنگ ویا لباس خوب پوشیدن و پشت
اشترتنگ آخرین مودل موتر سال تستن،
بدمت نمی آید.

اگر مقصد شما از درخشیدن، آهنگهای
خوب خواندن و سر زبانها افتادن باشد،
موقف و شرایط اجتماعی زیست احمد ظاهر،
همیشه، با تمام هنرمندان دیگر تفاوت داشته
است. برای بسیاری از آواز خوانان از
آنجهله برای خود همیشه دروازه های رادیو
گشوده نبوده است.

هنرمندانی را می شناسم که با فروش
اثاثه منزل، سفر به پیش گرفتند و جلا ی
دیار و بار گفتند تا الی و هجایی از کتاب
بزرگ موسیقی بیاموزند. هنرمندانی را
می شناسم که برای تدای بیماری دوستی آن
موسیقی به جان برابر خویشی را فروختند...

گمان میکنم عمدا و قصد، این زمزمه جدا
سازی هنر و سیاست را به راه انداختند که
تا هنرمند جماعت به تاریکی نگه داشته شود
و سیاهکاران و معامله گران سود جوی
سیاست پیشه با جمعیت خاطر به کار خویش
پردازند و نوده ها را بچاپند و حق السکوتی
به همین اسم هنر از سیاست جدا به هنرمند
ارزانی کنند که قبولش بدارد.

برعکس، نظر دارم: هنرمند سیاست بداند
و از مسائل حاد اجتماعی برداشت آگاهانه
بگیرد و در سبزی لیک ویدی به سوی لیک
گام بردارد. به نوجوانان هنر جوی میگویم
که تواضع، پشتکار، صمیمیت و سادگی را
باید از یاد برد و هیچ هنرمندی چه کهنه کار
و کار کشته و چه تازه کار و تجربه نیاندوخته
ایشان را نباید فراموش کرد.

از او میپرسم که در زمینه یی انکتشاف
موسیقی چیزی بگوید. عجلانه و شتابزده
یکی میگوید و سنگ تمام بر سوال میگذازد:
تایو قعیکه دست به تاسیس مکتب و پوهنشی
موسیقی نزنیم و به نحوفنی و درسی، موسیقی
بیاموزیم رویش استعداد ها به شکل طبیعی آن
به کوچکترین شگوفایی در خود قبول نمسی
انجامد ..

- آقای هویدا آواز کدامیک از آواز -
خوانان رادیو را می پسندید؟

او میگوید: بر خلاف تصور بعضی از
شنوندگان و بینندگان، من در زندگی هنری
ام با هیچ کسی رقابت هنری نداشته ام.
تپ آواز، گویندگی در رادیو، تولیدگر
پروگرامهای شو من و تفریحی و بسیاری
چیزهای دیگر، زمینه را چنان فراهم کرده
است که با هیچ کسی احساس رقابت نکنم
ولذا به صراحت گفته میتوانم که آواز خوب
هر آواز خوان را می پسندم و به شدت لذت
می برم. اگر از آهنگهای کلاسیک سر آهنگ
که تار های احساس را نوازش میدهد،
بگذریم به آواز های بسیار با ارزش زیلا،
خلاند، احمدولی و بسیار استعدادهای دیگر
که همین لحظه به ذهنم نیست، علاقه وافر
دارم.

- فرصتی مساعد شده است که از رقابت
شماره - ۳

انتوان

چخوف

و هنر

تیاتر

اینکارش مرا دچار شگفتی مینمود، ولی اثر روشنی روی روان انسان میگذرد. این به مانند آن بود که چخوف حرف جنگی (نوعی از بازیست که یکی کلمه یی رابه زبان آورده و دیگری متناسب به حرف آخر آن، کلمه دیگری رابه زبان میآورد.) میکند. آدم را هیچ میکرد تا معنی درست آنرا در میافت.

به راستی چرا من تریگورین را یک آدم خوش پوش و زیبا نمایانم؟ آیا آدمی که گرتسی سید به آن و پوتهای کروی بلند میبوسد، برای بودن دل زنان کافیست؟ پس انتر فیهیم که یک نویسنده خوب روسی چنین لباس به تن شخصیت نمایشنامه اش نمیکند البته این گرتی جار خانه و کفشیهای پر کروی و یا سیگار نبود که دل لیارا ربوده بود، بلکه قصه های کوتاه و داستانهای خیالی تریگورین بود که نثار عاشقش ساخته بود. اینست تراژیدی مرغ دریایی بسمل. اینست خشونت و به سخریه گرفتن زندگی. یک دختر شهری عاشق دراول به کرتی جارخانه و یا کفشیهای گهنه عاشقش متوجه نمیشود و حتی ممکن به سیگارش نگاه نکند. ناخوشنمایی زندگی زمانی بروز میکند که رشته های آن از هم پاره میشود.

او بازی در بخش اول نمایشنامه را تا سطح خشونت، که از او هیچ توقع نمیرفت، به باد انتقاد گرفت. چخوف تقاضا کرد که این نقش به کلی گرفته شود. او هیچگونه عذر خواهی را نمیپسندید.

وقتی که بهشروی بخشهای دیگر نمایشنامه آمد، او با طنز و گفتن فکاهی بر کمبود پهای بازی انگشت انتقاد میگذاشت و آهسته آهسته لحن تند و خشونت بار به خود، میگرفت. او هرگز انتقاد یا ستایش صریح نمیکرد.

به خاطر بهار گرم همانسال، وی به مسکو ماند و هر روز هنگام مشق و تمرین به تیاتر میآمد. او سعی نمیکرد در زرقای کارهای مسا دخالت نماید. او به سادگی دوست میداشت فضای تیاتر را لمس نماید و با بازیگران بنام گفتگو کند او تیاتر را دوست میداشت ولی نمیتوانست یک اثر بازاری و پیش پا افتاده را تحمل نماید. یک اثر بازاری به اصطلاح فغانشرا میکشید. در اینگونه موارد میگفت:

«ببخشید، من باید بروم. کسی انتظار مرا میکشد.» او به خانه میرفت، در راه پیشش میبست و روی دیوان دراز کشیده، به تفکر میپرداخت.

چند روز پستر، میآمد و با انتقادی به طور شگفت انگیزی که تعجب همه را برمیانگیخت، نقطه ضعف و بازاری بودن اثر را خاطر نشان

میکرد. او یاد آور میشد (من به شدت مخالف این اثر میباشم)

• • •

از نامه هایس چنین بر میآمد، که تمام زمستان رابه فکر آمدن به مسکو با اندوه به سر برده بود. او اکنون پیوند بیشتری با تیاتر مایافته بود. ولی این ارتباط از فاصله های بسیار دور صورت میگرفت و حتی خود چخوف نمی توانست از نمایشهای آنرا ش دیدن نماید. او در نامه هایش نوشت که طرح نوشتن یک نمایشنامه را برای ما دارد. ولی در آن تذکار داد که باید این اثر را هنگام تمرین ببیند. او در یکی از نامه هایش چنین نوشت:

(این يك امر بسیار ضروریست که نمایشنامه را هنگام اجرای آن ببینم.)

هنگامیکه دریافتیم که طیب معالجش ویراز دیدار بهاری مسکو به خاطر ملاقات صحت، منع کرده است بر آن شدیم که با سفر ببینیم و راهی یالتا شویم.

در این هنگام، تیاتر مابه اوج شهرت قرار داشت و رایشه بهار پیروزی آن، از هر طرف به مشام میرسید. ما بران شدیم تا به دیدار انتوان پاولیچ به کریمیا بشتاییم. مردم آمدن ما را با بیصبری انتظار میکشیدند. مادر آن روز خانه فقط در مسکو بلکه در کریمیا، یالتا و سواستاپول قهرمانان دوران به حساب میرفتیم. هنرمدان، زنان شان، کودکان دایگان، آرایشگران، لباس دوزان، مناظر گوناگون که برای روی صحنه آور آثار تیاتری ضرورت بود، همه و همه رخت سفر بستند و راهی جنوب گرم شدند. سفر مادوروز را در بر میگرفت و وقتی که آدم جوان باشد، و رایشه بهار همه جا را بپرگند، انسان احساس سردی نمیکند. برایم مشکل است تا تمام جزئیات این سفر لذت بخشرا، توصیف نمایم.

بالاخره، به باغچه سرای رسیدیم. يك بامداد بهاری بود، و هر طرف گل و سبزه موج میزد و ابری نبود که رخ خورشید را پنهان نماید. شهر کمتری به زیبایی این سامان دیده بودم. خانه ها سبید، زمین سبید، تپه های گچی، آسمان بارنگ آبی گهرنگ، بحری باب لاجوردی آبرهای سبید با آفتاب روشن و درخشنده و مرغ های دریایی سبید. چند لحظه بعد، آسمان را البرتیره میبوشاند، آب بحر رنگ سیاه بغود میگرفت، باد تند وزیدن میآورد و باران تند همه جا را زیر و زبرش تندش تازیانه میزد زمستان بار دیگر بر همه جبال سیاهش رامی گسترده. انتوان بیچاره او مجبور بود در چنین هوای توفانی، از یالتا باکشی به دیدار ما بشتابه! با بیصبری انتظار آمدن گشتی را از یالتا میکشیدیم. دیده به راهی مار فقط تلگرامی پایان داد، که در آن اطلاع داده میشد که چخوف بار دیگر از شدت لاجوردی زمینگیر شده است. فکر میشد که وی به سواستاپول آمده نتواند!

محل تماشاخانه تابستانی، که قرار بود در آن نمایشهایی اجرا شود، همانطور بیکار به طرف مایان دهن کزی میکرد. دروازه های آن در تمام زمستان باز نشده بود، و روزی که آنها را کتودیم و داخل آن شدیم، چنان سرد و نمناک بود که آدم فکر میکرد پابه قطب شمال گذارده است!

عید یالا آمد، و همراه با آن گرمای تابستان چخوف به صورت ناگهانی به دیدن ما آمد. او نیز هنگام مشق و تمرین به گلستان شهر میآمد. روزی شنید که گروه مابه دنبال طبیعی بری تدای آرتیم، هنرمند که سخت مورد علاقه چخوف بود، و برای وی نقش خاصی را در نمایشنامه های (سه خواهر) و (باغ آلو بالوشی) نوشت بود، سر گردان اند. چخوف که از این امر آگاهی حاصل کرد، با اشتاب به محل بود و باز ما آمد و گفت:

شما یاد داشته باشید که من اصلا يك طیب هستم، و گاه گاهی به سبیل تفریح نمایشنامه یی مینویسم.

او فوراً به تدای هنرمند محبوبش میشتابید و وی همان دوی مسکن اعصاب را تویا مینماید، که طیب در نمایشنامه (مرغ دریایی) به سبیل تفریح به همه میدهد.

شب اول فرارسید، نمایشنامه (کاکا و انیا) رابه چخوف و باشندگان آنجا نشان دادیم. این نمایش يك پیروزی باور نکردنی به همراه داشت. چخوف آتش بیش از اندازه شاد بود. این بار اول بود که او میدید ما چگونه يك اثر تیاتری را به بینندگان واقعی به نمایش میگذاریم. هنگام تفریح های نمایی به دیدن میآمد، و لب به ستایش میکشود ولی در پایان نمایشنامه از نحوه خارج شدن استرو و انتقاد کرد. او خاطر نشان نمود:

(گوش کن او اشپلاق میزند. کاکا و انیا میگردد، ولی استرو و همچنان زیر لبش اشپلاق میزند!) راست بگویم اینبار نیز از تذکرش چیزی دستگیرم نشد. از خودم پرسیدم: (چگونه شده میتواند؟ از یکسو اندوه، ناامیدی و یأس و از جانب دیگر اشپلاق شاد!)

ولی این یاد آوری چخوف در نمایش دیگری به مدد شتافت. تصمیم گرفتیم با اطمینان، مثل اینکه نه چیزی ریخته و پاشیده، همچنان شادمانه اشپلاق نمایم. و ناگهان دریافتیم که چقدر درست بود! بلی. کاکا و انیا قلبش را از دست میدهد، و استرو و همچنان بیخیال اشپلاق میکند. چرا! به خاطر اینکه وی مدت پایش باور شرانسیست به مردم از دست داده است، و زندگی را چیز بیقدرد مینداند. ولی خوشبختانه استرو و به زندگی باور دارد و به آن دل بسته است. چنگل میکارد، تازمین رطوبتی را که دریا ها به آن نیاز دارد، مساعد بسازد.

از جمله نمایشنامه های دیگری، که در کریمیا روی صحنه آوردیم، یکی هم انتوان هایتمان بود، چخوف این اثر را بسیار زیاد پسندید، و آنرا بهتر از آثار خود دانست.

پسر پنجساله در فلم ما چراهای

تراو کا

تا و نمود ساخته با شیم که یک هنر یشت
کو چک تا چه سر حد مو فق بوده وچنان
خوب و موففانه در رولش داخل گردید
است . در آغوش کشید ن (تراو کا)
بوسیله زفتلا یا ، مادرش در فلم ، بالاشیر
پسری روی شانه های مادرش و اینک
چنان خود را از شانه های او به پایین
لفزاند و بعد هردو خود را بزمن می اندزنند
گوشه دیگر از واقعیت های زندگی و
متجسم ساختن پیوند های صمیمانه مادر و
پسر است که صفا و صمیمیت مادری و فرزند
نئی را ظاهرا میسازد .

در جریان فلم (تراو کا) همیشه بر ای
کارگران فلم يك مصروفیت است ،
شبهکاری ها و شیرینکاری ها و شوخی
های بورد و معصومان (تراو کا) ما به
تعجب و شگرف همگان چه کارگران تان
فلم در اتنای تپه فلم وچه تماشاگران
میگرد . برودیسو ران و دایر کتران فلم
میگویند : هر روزی که ما شاهد فعالیت
های هنری (تراو کا) میباشیم ، برای

ما يك خوشی بر سر خدمت زیرا این
هنریشه کوچک بسان با دلایم و نسیم
سحر گاهی است که به دشت و دمن طراوت
ارزانی میدارد همانا (تراو کا) به
دبستان هنر رنگ بهتری می بخشد . بعضا

کارگران و متصدیان امور فلم مدعی
اند که یقین (تراو کا) استعداد عجیب هنری
دارد . کارروایی ها یکه او میکند ، چنین
استعدادی را در کمتر کودک پنجساله ای

(ماجرای تراو کا) نام فلمی است که در ساخته های یکی
از معروفترین چهره های سینمای ایران این
فلم که در نزدیکی «والد ای» که از مسکو
فقط چند کیلو متر فاصله ندارد ، تهیه شده
ست . اساسا درین فلم (تراو کا) نقشش
قهرمان فلم را یافته است . صحنه های
فلم بتدریجی است که تماشاگر را بوجد
می آورد . (الکسندر دو نیسکی) که هم این
فلم مدعی است که : من مقابل هو تلسی
بمنصدم فلمبرداری ایستاده بودم و میدیدم

که چنان آفتاب نورانی و گرم در آسمانی
بحر از دور در پشت تپه های جنگلی در حال

غروب بود . یکبار صدا یی بگوش رسید ،
صدای موتوری که از يك کج گردشی

دور میزد . بسوی گاز موتور مشام را اذیت
میکرد . مانند موتور «زفتلا یا زو فتخوی»
بود ، زن خوشگلی و قشنگ که در فلم
حیثیت ما در قهرمان کو چک یعنی «تراو کا»
را داشت و «تراو کا» هنر پیشه پنجساله
کوچک بامهارت تمام و چنانکه گویی واقعا
مادر عینی اش را دیده باشد فریادش را
دور دست ها دويد : هو ، مادرم ...

مادرم آنجا ست و تا تو نیست دوید و عجله
کرد تا خودش را با پایهای کوچکش به
پیش هر چه زودتر بکشانند و بعد درش
نزدیک شده باشد . «زفتلا یا زو فتخوی» که
مسلمانا خود از هنر پیشگان موفقتشوری
است فریاد زد : هلو ، تراو کا ...

این موضوعا ترابدانجهت بر شمردیم



پسری پنجساله با یکی از همسالانش در يك صحنه فلم .

های

مازده

از هفت اقلیم

تنظیم و ترجمه : میر حسام الدین پرومند

نقش حشره های شب تاب

در طبابت

طوری که از نام حشره های شب تاب
پیداست ، این موجودات در اتنای تاریکی
شب نوری از خود پخش میدارند که در تاریکی
بوضاحت دیده میشود . هر چند که با حشرات
شب تاب مردم از دیر زمانی است که
آشنایی دارند لاکن علماء بخصوص
علمای طب کتون در مورد این حشره ها
بگوته دیگری فکر میکنند چه مدت هاست
که دانشمندان در صدد برآمده اند
تا منبع اصلی این نور ، اسرار خلق و
ترکیب مواد این جسم نورانی را تدقیق و هم
در مورد اینکه ازین نور چه استفاده میتوان
کرد ، مطالعاتی را روی دست دارند .

فرا مطالعات تازه (۲۰۰۰) نوع حشره
شب تاب وجود دارد . علمای بیوشیمی
سخت در تلاش اند تا آخرین اسرار این
موجودات نورانی را که در لاتین «لامبر»
بدی اسمش میکنند در یافت بدارند . در
راپورهای علمی آمده که این حشره ها
در قسمت عقبی وجود خود یک دستگاه کوچک
تنظیم کننده و فرستنده نور ، بسایر حصص

وجود دارد . مسئله زیاد در خود توجه و جایز
اهمیت برای علماء همانا نشان حرارت
تیکه خوارها نخواهی از اجسام نورانی
ظاهرا میگردد ، میباشد . این حشرات
کوچک به قنای شب نوری که پخش میکنند
و همچنان به قنای شب جسمشان ، بایستی
۹۵ فیصد حرارت تولید بدارند . اخیرا
جاپانی ها روشی همان قسمت وجود
حیوان را به عوض چراغ های جیبی بکار
میرند که ممکنست همچو چراغ های دستی
که محض به کمک نور حشره های شب تاب
نور می افکنند به بازارهای جهان عرضه
گردد که مسلما این چراغ ها باطری سی

در کار ندارند . علمای بیوشیمی راضیه
براینست که در ترکیب اعضای روشن
و نورافکن حشره که پیوسته نور می باشد
اسرار بزرگی نهفته است که تاکنون کسی
شب را مستفید خواهد ساخت .

قادر به تجزیه اساسی آن نشده است . به
اساس مطالعات علمی طبی در وجود این
حشره ها موادی بنام آ. تی بی وجود دارد
که هرگاه به مبتلایان مرض سرطان
داده شود ، بزودی از تعاش عجیبی در وجود
سریش پیدا و به اسرع وقت باعث
تخصیص و تثبیت چگونگی نوع و پشه ابتدایی
سرطان در وجود میگردد علاوه لازم به
تذکر است که نور سحر آمیز این حشره ها
در وجود (البته محض در ابتدای مرحله
مرض) مشخص ساخت ، بعضا همین نور
برای درمان امراض سرطانی نیز موثر خوانده
شده است . در بعضی مراکز طبی حشرات نور
افکنی شب تاب بعضا تسبیلاتی در امر تشخیص
امراض بارآورده است . اینک هر حشره شب تاب

روی همین ملحوظ بیش از (۵۰) ما رکارش
پیدا کرده است . با انتشار این خبر در قسمت
تدارک و جمع کردن حشره های شب
تاب توجه بیشتر از طرف اشخاص غیر
مسلمکی نیز بمنظور در یافت پول صورت
میگیرد . در تابستان و اوایل خزان
میشود عدده بیشتری ازین حشرات را جمع
آوری کرد . بعضا حشره های شب تاب ب

یافت شده که پنج کله داشته و تمامی
کله های آن ها نور می پاشد البته شب
تاب های ماده فاقد بال اند که این
خود نرها را از ماده ها مجزا میسازد
بعضا مامی و باکتری هایایی یافت شده
که پخش کننده نور اند ، اما برخلاف نور
حشره های شب تاب هرگز تا دم مرگ تمامی
نداشته و همواره ما حول خوش رازوشن
نگه میدارند دکتر ویلیام در زمینه میگوید :

به کمک این نور میشود زیگنالی مخصوص
می تهیه دید ، چه چنین زیگنالی در ساحات
مختلف طبابت ساینس و تخنیک بیش از حد
موثر و نور حشرات شب تاب همیشه
شب را مستفید خواهد ساخت .

پیشگویی هواوتسی وضع هوا منقلب پیشگویی میگردد، کو هنوردان بو سیله سطوح یخچالی ووسایل دیگر به پائین توسط مسوولین امور کو هنوردی فرستاده میشوند تا بکام مرگ فرو نروند. عده از کو هنوردان شب ها را برای گریز از خطر دریا یگانه های ماهورین کو هنوردان سپری میدارند و صبح از نوره مسی افتند بعضا هم چنین پیش می آید که عده از کو هنوردان از فرود آمدن بو سیله وسایل لغزنده دلبره و ترس میداشته باشند از یخ و نقاط حساس و مبهم کوه نصب گردیده و کو هنوردان و آنکپی بو سیله طناب های نجات به پائین فرود می آیند اگر همچو تداویری بکار گرفته نشود بدیهی است که تعداد تلفات کو هنوردی یک رقم سرسام آور خواهد بود بعضا کو هنوردانی را در شفاخانه ها انتقال میدهند که دارای اعصاب خراب بوده، فعالیت دماغ بطبی و شش از فعالیت خویش کاسته و استخوان های قبری ها میشکنند و عامل اینهمه بدبختی ها چیزی جز بی تفاوتی است. او فاتی که آسمان را ابرهای تاریک میپوشاند یا فن اجساد نیمه کار، کار هلیکوپترهای نجات را بیقین که مشکل میسازد.

همیشه در جه عوا در کوه های آلپ تحت درجه تحت صفر میباشد. در ارتفاع (۲۳۵۰) متری کوه جبهه های موقتی یا اردوگاه های موقتی بچشم میخورد. جبهه ها که چهار متر مکعب بزرگی دارد از المونوم ساخته شده که بین آن گرم و عاری از سرما میباشد. در همچو جبهه ی بعضا کو هنوردان متوجه بخطر نجات داده شده و به پائین فرود آورده میشود البته به کمک ریسمان ها بسله دیگر یکدیگر را حتی آور برای کو هنوردان است احساس تشنگی کو هنوردان میباشد چه نه تنها اینکه در ارتفاعات بلند شخصی احساس تشنگی میکند بر بقیه در صفحه ۴۹



این کوهنورد نادم از کوهنوردی است



کوهنوردی در بستر مریضی میان مرگ و زندگی دست و پا میزند.

آفتاب آنجا همیشه بگرمی می تابد که (۱۶۰۰۰) نفر در سال برای درمان توسط اشعه آفتاب بعلاوه برای آفتاب دادن بدن خویش، آنجا گرد می آیند. دریاور آمده که در همین نزدیکی ها زن و شوهری که هر نواز فرانکفورت بودند، مرد که را نسنده لکوه موتیف نیز بود و ۶۴ سال داشت بازنش «علی» که ۵۷ سال داشت، برای نزد همسرین باردی سکی ازدامنه های (برشتیز گارد تر) رسیده و ناگزیر شد که شب راهمانجا بمانند. روز بعد تا ارتفاع (۱۴۱۶) متری کوه بالا رفتند و بمشکل به بالاخیزیدند، اما بجای «علی» در ارتفاع (۱۴۱۷) متری

بود که سرگیجه یافت و به پائین لغزید درین اثنا (کو تران) پا سپان و محافظ سلامتی جان کوهنوردان، شش تن از افرادش را بسوی محل حادثه گسیل داشت در ست ساعت دوی بعد از ظهر بود که هلیکوپتر نجات موقعیتی را بر بالای یخ ها و بر فها تشخیص داد. کو تران پس از آنکه جسد را برای تکمیل معاینات نهایی به شفاخانه گسیل داشت بادلبره و اضطراب گفت: گرچه کوه های آلپ همواره پوشیده از یخ و برف و این خطرات زیادی را متوجه کوهنوردان ساخته لکن این خود کوهنوردان اند که باید به صحت و سلامت خود علاقه بگیرند چه تا اواسط سپتمبر تعداد تلفات به بیشتر از (۴۰۰) نفر درین سلسله کوه ها بالغ گردید که کوهنوردان مذکور از کشور های ایتالیا، آلمان، فرانسه و اطریش بودند.

با وصف اینکه مستخدمین و کارمندان امنیتی و رفع حوادث از مودرتترین وسایل کو هنوردی و تجهیزات در برابر سرمای کوه بر خور دارند، سالانه ۴۵ تا ۴۶ نفر تلفات، خود کارمندان مذکور میداشته باشند. «کو تران» متذکر گردید که وظیفه ما با سپانان و محافظین، حفاظت و مواظبت جان کو هنوردان و رهنمای و خدمت به ایشانست. آنان بابر آمدن بر قله میخواستند لقب قهرمانی بیابند و ما میخواستیم محافظین کوهنوردان قهرمان باشیم. در یک قسمت کوه (۱۲۰۰) متر برف رو بهم آبار شده.

قلعه «واتسن» که ۲۷۱۲ متر ارتفاع دارد زیاد مهلك و خطرناکست. نظر به

قسمت رهنمونی «از منتهای دقت کار میگردد (زفتلایا) در ۱۴ سالگی با (الکسی زا تیلیکوف) آشنا گشت و از وی زیاد آموخت. سپس در مکتب عالی فلم تحصیل کرد و در فاکولته هنرپیشگی چند کورس در ساحه فلم را تعقیب نمود. رول های نخستینش را از سن ۱۷ مکتب آغاز کرد البته آنهم در چو کات پروگرام های درسی و آخر الامر به بازیگری رویل های عمده مصروف گشت و درین راه استعدادش را تبار داد. از جمله فلم های معروفیکه در ابتدای فعالیت های هنری در آن ها ایفا کرد از فلم های «یک سفر فرا موش شده»، «حرکت بدون هدف»، «شیر ماهی خورشید»، «یک شعر بخوان شاعر» میشود تا میردوی با شناختی که کتون از (تراوگا) دارد او را لقب قهرمانی داده است و یقینا تر او کای کو چک درجهان هنر غوغایی بر پا داشته و هر آن تماشاگران بیشمار را بسویش فرا میخواند.

این گزارش ما از تبار طبعی گردیده مرتفع ترین کوه های اروپا یعنی آلپ «تتو» کلاوز کونراد را حکایه میکند که سالها قبل ضمن یک یادتی و سیاحت در بحری واقع (بایرن) که موسوم به «شیمزی» بود چنان باکشتی بادبانی اش غرق شد و باجه مهارت خارق العاده خودش را از آن بحر مواج شناکنان بطرف ساحل کشید. عده زیادی برای نجات «کونیا» مرد یکه در میان امواج خروشان دریا با مرگ دست و پا میزد، شتافتند ولی نه «کونیا» بر گشت و نه آنای که برای نجاتش شتافته بودند.

لحظات خاطره آفرین برای کوهنوردان کوه های آلپ



کوهنوردی به نتیجه سفر خود می اندیشد.

را که برای کو هنوردی بر فراز کوه های آلپ بر آمده بودند، یافته و آوردند. تنها در نزد یک دیوار شرفی کوه موسوم به «واتسن» که به ارتفاع (۲۰۰۰) متری قرار دارد جسد (۸۲) کوهنوردان قلمبه بسود عوا علی که اینهمه تلفات را برای کوه هنوردان مذکور یار آورد هما نا سرمای بیش از حد برف کسوح های خفگیکن بوده است. یک قسمت این کوه که در ارتفاع سه صد متری بشکل یک دامنه افتیده موسوم به «پشته طلایی» یاد میگردد چه نور طلایی

میتوان سراغ کرد و یا هیچ هم نمیشود دید و به علاوه دوست ممتل فانیتری ها می باشد برای (تراوگا) موجودیت (زفتلایا) در کنارش ارزش یک رهنما و پشتوانه را دارد. از نگاه (زفتلایا) هنر فلم دیگر جز کارها و امورات زندگی نبوده و مجزای از خود او نیست با این وصف نامبرده میگوید: من و قهرمانم بازی میکنیم در جهان رویا و خیال نه گام میزنیم، رویا هایی که بعضا در عقب آن حقایق نهفته است.

در واقع بازی در یک فلم حکم یک سفر را دارد، سفر بسوی حقایق از طریق سر زمین رویا ها.

ولی مساله برعکس از نگاه (زفتلایا) بگو نه دیگری است او می بیند که طفلک در رول خودش احساس بیگانگی نمیکند، رول او با فهم و ادراکش همویی که هما هنگی داشته باشند.

(زفتلایا) نیز خود با شناختی که از استعداد (تراوگا) دارد، با نظر داشت این مطلب که خود از کودکی بجهان هنر بخصوص فلم یا هنر هفتم گام زده بود، در

از آن پس دیگر کمتر کسی حاضر میشد که بدان بحر علاقه بگیرد. در با یروهمه احساس خطر و جبن از آب بحر میکرد البته قسمت زیاد آب بحر را آبها ی تشکیل میدهند که از کوه های آلپ پس از ذوب شدن سرا زیر میگرد و به بحرا سیراب میسازد. (کونراد) که در اصل حرفه نجاری دارد اینک از سالهاست که بحث سر دسته یا میبازان در کوه های آلپ بخصوص در قسمتی از کوه که «برشتیزا دن» نام میشود، میباشد، فقط در چند لحظه کوتاهی که چند گزاشنگل در آن محله رسیده و شاخه ها را تا شش از پرودت و سر ماوغیره تلفات در آنجا بودند پنجاه تن از کارگران عمده نجات آن محل، صمد مرده از اجساد کوهنوردان

يك نمايش فوق العاده

يك مرد كوچك اندام نزد مدير سرگس آمد و گفت :
- من ميخواهم يك نمايش خارق العاده به تماشاچيان شما نشان بدهم من مي توانم
از قلعه خيمه سرگس شما بپرسم و به سر خوددار روی زمین سرگس بپردازم آهيم بدون جال!
مدير سرگس سخنان او را باور نکرد و با آن هم داخل خيمه بزرگ رفتند مرد به
آهستي به قلعه خيمه سرگس بالا شد اطراف خود را نگاه کرد و آنوقت دقتاً با سر
خود را پايين انداخت . و به سر به زمین خورد. يك لانيه در جای خود ماند . آنوقت برخاست
و باچشماني از حدقه بيرون به مدير سرگس نگاه کرد .

مدير سرگس با شعله زياد فریاد زد .
فوق العاده ، راستی فوق العاده است امن برای هر نمايش شما ۳۰۰ فرانك ميدهم.
مرد جواب داد : نه خير .

پنجصد فرانك !

- نه خير .

خوب هزار فرانك .

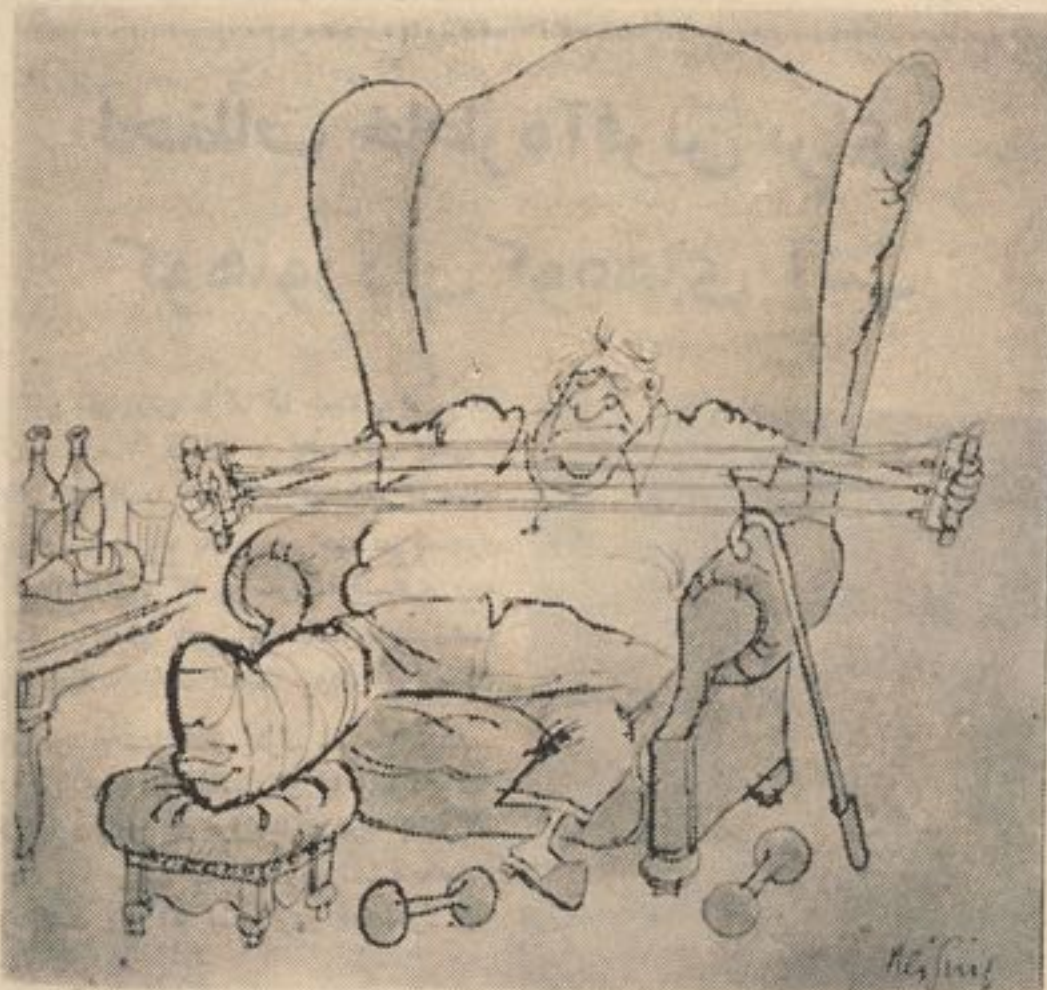
مرد آهسته گفت : نه خير ! من فكر خود را کرده ام . من ديگر از اين ارفقاع نميبرم.
مدير سرگس با خوشحالي زياد فریاد زد .

- شما چه ميگوييد؟ من به هيچ هنرمندی قانگون برای يك شب اينقدر پول نداده ام.
وايك شما نمی خواهيد ديگر نمايش بدهيد؟

من از کار شما سر در نمی آورم .

آمرود تبسمي نموده گفت :

- ميدانيد ، من نمی فهميدم که اينقدر درد می کند .



زندگی بدون ورزش برايم ...

زيبايي

دوچه كوچك كه برای خود شان عالم داشتند درباره زيبايي های مادر هايشان باهم
صحبت ميکردند ... يکی از آنها گفت :

- مادر من بسيار زيباست ... با وجود اين که مژه های چشمش را وصل ميکنند او را
بسيار زيباتر جلوه ميدهد بچه ديگری باخونسردی گفت: بلی ... اينکه چيزی
نیست ... مادر من از دست زيبايي که دارد شيها دفدنايش را بيرون آورده و روی ميز
می گذارد !!



ديوانه دلسوز

شكارچی می از راه قير می شد دید ديوانه يکی كنجشك را درجوی آب شستشوميدهد.
شكارچی گفت : رفيق اين پرده را رهاكن زیرا به شستن ضرورت ندارد . ديوانه
بالعصاب خراب گفت : پروترابه اين موضوع غرض نيست . شكارچی راه خود را پيش
گرفته رفت بعد از ساعتی كه آمد متوجه شد كه ديوانه بالای سر كنجشك نشسته زارزار
گریه ميكند . شكارچی گفت :

من نگفته بودم كه پرده را نشوین حالا چرا گريه می كنی ؟

ديوانه در حالیکه اشکهايش را با يك می کرد گفت : كنجشك بيچاره به شستن نمرديكه
به شيليدن مرد .

تيلفونی خبر گيرد

دو ديوانه بعد از تداوی طولانی نزد داکتر معالج شان آمده و گفتند :

داکتر صاحب : شما را بخدا ديگر ماجور شده ايسم . ما را رخصت بدهيد که دل ما به
کفدين آمده است .

داکتر برای اينکه آنها را ازمايش کرده باشد برای شان گفت :

برويد بخانه من ببينيد که من هستم يانی ؟

یکی از ديوانگان فوراً خودش افتاد تابه خانه داکتر پرود و ببيند که داکتر آنجا هست!
ديوانه ديگر خنديد و گفت بيچاره هنوز خوب نشده بعرض اينکه تيلفونی احوال
بگيرد خودش ميود .



من از دست ناز و کوسه تو به اين حالت درآمده ام!

نزدیک بین



بدون شرح

روزی «دین مارتین» هنرپیشه معروف در
هالیوود نزد دکتر چشم رفت ... دکتر چشم
که مردی با ذوقی بود چیزی را در برابر چشم
«دین مارتین» گرفت و گفت :
- چه می بینید ؟
«دین مارتین» جواب داد :
- آقای دکتر، عدد پانزده !
دکتر خنده ای کرد و گفت :
مناسفانه شما بسیار نزدیک بین هستید...
زیرا آنچه من بشما نشان دادم ام عکس است
از «مورل وهاردی» که در کنار هم ایستاده
اند !!



پدرجان : این پارچه امتحان و این هم معلم خانگی ام

اشعار از «گوتته»

در آپارتمان مجاور منزل سکسکوت یکی از استادان معروف بود و چون تنها بود، خودش
غذا را شخصا تهیه میکرد ... اما هر وقت که میخواست غذایی ببرد، یکی از اشعار
معروف «گوتته» را زیر لب زمزمه میکرد ...
- بالاخره روزی استاد که خودش هم از علاقمندان «گوتته» بود به آپارتمان استاد معروف
رفت و گفت :

مثل اینکه شما بسیار از «گوتته» خوشتان می آید !
استاد معروف به حیرت گفت :
نه ... چطور مگر !

- هیچ ... آخر می بینم هر روز موقع تهیه غذا یکی از اشعار او را میخوانی ...
استاد معروف لبخندی زد و گفت :

- هان ... فهمیدم ، اما استاد ، اینکار من دلیل و علاقه ام به «گوتته» نیست ... بلکه
این شعر میزان غذا پختن من است ، چون میدانم که هر وقت به بیت سوم برسم ...
تخم مرغ نیم بند شده و باید از روی آتش برداشتم و بعد از خواندن بیت چهارم و پنجم
تخم مرغ را روی میز گذاشت و بعد از بیست و ششم و هفتم به خوردن آن شروع کرد .



JOSEPH
FARRIS

پدرجان ! میگه من محمود هشتم باهاترم کار دارم .

دناروغ پوخته

یو خوان هلك به رو غتون کسی
بستری و یوه بنکلی نجلی یوه گیاهی
گل دمر یض له پاره را وور دنجلی
دباره یوی زپی بنخی دروازه وازه کړه
نجلی وشر میده او وی و یل: سلام
مور جا نی زه دناروغ خور یمه زپی
بنخی ور ته وو یل او زه یی هم
مور.



بدون شرح

ناراحتی

آقا طبق معمول شب دیرتر بمنزل رفت...
خانم که بصدای در بیدار شده بود شروع
بداد و فریاد کرد ... آقا با لبخند پیش رفته
و زنش را بوسید و گفت :

- ببین عزیزم ... من میخواهم حقیقت را
بگویم ... از اداره که بیرون آمدم زن
زیبایی را دیدم بی اختیار بدنبال من به راه افتادم
او مرا بمنزل خود برد و تا حالا آنجا بودم !
خانم باناراحتی حرف او را قطع کرد و گفت :
- خوب ... پس است ... دیگر لازم نیست
دروغ بگوئی ...

من میدانم که تو با دوستان رفته بودی
قمار بازی !

طفل امرور...

در کشور های سرمایه داری اصل تا بر این
 غالباً در سنین کودکی آغاز می یابد .
 اکنون میلیون ها طفل در آسیا - آفریقا
 و آمریکای لاتین از بیماری ، گرسنگی و انواع
 محرومیت رنج می برند که این همه میراث
 های شیوم کلو نیالیزم و نیوکولونیالیزم شمرده
 میشود ، چنانچه در آفریقا از هر چهار صد
 نفر فقط یکی آن تعلیمات ثانوی را به پایان
 رسانیده و صرف یک فن از هر پنج هزار نفر
 قادر است در پوهنتون یا مراکز تعلیمی دیگر
 ثبت نام کنند و این بیداد گری ها و آشفته
 حالی اطفال خلق های مختلف جهان را که در
 نظام های طبقاتی و استعماری زیست می نمایند
 به زنجیر اسارت و بردگی ویرانگاه مرگباری
 کشانیده و سالانه میلیون ها طفل از فقر ،
 گرسنگی و همین طوره ها و صدها بلیات
 ناشی از تطبیق پلانهای منحوس و غیر انسانی
 استعمار و امپریالیزم وارتجاع به محرومیت
 جان میدهند .
 در کشور عزیز ما تا قبل از انقلاب بر -
 گشت ناپذیر نور وضع اطفال به همین منوال
 بود ، بیماری ، گرسنگی ، بی سوادی اطفال
 زحمت کشان را رنج جان مو ز میسداد ،
 خوشبختانه با پیروزی انقلاب نور و پیاده -
 شدن اهداف مقدس انقلاب شکو همند کشور
 تغییرات بنیادی در تمام سکنه های حیاتی
 پدید آمد و در ضمن در قسمت رسیدگی به
 احوال اطفال و مادران توجه و التفاتی بسوز
 گشت ، البته از بین بردن ایشمه مفاسد و فحایح
 و محرومیت ها و عقب افتادگی ها که در رژیم
 های فرتوت آل یحیی یما میراث مانده به
 چنین سرعت و وقت کم ممکن و میسر نیست
 و سالها کار دارد تا تمام تا رسایی ها از تار
 بود وجود اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی
 و غیره خلق قهرمان وطن محبوب را متاثر
 کرده است رفع گردد ولی تغییرات کمی و
 کیفی که در همین مدت کم عصر انقلاب در
 حیات خلقی زحمت کش ما پدید آمده در حوز
 یادآوری است واقعات و تحولات عظیم و گریزنا
 های که در حیات اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی
 و غیره مردم زحمت کش ما پدید آمده است
 در سال ریخ پنجاه و سه ساله کشور
 ماسابقه و نظیر ندارد روی این عقیده و واقعیتی
 که به مرور چشم مشاهده می نمایم به صراحت
 پیشبینی کرده می توانیم که در مدت بسیار
 معدود و به سرعت هر چه تمام تر در
 ساختمان جامعه بدون استثمار توفیق می
 رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان
 پیش آهنگ طبقه کارگر کشور توفیق می
 یابیم که در آن صورت نه تنها اطفال ما از
 بهترین زندگی مرفه و در آغوش نعم مادی
 و معنوی تربیه و پرورش می یابند بلکه هر
 نوع فساد و فاسادی و آشفته حالی از صفحه
 روزگار مامحو گردیده و به فراموشی
 و آسوده حالی حیات بسر خواهیم برد .

درد چیست و چگونه...

۱- درد های تصویری : یکی از عجیب
 ترین درد های مزمن است که ممکن است
 تا من گیر انسان بشود گاهی دست پای
 کسی بوسیله دکتور اجباراً قطع می شود
 شخصی بیمار درین دست و یا پای قطع
 شده که دیگر وجود خارجی ندارد به
 شدت احساس درد میکند افرادی که در اثر قطع برخی
 از رشته های اصلی ، عصبی قسمت های از
 بدن شان بکلی فلج ولی حس شده است
 نیز ممکن است این نوع درد را در بخش
 های بی حس شده بدن خود احساس کنند .
 ۲- درد های عضله ای و مفصلی : این
 درد شامل انواع درد های کمر و پشت و
 گردن ، آرنج ، شانه ، بند دست و بند
 انگشتان می گردد و شایع ترین انواع
 درد های مزمن است .
 ۳- درد های علیتی : این درد ها معمولاً
 پس از وارد شدن یک شوک درد دار ،
 اصابت گلوله و یا سوختن ایجاد میگردد .
 مدت ادایه درد های علیتی حدود شش ماه
 تا یکسال است .
 ۴- درد های عروقی : این درد شامل
 انواع میگرن ها و سردردی ها میگردد
 علت آن متورم شدن بخشی از یک رگ
 است . البته علت تورم رگ ها در جمجمه
 هنوز مشخص نشده است ولی بعضی وقتها
 رگ ها به علت رسوبات که در آن ها
 پیدا می شود متورم می شوند که درین حالت
 نیز درد ایجاد می گردد .
 ۵- درد های سرطانی : هما نظور که
 پیدا نید غده های سرطانی در جهت های
 مختلف شروع به رشد می کنند و پیش
 میروند . و به هر عضوی که برسد به
 آنها فشار وارد می نماید تا راه خود را
 برای پیشرفت باز کنند و این فشار و حتماً
 ایجاد درد میکند پیشرفت رشته های
 سرطانی گاهی اوقات موجب ایجاد م
 اعضای که بر سر راه شان قرار دارند نیز
 می شوند که این هم به نوبه خود بسیار
 دردناک است سرطان استخوان موجب
 پاره شدن اعصاب و اطراف استخوان می
 گردد و درد های ناشی از پاره شدن
 تدریجی این اعصاب فوق العاده دردناک
 میا شد . کلنیک های امروزی که اختصاصاً
 به امر درمان درد می پر دارند کمتر دست
 به اعمال جراحی زده و سعی بر آن دارند
 تا از روش های دیگری نظیر هیپنوتیزم ،
 با یوفیدک ، خلشه روانی ، استراحت
 دادن مطلق و روش های مشابه دیگر بیمار
 را درمان کنند .
 درد ها و بیماری ها در سال ۲۰۰۰ :
 اخیراً به کمک تکنالوژی پیشرفته دستگاهی
 به بازار آمده که به غرض بستن در پیچه

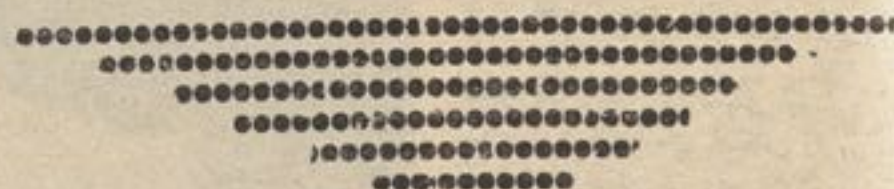
جنگ و زندگی

ها بشوند و بیماری کشنده آنرا را در
 همان مرحله اولیه از پادر آوردند . تا آن
 سال ها کلیه بیماری های غنوی خوا
 میکروبی یا ویروسی با واکسین ایمنی
 تجویز انویه سر کو ب خوا هند شمس
 و دوا هائی بکار خوا هند رفت که مصنوعی
 و بیرو س ها و با کتری ها را در برابر
 از خوا مل دوا نی از بین ببرد .
 حد متوسط عمر در آستانه هزاره سوم
 میلادی تا بالای ۸۰ سالگی افزایش خواهد
 یافت چونکه بیا لوژیست ها دست کاری
 در سلول ها و ژن ها را آغاز کرده اند . آن
 ها تصمیم دارند کاری کنند که بعضی
 از صفات سلولی حذف شود و سلول ها
 عاری از صفات مزبور به تقسیمات سلولی
 هم چنان ادامه دهند . دکتوران برای
 طولانی تر کردن عمر از روش اعضا
 معنوی نیز استفاده خوا هند کرد و مو فقی
 خوا هند شد کلیه اعضا ی فر سوده بدن
 به استثنای مغز و نخاع را با اعضا ی طبیعی
 و یا مصنوعی تعویض نمایند تا نشتمند
 امر یکسانی وارو باقی هم اکنون فعالیت برای
 ساختن قلب ، کبد ، کلیه ، انواع استخوان
 ها مفصل ها و حتی رحم مصنوعی را شروع
 کرده اند . تا سال ۲۰۰۰ دفاع طبیعی بدن
 نیز سر کو ب خوا هد شد و بدن تا چار
 خوا هد شد عضو بیگانه خوا ه مصنوعی
 یا طبیعی را بپذیرد . بدین ترتیب اعضا ی
 سالم هر انسانی را میتوان بدون مشک
 (منع ویس زدگی) به بدن انسان دیگری
 زد .
 اشعه لایزر در آینده همان نقشی را بازی
 خواهد کرد که امروزه جاقوی جرا ح
 بازی می کند . به عنوان مثال با اشعه لایز
 میتوان تو مور سینه - قومور زبان ، وغذ
 های رشد کرده روی پا را ریشه کن ساخت
 و یا بند رجا آنها را محو نمود .
 در سوختگی های شدید نیز به کمک
 لایزر میتوان از خونریزی و تقسیم خون
 جلوگیری کرد .
 - پایان -

ویک مرتبه هم فیل دیوانه را دیدم و فیل
 دیوانه در جنگل یک بلای عظیم و ویران کننده ای
 میباشد این فیل دیوانه به قریه دور افتاده عده ای
 از افراد قبیله کوتوله ها حمله آورد و خانه
 های آنها را ویران نمود و چند نفری را هم
 قتل رسانید ، هشت نفر از مردان شجاع
 کوتوله ها آن فیل را تعقیب و دنبال کردند
 و پس از سه روز فیل دیوانه را یافتند و
 مشاهده نمودند که آن هشت نفر بدن
 اندک تر س و وحشت فیل دیوانه را محاصره
 نموده و با حربه خود آنرا از پای آورده
 اند .

راستی سر زمین کوتوله ها ماسای پشته
 آفریقا بشمار میرود . انواع حیوانا ت در آنجا
 و هزاران الاغ وحشی در آن یافت میشوند
 و در شب جز غرش شیرو نعره درند گمان
 صدایی شنیده نمی شود .
 و هم بعضی از جهانگردان به سرزمین
 کوتوله ها و ماسای نام « سر زمین شیران »
 را که با آن مسمی است گذارده اند و من
 در اینجا اضافه میکنم که افراد قبیله کوتوله
 ها و ماسای را با بد « ملت شیران » نام
 گذارد !!!

پوهنتون پاتریس لومبیا



گردید. درین پوهنتون عده زیادی از فارغان دوره متوسط کشور های در حال رشد مصروف کسب تحصیل می باشند. این پوهنتون همچنان مجهز با باشگاه و لیلیه های مجهز و مدرن برای زندگی محصلان است. این پوهنتون در طول عمر دو دهه خود اکنون به بزرگترین مرکز علمی و آموزشی مبدل گردیده است. که در آن بیش از شش هزار و هشتصد محصل در رشته های گوناگون از یکصد و پنج کشور مختلف جهان تحصیل می کنند. پوهنتون پاتریس لومبیا دارای هفت رشته عمده می باشد. در سال اول تحصیلی شاگردان برای انتخاب رشته های اختصاصی تحت تربیه گرفته می شود از رشته های عمده پوهنتون فوق می توان علوم اجتماعی، ادبیات، طب، اقتصاد و حقوق را نام برد.

فارغ التحصیلان این پوهنتون در رشته های خود متخصصین و زویده ای اند که در کشور های در حال انکشاف نیاز حیاتی علمی و اقتصادی جوامع فوق را برآورد می تواند. و هر کدام آنها با روحیه انسان دوستی و همنانیزم ضدیت و دشمنی با هر نوع ستم و استبداد مجهز می باشد بهترین دانشمندان رشته های گوناگون علمی مراسم اتحاد شوروی همواره به این پوهنتون دعوت می شوند. و محصلان رادر طی کنفرانس ها از دانستنی های خود مستفید می گرداند.

چنانچه ماه نومبر سال گذشته افاتولی - الکساندروف رئیس اکادمی علوم اتحاد شوروی

در بین سال های (۱۹۵۰) و (۱۹۶۰) جنبش ملی و آزادی خواهی خلق های جهان بسط و گسترش می سابقه ای یافت سرعت فزاینده کشور های آزاد و مستقل یکی می دیگری در صحنه جهانی ظهور نمودند. و به یکسر سیستم کهنه استعماری بین المللی ضربات محکم و کوبنده ای وارد آمد. کشور های نوآزاد شده باوصف مشکلات و موانع فراوانی که استعمار و استبداد آنها بمیراث مانده بود به خاطر تحکیم استقلال ملی و رفع عقب ماندگی تلاش وسیع و بیگیری را آغاز نمودند.

برای انکشاف اقتصادی کلتوری و تکنیکی این کشور ها نیاز های مبرمی به تربیه پرسونل فنی داشتن کادر های علمی احساس نمودند.

اتحاد شوروی مطابق پالیسی صلحجویانه و تعقیب وظایف انترناسیونالیتی و کمک های خود به کشور های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین برای تربیه متخصصین، دانشمندان و پرسونل مجرب فنی در سال (۱۹۶۰) پوهنتون را برای این مقصد در شهر مسکو افتتاح نمود.

این پوهنتون تحت نظر شورای مرکزی اتحادیه های کارگری اتحاد شوروی کمیته همبستگی و تبادل با خلق های آسیا و آفریقا و اجتماعات دوستی اتحاد شوروی قرار دارد.

در سال (۱۹۶۱) این پوهنتون بنام پاتریس لومبیا یکی از رهبران برجسته و کبیر جنبش های آزادی بخش در قاره پهناور آفریقا مسمی

کتابخانه پوهنتون همواره اطلاعات و کشفیات جدید و همچنان را پور ها و نشریه های علمی را به متخصصین جوان و برجسته می فرستد. اجتماعات فارغ التحصیلان پوهنتون پاتریس لومبیا در اکثر از کشور های روبه انکشاف تاسیس گردیده است.

اداره پوهنتون همچنان علاقمندی زیاد دارد تا فارغ التحصیلان را بعد از دوره فراغت دوباره در کورس های قصیر المدت شامل سازند تا بدینتر تیب سطح دانش و اندوخته های علمی آنها بلند برود. چنانچه بعد از ماه اپریل سال (۱۹۷۷) کورس های دوماهه برای آنمده از فارغ التحصیلانی که برای مدت سه سال در کشور های خود کار عملی نموده باشد در رشته های طب، جیولوژی و اقتصاد تاسیس نمود و توسعه چنین کورس هادر بسیاری از رشته های علمی مورد نظر گرفته شده است.

فارغ التحصیلان با استادان و پروفیسران پوهنتون تماس های مکتوباتی دارند و از موفقیت تحقیقات و تلاش های خود به آنها راپور های فرستند.

مهمترین از فارغ التحصیلان پوهنتون پاتریس لومبیا جورج لوپس ماریا الیا زموزا و جورج کورایس از کشور کوستاریکا که از رشته انجینیری این پوهنتون به تربیه در سالهای (۱۹۶۸)، (۱۹۷۰) و (۱۹۷۲) فارغ گردیده بود. طی نامه این چنین خاطر نشان ساخته بودند که ما همیشه با عشق آتشیینی از رفقا و استادان محترم شوروی یاد می کنیم تعلیمی که مادرین پوهنتون آموختیم در زندگی و کار روزمره ما ارزش حیاتی دارد.

ما از کشور کبیر شوروی و برادران شوروی خود یاد کار های خاطره آفرین زیادی داریم ما با عشق آتشیینی علاقمند بازدید از مسکو پوهنتون لومبیا، میدان سرخ و برج های کرملین می باشیم. پوهنتون پاتریس لومبیا بزرگترین کانون علمی و دوستی مشترک خلق های شوروی و ملیت های آزاد و مستقل آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بشمار می رود. دولت اتحاد شوروی همواره تلاش دارد. تا پروگرام تحقیقاتی علمی و تکنیکی این پوهنتون را گسترش دهد. و سعی می گردد تا زمینه های بهتری احیا گردد تا جوانان کشور های روبه

انکشاف از علم و تکنیک معاصر آگاهی یابند و در تحکیم استقلال اقتصادی و رشد همه جانبه نقش ارزنده و مؤثر ایفا نمایند.

در کنفرانس های علمی این پوهنتون شرکت نمود.

کادر تدریسی پوهنتون پاتریس لومبیا مشتمل بر یکصد و سی و چهار تن پروفیسران دکوران علوم ششصد و بیست و سه تن دارندگان جایزه ماستری نمایش اند در بین آنها احمد اشکاندروف عضو دائمی اکادمی علوم اتحاد شوروی نیز شامل است.

این پوهنتون به تعداد یکصد و شصت لایبراتور مجهز دارد که درین لایبراتور ها تحقیقات بزرگ علمی صورت می گیرد. کتابخانه این پوهنتون بیش از یک میلیون جلد کتاب دارد.

اعضای کادر تدریسی پوهنتون لومبیا به تعداد سه صد و شصت مونوگراف و صد و نود مجموع کار های علمی و یازده هزار مقاله ارزشمند علمی را نوشته اند که اغلب این کارها در نمایشات اجراءات اقتصادی اتحاد شوروی گذاشته شده اند اکثریت استادان این پوهنتون جوایز علمی لومونوسوف و جوایز دیگر علمی بشمول شصت مدال را تصاحب شده اند.

فارغ التحصیلان پوهنتون دوستی خلق در کشور های مربوط ایشان پست های اداره کننده و عالی خصوصا در رشته های اقتصادی تکنالوژی و زراعت دارند بطور مثال کارلوس مالدانادو که درجه ماستری کیمیا را دارد به حیث رئیس یکی از پروژه های انستیتوت پترولیم مکسیکو می باشد.

دیوندر رانات دارنده درجه ماستری علوم تکنیکی بحیث معاون مرکز تحقیقاتی امور معدنی دان آباد هند وظیفه اجرا می دارد. همچنان سیاست مداران برجسته نیز ازین پوهنتون فارغ گردیده اند که از جمله می توان از سبلاامینی که کمیسونیر دولتی گینی بسیا و احمد النقاشی وزیر فعلی اطلاعات و توریسم جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی را نامبرد.

از پوهنتون پاتریس لومبیا تا بحال هشت هزار و پنجاه و پنج متخصص و شصت و هشتاد و ماستر علوم که اکنون در بیش از یکصد و ده کشور مختلف جهان به کار های علمی و تحقیقاتی مشغول اند فارغ گردیده است اداره پوهنتون با متخصصین و دانشمندان که فارغ می گردند

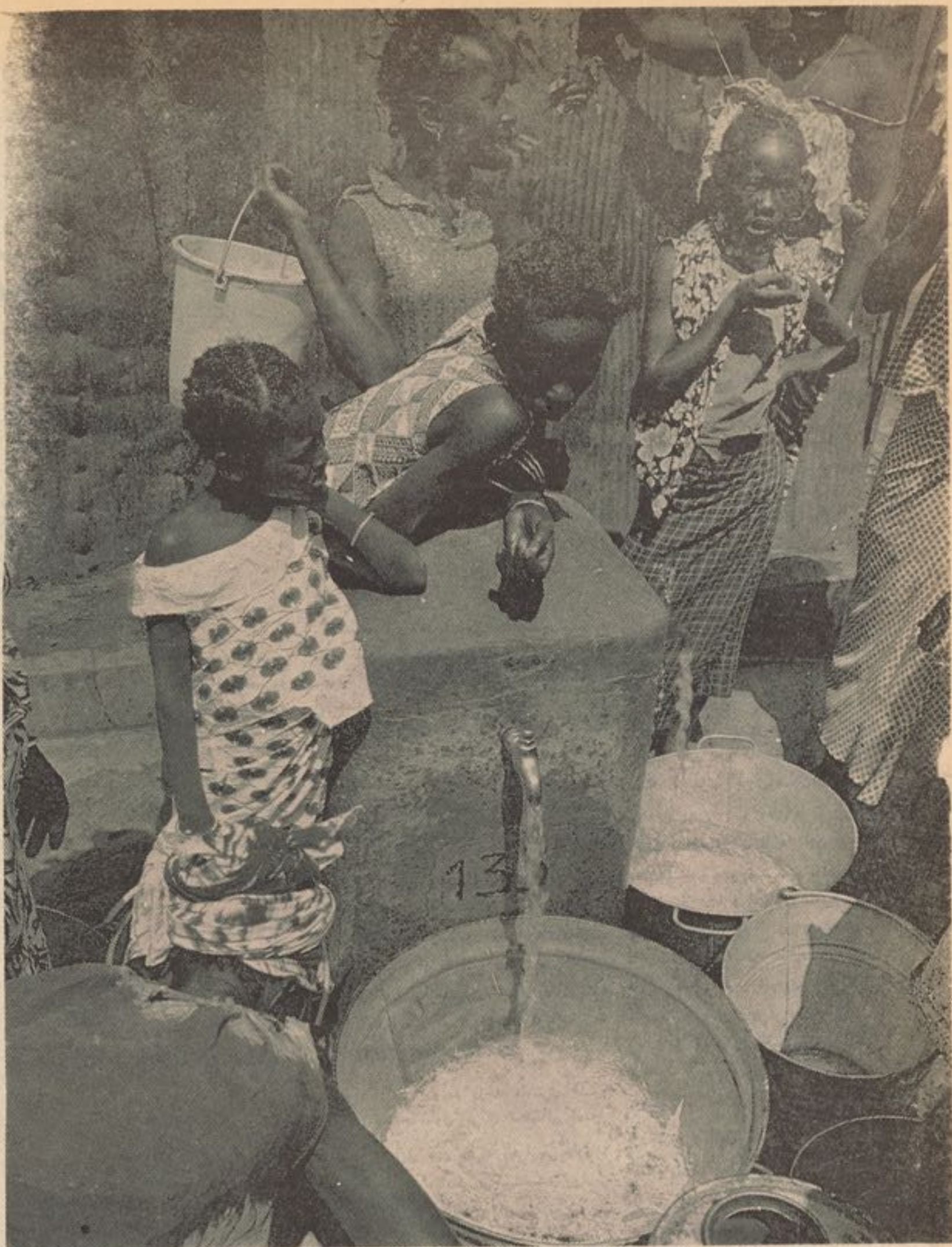
همواره تماس ها برقرار می کنند به سوالات و خواسته های آنها جواب میدهد و برای این منظور کمیته یا صلاحیتی رادر چوکات اداره پوهنتون مذکور تاسیس نموده است

پوره چهار سال از مفكوره (صحت برای همه تا سال ۲۰۰۰) كه توسط يك تعداد كمیته های منطقه ای سازمان صحتی جهان پیشنهاد شد میگذرد از آن زمان به بعد این مفكوره نظر باهیت خاصی كه در حیات جوامع و انكشاف اقتصادی آن ها دارد در سراسر جهان توجه جهانیان را بخود جلب كرد . و در عین حال سوالاتی را در مورد اینكه (صحت) را چگونه باید تعریف كرد و مفكوره (صحت برای همه) چه معنی دارد و هم اینكه بارسیدن باین هدف آیا دیگر اطفال با امراضی ارثی تولد نخواهند شد بار آورد .

هنگامیكه سی زمین اسامیله مو مسه صحتی جهان در سال ۱۹۷۷ فیصله نمود تا مفكوره صحت برای همه را بحیث هدف عمده حكومت و دهه های بعدی سازمان صحتی جهان برگزیده اسامیله مذکور در زمینه بیک سطح خدمات صحتی اشاره كرد كه بمردم اجازه دهد تا از لحاظ اجتماعی و اقتصادی يك زندگی شمر و تولیدی داشته باشند . البته قیل به همچو يك حیات امر سهلی نیست و ایجاب مسامی و همكاری های همگانی را می نماید . كمسانیكه زندگی بر رنج داشته و در سطح پایینی از لحاظ تسهیلات طبی قرار دارند و هم آنانیكه زندگی نسبتا آرامی داشته و در صدر ارتقای بیشتر سطح زندگی شان میباشند هر دو باید در زمینه كه در آن يك هدف بزرگ عالی و بشری نهفته است صرف مسامی نمایند . هرگاه از مفكوره صحت برای همه چنان ترمیم های نظیر ترمیم های طبی مراد باشند كه توسط دكتوران و نرس ها در مورد افراد به عمل می آید ، این يك امر ریالستیک نخواهد بود و نه هم این شعار چنین معنی دارد كه در آینده هیچكس مریضی و ناتوان نباشد . شعار صحت برای همه در واقع تطبیق ارثی است كه از طریق آن میتوان صحت را از لحاظ نقش آن در رشد جسمی و معنوی افراد در يك چوكات وسیع تر مطالعه كرد و به آن اهمیت اساسی قایل شد .

این روش را از طریق انكشاف اجتماعی و اقتصادی بهبود بخشید تا آنكه عموم افراد قادر باشند تا از نظر اقتصادی و اجتماعی يك زندگی مرفه ، آبرومند و رضایت بخشی داشته باشند .

كفا شعار صحت برای همه معنی آنرا دارد كه مردم برای جلوگیری از امراض و معالجه مریضی های اجتناب ناپذیر روش های بهتری نسبت بروش های كه اكنون بكار میبرند مورد استفاده قرار دهند ، و راه های بهتر را در مورد رشد طبیعی و مردن در شرایط بهتر را جستجو كنند . قریب يك هزار میلیون انسانی كه اكنون اكثرا در نواحی روستایی و مناطق كشیف در شهر های مختلف زندگی دارند یقینا فاقد حیات رضائیت بخش میباشند . چه آنها در يك حالت فقر اجتماعی و اقتصادی بسر میبرند كه این صدمه بزرگ بر رشد ذهنی و جسمی آنها وارد میکند . این حالت بذات خود يك ترکیب ناخوشایند از بیكاری و فقدان تسهیلات لازمه طبی بانها است . كفا موجودیت فقر اقتصادی ، قلت اجناس استهلاکی ، سطح پایین تعلیم و تربیه ، خانه های غیر صحتی سوقفذه ، تماس با امراض ، بی عاطفگی اجتماعی و بالاخره فقدان اراده و ابتكار برای ایجاد تغییرات بمنظور نیل بیک



خدمات صحتی در سال ۲۰۰۰

ترجمه : رسول یوسفزی

تحقق شعار صحت برای همه تا سال

۲۰۰۰ عیسوی



پلان گذاری فامیلی در تحقق غایه صحت برای همه خیلی موثر است در اینجا یکتن از کارکنان پلان گذاری فامیلی بیک خانواده مشوره میدهد.



صحت از خانه و محیط آغاز می شود نخست باید خانه و محیط زیست را پاک ساخت.



الرات سو تغذیه بر اطفال

چه مردم با پی بردن باین مساله دريك موفق بهتری قرار خواهند داشت تا از عوامل که برای رشد امور صحتی مساعد باشند بهره - برداری نموده و عليه عواملی که برای تشویش محیط صحتی مضر است مبارزه نمایند.

صحت و آگاهی اجتماعی :

از آنجاییکه موجودیت افراد سالم و مستحکم در انکشاف و پیشرفت يك جامعه و دفاع از دست آورد های انقلابی افراد آن جوامع خیلی موثر است بناء باید صحت و آگاهی اجتماعی طور موازی که یکی منجر به تقویه دیگری شود حرکت کند. این عجله را میتوان بحیث اشتغال و همکاری افراد يك محل در امور صحتی خواند. همچو اشتغالات محلی و جوامعی از لحاظ بهبود و مراقبت های صحتی میتواند يك نفوذ وسیع تر نسبت به سایر سازمان محلی مراقبت های صحتی داشته باشد. کذا این امر میتواند بحیث وسیله موثری در تعهد رهبران محل در طرح و تحقق ریفورم های لازمه صحتی تلقی گردد که البته این امر باالتوبه تعهد سیاسی حکومت را برای معرفی و نگهداشت این ریفورم هاتقویق می نماید. زیرا در تحلیل نهایی جمیع حکومت مسوولیت های پس بزرگی در امر

صحت و انکشاف اقتصادی و اجتماعی جوامع شان و بلند بردن سطح دانش و آگاهی اجتماعی در معامله با مسائل مربوط به صحت افراد است که در زمینه نه تنها متوجه بهبود صحتی طبقه پیشاهنگ در شهر های عمده گردند بلکه باید در صدد شوند تا تسهیلات طبی طسور مساویانه و عادلانه توزیع و گسترش یابد. در انجام چنین کاری باید برای کسانی که فاقد امتیاز اجتماعی اند تقدم قایل شد. گر چه این امر در وهله اول معنی گسترش عادلانه تسهیلات طبی را در داخل کشور ها

دارد اما از لحاظ بین المللی نیز چنین معنی را ارائه میکند که تکنالوژی طبی و دانش جدید در انحصار چند کشور محدود و گروپ ممتاز نباشد بلکه جامعه ملل طور مساویانه از آن مستفید گردند. کشور های پیشرفته و مرفه تر در زمینه مسوولیت دو چندان دارند.

سایر عواملی که در صحت موثرند :

از آنجاییکه علاوه بر محیط پاک و سالم دانش عامیانه، سواد و آگاهی اجتماعی و تطبیق اهداف و پروگرام های صحتی لازمی است بناء باید در زمینه باین عوامل متوجه بود. بدون شك بالا بردن سطح سواد افراد، تهیه آب آشامیدنی صحتی، مراقبت های صحتی، غذای مکفی خانه، حفاظت افراد از آفتاب - سوزان، باران و باد و مصوون گردانیدن آنها از گزند حشرات و سایر آفات طبیعی مسایلی

است که حل آنها در نیل به يك سطح رضائیت بخش صحتی کمک میکند. باید یادآور شد که اشتغال و همکاری مردم در تامین این اقدامات عینی اهمیتی را دارد که اشتغال و همکاری آنها در مسکور صحتی دارا میباشد. این اشتغالات در تامین مراقبت های صحتی طفل و مادر بشمول پلان گذاری فامیلی موثر است.

بقیه در صفحه ۵۰

زندگی بهتر در زمینه موثر است. با در نظر داشت این عوامل، رفع هر يك از مشکلات مذکور میتواند طور عموم در دفع سایر موافع کمک کند. در ین شکی نیست که مفکوره صحت برای همه يك امر خیلی مهم است ولی هیچ شخصی را نمیتوان یافت که طور کامل با سطح مولدیت اجتماعی و اقتصادی اش راسی باشد. انسان ها همزمان با پیشرفت اجتماعی و اقتصادی میکوشند تا زندگی شان را بهبود بخشند. چه غریزه انسانی چنین امری را بانها حکم میکند. باید گفت که در گذشته انسانها برای نیل به اهداف ارتقای سطح مواظبت های صحتی در رابطه خود با محیط اشتباهاتی را مرتکب شدند و نتوانستند طور کامل بر محیط طبیعی غلبه کنند. معیذا آنها با مبارزات تدریجی شان به پیروزی های نیز در ساحه خدمات صحتی نایل آمدند که میتوان از جمله مساعی بشری را در ساحه معالجه امراض سرطان شش و امراض قلبی که در نتیجه ازدیاد صرف سگریت بمیان می آید و میزان تصادفات ترافیکی، مریضی های عقلی و عصبی بطوریکه قسمت زیادی برادویه مخدره چپته خواب و استراحت متکی میباشد، میزان افتخارات نام برد.

مفهوم صحت برای همه متضمن رفاه صحتی برای جمیع افراد صرف نظر از سطح موجوده انکشاف اجتماعی و اقتصادی جوامع شان است. معیذا عدالت اجتماعی ایجاب میکند که توجه بیشتری در زمینه بهبود وضع صحتی آنانای قبول شود که فاقد امتیازات در زمینه اند نابینا و مسیله این افراد قادر گردند که خود را از فقر يکه در آن گیر مانده اند نجات دهند. البته جوامع در تحقق این هدف باید عاقلانه عمل نموده و بطریقی پیش بروند که افراد را بیک گودال دیگر که عبارت از مصرف افراطی ادویه بحیث جزء جامعه مستهلك است نیاندازد.

باینوسیله صحت برای همه يك غایه عالی و متحرک است. باین معنی هنگامیکه يك سطح معینی رفاه صحتی حاصل شود، مردم برای نیل بیک سطح عالی و عالی تر تلاش خواهند کرد و به پیمانه سابق قانع نخواهند بود. چه این قانون زندگی است که باید مبارزه علیه نا ملایمت قادم مرگ ادامه یابد.

روشن نیل به صحت برای همه بیش از هر چیز دیگر متکی برین تفاهم اساسی است که صحت نخست از خانه مکتب، ما حول و فابریکه آغاز می شود و این ها در چگونگی محیط صحتی طور عموم تاثیر انکارناپذیر دارد چه همین جایهای که مردم زندگی و کار می نمایند صحت عرض اندام میکند و یا اساسات آن در هم فرو میریزد. بناء مردم باید در دانستن این پدیده که صحت در زندگی افراد چه معنی دارد صرف مساعی نمایند. و این وظیفه قشر روشنفکر و مطبوعات است تا بدیگران در تفهیم این امر کمک نمایند. همچنان باید کوشید تا مردم متقاعد گردند که فقر صحتی امری نیست که باید حتمی باشد و جوامع آنرا بحیث يك حادثه اجتناب ناپذیر تلقی کنند. در همین حال باید در ایجاد اوضاع بهتر صحتی عوامل سیاسی، اقتصادی، کلتوری، محیطی و بیولوژیکی را مدنظر گرفت،

سگرت یا صحت ...

سگرت رفع خستگی نماید اما مضر است در آینده باعث امراض مدتهاست که در آن تا اندازه ناممکن باشد.

آیا تقلید عامل اعتیاد بشمار میرود؟ درین مورد باید بگوییم که اولین عامل اعتیاد شدن به سگرت تنها و تنها تقلید است و پس بالخصوص اگر والدین یک قاصیل به استعمال سگرت عادت داشته باشند از نگاه روانی با لای دگر اعضای قاصیل تاثیر نموده خاصا نوجوانان از آنها تقلید نموده معتاد میشوند.

بنظر من بهترین سن ۱۰ ساله مبارزه با سگرت اینست که باید حتی القدر از تاسیس فابریکه های سگرت سازی جلوگیری گردد و هم وسایل مفاهمه جمعی یعنی رادیو، تلو بیژن، روز نامه ها و مجلات از نشر اعلانات تبلیغاتی فابریکه های سگرت سازی جدا شود و در صورتی که بگویند تا بر عکس برای اعلانات تبلیغاتی مضار سگرت بیفزایند.

حسین سجادی «طفره» محصل سال سوم پوهنخی انجیری در مورد شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» گفت: از نظر ما هیت این شعار پس ارزنده و آموزنده است و همچنین نجات بخش اگر در این راه واقعا مبارزه صورت گیرد به یقین این مبارزه ثمر بخش و مفید خواهد بود.

از نظر روانی ترک سگرت مشکل است یا خیر؟

به عقیده من این مساله از نظر روانی مشکل تلقین داشته، مثلا بعضا رفع خستگی، دور کردن غم و ... طبقه جوان را واداشته که به سگرت پنا ببرند اما من مخالف این نظر هستم، و تنها و تنها اعتیاد به سگرت را تقلید محض میدانم، البته در مورد معتاد شدن جوانان و قو جوانان تبلیغات که در گذشته صورت میگرفته نقش داشته است.

در مورد ترک سگرت چه عقیده و نظری داری؟

ترک سگرت در قدم اول اراده قوی و عزم منین می خواهد، اما از نظر طبی بایست عرض کنم که ترک سگرت باید بنصورت عانی تبا بد صورت بگیرد باید طور تدریجی سگرت را ترک داد و این خیلی بهتر از ترک عانی آن است.

در مورد این قول معروف اما غلط که میگویند سگرت رفع خستگی میکند چه نظری داری؟

چون اکثرا موضوع اعتیاد به سگرت جنبه تلقین داشته لذا حکم کرده نمیتوانیم که برای شخصی معتاد سگرت رفع خستگی می نماید، و شاید از نظر طب بر عکس خود اعتیاد به سگرت خستگی بار بیاورد. بهترین راه مبارزه با سگرت و دیگر

دخانیات چیست؟

بهترین شکل مبارزه با دخانیات تبلیغات وسیع و سر تا سری و متعقبات دادن سگرت است. زیرا و قتیکه در بازار شخصی معتاد سگرت نباید بالاخره مجبور میشود که آن را ترک دهد.

فضل امین توفیق محصل صنف دوم پوهنخی علوم اجتماعی.

شما بحث یک محصل در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب با شماست) چه نظر دارید؟

همانطوریکه به همگان معلوم و مبرهن است که کشور های رویه انکشاف و عقب ماندگی نتیجه بهره کشی و غارت و چپاولگری استعمار چنان غرب میا شد که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم تمام هستی مادی و معنوی این جوامع را به نحو از انجا بغارت و غنما برده و این کشور ها را حتی امروز هم بسا انحصار اقتصادی بی شرفانه تحت بهره کشی شوم خود قرار میدهند. کمپنی های انحصارگر امپریالیستی جهان سر ماینداری از راه های مختلف بغاظر بازار یابی مواد تولیدی خود بغاظر یافتن، میدان فروش و بدست آوردن مشت پول مناسب به هر نوع صلاح دست میزنند که یکی از جمله فرستادن سگرت است که بدیخانه امروز مشکل عمده را در اقتصاد کشور های رویه انکشاف ایجاد کرده و یک مقدار زیاد از پول این کشور ها در آن کمپنی سرازیر می شود کمپنی انحصار گر امپریالیستی بغاظر در گرو گرفتن انسان جوامع رویه انکشاف بیه مواد نشئه آور و به بیراهه کشاندن آنها، از طریق های مختلف و متجمله از طریق معتاد، ساختن انسان این جوامع به سگرت و چیزهای نشئه آور مثل: سگرت شراب و مواد مخدره دیگر مثل: چرس، کوکائین و غیره دست به کار شده و یکبار دیگر میخواهند تا ازین طریق به اهداف غامزندان خود که همان تسلط مستقیم بالای اقتصاد این جوامع و منکوب ساختن پایه های اقتصاد آن باشد، خویششان را برسانند و در دوران این کمپنی ها، با تبلیغات فریبانه و تگاورنگ و هروقت بوسیله بلند گویای خویش به شکل مجالانه خود خواسته اند تا مخصوصا جوانان این جوامع را به این مرض های مرگبار دچار گردانند، امروز یک مقدار زیاد از پول که باید در راه محو فقر، عتب ماندگی، بیمار پهای مزمن که اکثریت توده های مردمان ازین جوامع که به بدترین شکل به آن دست و گریبان اند و در نقاط مختلف زمین زندگی را بسر میبرند، بکار بندند بر عکس دروازه تبلیغات و گسترش استعمال سگرت بصرف رسانیده، در حالیکه جهان ما جهان تسلط انسان بر طبیعت است و ولی با تاسف در یک سلسله از جوامع که

کمپنی های انحصارگر بنابر نوع شخصی خود حتی با رقابت در زمینه در کوشش اند. شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» که بنامبت روز بین المللی صحت از طرف فدراسیون صحت جهانی تعیین و تدریس راه مبارزه میشود، بغاظر جلوگیری بیشتر از پیش از گسترش سگرت در جهان و مخصوصا در کشور های رویه انکشاف بوده که شدت مبارزه درین راه روان است.

البته باید گفت که باز هم این مطلب باید روی یک شعار باقی بماند بلکه بغاظر رهایی از امراض و نتایج بسیار مدهشی که ناشی از استعمال مخصوصا سگرت و دیگر مسود نشئه آور پدید می آید، برآمده و در قدم اول کار مبارزه افراد است که معتاد اند و در قدم بعدی وظیفه میرم آنلده کسانی که معتاد نیستند اما به اساس مسوولیت انسانی در قسمت استعمال نکردن آن بدیگران بوسیله مبارزه تبلیغاتی وسیع پرداخته که از یکطرف به اقتصاد هموعان و اقتصاد ملی کشور و از جانب دیگر باعث محو میراث بد کمپنی های استعمار گر خواهند شد.

بعضی ها میگویند که ترک سگرت مشکل است نظر شما در این باره چیست؟
- بر عکس: اگر چه شاید هم از نگاه طبی مسئله ترک سگرت مشکل باشد، اما نمیتوان از نگاه روانی ترک سگرت را مشکل تراشید این همان شبکه های تبلیغاتی بعضی ممالک غربی اند که به خدمت مستقیم و غیر مستقیم کمپنی های سر ماینداران بزرگ قرار داشته و از آن سود می برند و برای آنها کار می کنند و به تبلیغات گوناگون تشویق و ترغیب کشیدن سگرت را پیامی اندازند اگر شخصی ای که به کشیدن سگرت عادت دارد یا بهتر بگوییم اگر شخصی معتاد سگرت است و بخواهد صحت خود را بیابد باز اراده تمام و قوی میتواند از طریق گرفتن آئویه های لازم، مواد غذایی دفع ضروریات عمده ای که لازم است، بشکل بسیار ساده ازین مرض و ازین ماده هیبتناک رهایی یابد و حتما نجات پیدا می کند بقاء بصراحت میتوان گفت که این امر واقعیت نداشته و صرفا از روی بازار یابی و بغاظر بدست آوردن مشت پولی صورت گرفته است و پس:

- بدون اینکه صدمه روحی بسرای معتادین سگرت وارد شود چگونه میتوان آنرا ترک داد؟

- در اینجا باید اضافه کرد که از طریق تداوی بی دردی و گرفتن مواد غذایی درست و مقوی و در پیش گرفتن تمرینات بیش از پیش سبورتی از جمله نکاتی است که می توان از مریضی بزرگی چون معتاد بودن به سگرت، نجات پیدا کرد و دوباره صحت و جسم قوی و تندرست بدست آورد. اولتر از همه اراده قوی در حصره ترک گفتن سگرت و دیگر مواد نشئه آور بزرگترین قوه محرکه ایست که فوق العاده کمک مینماید تا بدون صدمه روحی ترک سگرت کرد.

ناجیه صالح محصل صنف چهار اقتصاد در مورد مضار سگرت چنین ابراز نظر نموده: پروبلم سگرت یکی از میراث های شوم

کمپنی های انحصاری سگرت سازی است که در تمام جهان شیوع پیدا کرده است. البته این کمپنی ها نظریه غامذات سرشاری که از تولید آن بدست می آورند داریم در تلاش اند تا هر چه بیشتر بر تعداد معتادین اضافه گردانند و از این منافع اقتصادی شان چنین ایجاب میکند از همین رو سال سال انواع مختلف سگرت را با لیل ها و قلی های رنگارنگ که بیشتر جلب توجه کند به بازار عرضه میکند تا بیشتر مردم به این بلای تمدن امروزی معتاد شوند.

خوشبختانه در کشور ما مخصوصا پس از مرحله نوین تکامل انقلاب نور تبلیغات دامنه دار و دایم از طریق رسانه های گروهی و وسایل ارتباط جمعی بر ضد سگرت و اعتیاد به آن صورت گرفته و میگیرد که خوشبختانه سازمان صحت جهان سال روان را سال مبارزه با سگرت اعلام نموده و امید فراوان میرود تا از طریق تبلیغات وسیع و گسترده دامنه آن در کشور ما پر جیده شود. اینکه سگرت ضرر های زیادی دارد جای شک نیست و هر کس میداند که کثر مریضی ها و بیماری های گوناگون ارتباط زیادی به سگرت و اعتیاد به آن دارد. و من تصور می کنم که ترک آن ارتباط مستقیم به اراده و تصمیم شخصی دارد و اینکه بعضی ها اشتباه کنند ترک آن مشکل است من چنین ندیده و را ندارم.

زرغونه عبدالرحیم زی حرفهای نوجوان را تایید نموده گفت:

وقتی که جلورود سگرت به طریق های مختلف گرفته شود هرگز جوانان ما که بیشتر شان روی تفنن معتاد میشوند به سگرت اعتیاد پیدا نمیکند. باز هم تکرار میکنم که اکثر جوانان ما که به سگرت معتاد شدن در ابتدا صرفا جنبه تفنن داشته و پس و به یقین امروز جوانان این حقیقت را ترک نموده اند که خود و صحت و در حقیقت زندگی خویش را ترک سگرت وقایه نمایند.

اسدالله رشیدی، زرغونه، برهان مستندی و عزیز محصلین پوهنتون کابل در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب با شماست) گفتند: شعار امسال که از طرف سازمان صحت جهان بغاظر مبارزه پیگیر از اعتیاد سگرت صورت گرفته، یکی از کار های پس عمده و قابل ستایش است.

اعتیاد به سگرت، یکی از ابتدای می های غرب است که در جهان شیوع یافته و روز بروز بر تعداد معتادین اضافه میگردد که متاسفانه در کشور ما نیز رواج دارد.

امروز که مجادله علیه این ابلیسی مسی صورت گرفته جوانان هم بنوبه خود در آن سهم فعالی میگیرند و در راه محو کارمل آن اشتراک مساعی می نمایند.

بهترین راه مبارزه با این ابلیسی می، تبلیغات وسیع و دامنه دار و بلند بردن قیمت سگرت میباشد.

این مبارزه باید از خانه، کوچه، مکتب و دیگر جاها صورت بگیرد. در حقیقت مجادله با آن وظیفه هر انسان است. دنیا که این بحث ادامه دارد.

آیا هنوز هم در آرزوی...



میشود تا زما نیکه نو زاد پا به عرصه وجود میگذارد روی کودک اثر میگذارد، اما این سگرت کشیدن در هنگامیکه کودک در بطن مادر به چهار ما هگی میرسد برای او خیلی مضر و خطرناک تمام میشود.

باوجود اینکه شواهد و دلایل مستند علمی که ضررها و خطرهای تنباکو را افشامیسازد متأسفانه روز بروز تعداد آنها یک سگرت میکشند در جهان زیادتر میگردد، و زنان حامله بجای آنکه متوجه صحت خود و موجود دیکه در شکم دارند شوند و از سگرت کشیدن منصرف گردند و یا اقلاً در این زمان از تعداد سگرتها یک روزانه دود مینمایند بکا هندی بیش از پیش سگرت پناهنده میشوند، و زیاد تر دود تنباکو را فرو میبرند.

از احصائیه های تازه ای که گرفته شده این نتیجه بدست آمده است که زنان نسبت به مردان زود تر در هنگام جوانی سگرت کشیدن تمایل پیدا میکنند و کمتر آنها ترک میدهند.

روی این مطلب است که احصائیه های و فیات نشان میدهد که زنان نسبت به بیست سال قبل از دهگذاشتن مصاب شدن بر سرطان شش چندین فیصد زیاد تر نسبت به مردان زود گالی را بدود میگویند، و اگر تعداد زنان سگرت کشی بر سگرت کشی در مدت بیست سال اخیر افزون گردیده اضافه تر شود مصاب شدن و مرگ و میر آنها بر سرطان شش برائیت و امراض قبلی بیشتر و زیاد تر خواهد گردید.

پس چه باید کرد؟

نخستین کار آنست که با دید انجام داد عبارت از ترک سگرت است. البته ترک حقیقی و هیشگی آن و کما لیکه قدرت انجام این عمل را ندارند باید تشویق و ترغیب شوند که کمتر سگرت بکشند و از سوم حصه هر سگرتی که دود میکنند منصرف شوند و آنرا دور بینند زیرا خطر عمده نیز در همین قسمت سوم هر سگرت است. دوم اینکه باید سگرت در بین هر کشیدن چند لحظه ای از دهان دور نگه داشت شود. گذشته از آن با بیست سگرت

بقیه صفحه ۴۹

لحظات خاطره...

اساس نظر یا طبیعت شناختن کوه های آلپ دارای چنان خاصیتی است که برای آنست که به کوه می آیند تشنگی تسوید میدارد. از یخ و برف کوهنوردان غریبه های پلاستیکی را برای برف و یخ نموده با خود انتقال میدهند بیشتر اوقات محافظین سلامتی و نجات کوهنوردان، بوسیله همین جبهه های آلپ نیوی می پائین و بالا میشوند ولی مشکل است بسا هوای متقلب و هر آن دگرگون شونده، دست و پنجه نرم کرده و خود مصلحت خدایتی برای کوهنوردان شوند. در آلپ ها یک سگرت از تشنگی لب و یخ ها و برف های آلپ بدست می

صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که لیکه تنبیکه در جریان خون آنها تسریع گردیده در چنین منجر به تزئید مقدار تیزابیت شده و اختلالی را در ضربان قلب، فشار خون و مقدار تهیه اکسیژن بازمیآورد.

۲- یکی از کشورها از تحقیقات و تجاربیکه روی دوازده زن حامله صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که ۷۹ فیصد زنان معتاد فرزندان خود را از کف داده اند و در ۱۴ فیصد زنان که در فرصت مساعد حاملگی سگرت را ترک نموده اند کودکشان تلف گردیده است.

۳- تکان دهنده ترین معلوما لیکه بدست آمده اینست اطفال لیکه در زیر تاثیر تنباکو رشد میکنند ممکن معیوبیت طولانی پیدا نمایند. این معلوما ت از قایق تحقیقات که روی ۱۷۰۰۰ طفل صورت گرفته بدست آمده است در سال ۱۹۶۵ که این اطفال هفت ساله شده بودند اوضاع و حرکات

و فعالیت های آنها تحت مطالعه و تحقیق قرار گرفت و با وجودیکه بعضی استثنائاتی در میان وجود داشت ولی بازهم معلوم گردید که اطفال هفت ساله ما در نیکه بعد از چهار ماه حاملگی شدیداً سگرت پناهنده شده و سگرت زیادی را دود کرده بودند، اوضاع و حرکات غیر نورمال و وضع نامساعدی داشتند یعنی عموماً از اطفال ما در نیکه سگرت عادت نداشتند نیمه پنج کوتاه قدر و در سویه تعلیمی چندین درجه پایین تر بودند. همچنان آنان یعنی اطفال لیکه از مادران سگرت کشی بوجود آمده بودند با اجتماع چندان طفل بق تکرده و وضع اجتماعی خوبی نداشتند و در فعالیت های مکتب قلیل تر و کند کارتر بودند از بچه ها هوش هر يك این اطفال در میان شان گردان صنف خود تقریباً بد رجه دهم قرار می گرفتند و رسم های بسیار ساده را نیز نمیتوانستند بدرستی کاپی نمایند.

یعنی بعضی از علما و دانشمندان در این باره اظهار عقیده نموده میگویند:

«تأثیر سگرت در کودکی هنوز تو لد نکرده دیدن نقش خطرناکی دارد. اما وقتی طفل تو لد میگردد و روز بروز بزرگتر و بزرگتر میشود از خطر دور میگردد زیرا تا لیر سگرت لیکه مادرش کشیده به روز زمان از بین میرود و تا پای زندگی همراه اولی مالد مشروط بر اینکه این کودک خود سگرت عادت پیدا نکند».

برخی از دانشمندان به این عقیده اند که: «سگرت کشیدن مادر هنگامیکه حامله میباشد با لای نو زاد چنان از خود اثر میگذارد که تا سالها بعد از تولد نیز او را تکلیف میدهد».

و یک عده از داکتران ابراز عقیده میدارند که:

«اگر چه اثرات بد سگرت لیکه مادر حامله میکشد. از روزیکه نطفه بسته

انرا لیکه از ناحیه کشیدن سگرت متوجه انسان میگردد، از سگرت کشیدن دست کشیده اند. این داکتران که خودشان مصروف تحقیقات و تجارب سگرت کشی بودند چون به این حقیقت ملتفت گردیدند که هر گاه از بچه سرطانی شش سر وقت مردمان سگرت کشیکه بین سی و پنج تا شصت و چهار سالگی قرار دارند زودتر و بیشتر میرسد. این داکتران برای مردم ابلاغ نمودند که اگر میخواهند بر سرطان شش گرفتار نگردند باید از سگرت کشیدن خودداری نمایند. همچنان وقتی این داکتران دست از دود کردن سگرت برداشتند به این نتیجه رسیدند که در میان آنها تعداد بسیار ناچیز نسبت به سابق بر سرطان شش مصاب گردیده اند پس از این تجربه ثابت میشود که سگرت در ایجاد سرطان رول عمده دارد ورنه ترک سگرت نباید در مصاب شدن بر سرطان و تعداد و قیات آن تأثیری داشته باشد.

از تحقیقات و تجاربیکه در نه کشور جهان صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که سگرت کشیدن روی جسم اطفالیکه در بطن مادر قرار دارند و هنوز تولد نکرده اند. علایم و آثار خیلی زشت و نا زیبا میگذارد، دانشمندان این نه کشور همه یک نتیجه روشن و آفا پی رسیده اند، مبنی بر اینکه چه چیزی از دود سگرت طفل را در رحم مادرش بمشکلات گرفتار میسازد که در آینده وی را بخطرناک گولی موابه میگرداند.

جواب این سوال را چنین میدهند که سگرت کشیدن مادر مانع جریان خون برای طفل در رحم مادرش میشود و بدین صورت غذا طفل را کمتر میسازد. گذشته از آن شاید کارین مولوکاساید موجود در خون مادر طفل، در دوران خون کودک داخل گردد، و تکلیفی را برای وی بار آورد. بر علاوه اینها تأثیر بارز و روشن دیگری که از راه کشیدن سگرت بوجود طفل وارد میگردد همانا لیکه کشیدن است در تشویش کودک رخ میدهد.

مطالعات مذکور این موضوع را نیز روشن نموده که مادر معتاد سگرت در ایام حامله گمی خویش میلان زیادی به سقط جنین دارد. و با طفلی بار می آورد که بزودی بعد از تولد شلن میمیرد. و هر اندازه که مادر زیاد سگرت بکشد. به همان اندازه ضرر و خطر لیکه به کودک میرسد اضافه تر و زیادتر میباشد. این موضوع را نیز باید اظهار داشت که طفلیکه از يك مادر سگرت کشی بدنیاست، نسبت به طفلیکه که از يك مادر غیر معتاد تو لد میگردد، نیمه پو لد وزن کمتر میباشد.

خلاصه را بپورهاییکه از با نوده تحقیق و تجربه روی سگرت و ضررات آن بعمل آمده است قرا و ذیل میباشد. اساز تجاربیکه روی معتاد های حامله

های نیم سوخته هرگز نو با ره آتش زده نشود و از قسمت آخر آن ها با یسد استفاده کرد زیرا به تجربه ثابت گردیده که این قسمت سگرت خطرناکترین قسمت آن میباشد.

تا کنون کدام انویه مناسبی که انسان بتواند با صرف نمون آن خویش را از شر سگرت کشیدن نجات بدهد کشف نگردیده اند هر سگرت کشی خصوصاً آن زنها لیکه به کشیدن سگرت عادت کرده اند باید با یسد آوردن ضررها و خطراتیکه سگرت دارد عزم راسخ نمایند که سگرت ترک مینمایند و سگرت را که دشمن صحت و بلای زندگیشان است ترک بدهند.

آید، بهترین مثال ها یافت میشود. در حصص مختلف کوه دستگاه های مخابراتی دیده میشود که در حین وقوع خطر، هنگامیکه سرما و خنک و برف کوچ خطر را متوجه کوهنورد میسازد، اطلاعاتی در مورد نوبی برای محافظین سلامتی آلپ گذاشته میشود. فعلاً تعداد کارمندان کوه های آلپ به (۵۰) نفر میرسد. تعداد تلفات کارمندان در دو سال اخیر به بالاتر از ۶۴ نفر رسیده است پس برای کوهنوردان بالا شدن بر کوه های آلپ خاطره آفرین است چه از یکطرف به آرزویش که بر آمدن بر قلل کوه است نا یل میشود و از طرفی خاطرات سرما، برف کوچها و سگرت را که دشمن صحت و بلای زندگیشان است ترک بدهند.

تحقق شعار صحت...

بروگرام های صحت باید مساله مصون گردانیدن افراد در برابر امراض عمده ساری مد نظر داشته و سایر اقدامات لازمه را برای جلوگیری و کنترل امراض مهم محلی اتخاذ نماید. در عین حال باید با معالجه امراض عمومی و جراحات در اعاده حالات روانی و جسمی افراد کمک کرد.

لبل به غایه صحت برای همه چه مصارفی را در بر خواهد داشت؟

تحقق غایه صحت برای همه تا سال ۲۰۰۰ عیسوی بدون شك مصارف هنگفتی را از لحاظ منابع پولی و بشری در بر خواهد گرفت و در وهله اول این يك تصویر پر مصرفی را در زمینه ارائه خواهد کرد. معینا مطالعات اخیر نشان میدهد که بهبودهای قابل ملاحظه در صحت مردم میتواند با مصارف از صفر اعشاریه پنج فیصد گرفته تا دو فیصد در سال بادر نظر داشت تولید ملی خالص فی نفر حاصل شود. این با هر معیار يك مصرفی معقولی بوده فریب یکسدم آنچه است که در مورد خدمات صحتی طور عمو می کشورها با مصرف میرسد. بنام ساله مصرف نباید حکومت را در مساعی شان در زمینه مانع گردد. حکومت که شور های مختلف باید تمهیداتی را در مورد تحقق مفکوره صحت برای همه تا سال (۲۰۰۰) اتخاذ کنند يك نکته قابل تذکر این است که در پسا کشور های متعدد تسهیلات طبی به موسسات مرکزی طبی تخصیص داده می شود که این موسسات مرا قبت های

صحتی مدرن و پر مصرف را در مورد یکمده ممتاز و معدود رسانده و به کسانیکه بیشتر باین خدمات احتیاج دارند نسبی رساند. تعلیم و تربیه کارگران صحتی نیز درین کشور ها طور لازم به نیاز مسندی های اجتماعی اکثریت جواب نمی گویند با در نظر داشت این امر کشور ها باید ریفرم های صحتی شامل اتخاذ تدابیر مکنی برای مقابله با سگرت کشیدن طور افراطی، خوردن افراطی، نوشیدن افراطی، رانندگی افراطی استعمال سوء و افراطی ادویه، آلودگی افراطی محیط باشند.

در کشور های سوسیالیستی و کشور های دارای رژیم های مترقی مو شوع تهیه خدمات طبی اساسی مثل تعلیم و تربیه مجانی و برای هر کس مهیا است. به اساس فیصله کنفرانس بین المللی ۱۹۷۸ التا قای اتحاد شوروی جمیع کشور ها مکلفیت دارند تا در تهیه يك سطح یعنی خدمات طبی اساسی برای افراد شان صرف مساعی نمایند. اطفال امروز و کسانیکه هنوز تولد نشده اند ولی ثلث نفوسی را در سال ۲۰۰۰ تشکیل خواهند داد هرگز شمول موجود را در صورتیکه ماسنالت عظیم و تاریخی خویش را در زمینه ایجاد يك محیط صحتی و مطمئنی برای تسلی فعلی و آینده انجام ندهیم نخواهند بخشید. با صرف مساعی ملی و بین المللی فیصل یک جامعه مرفه و حاوی پیمانه قناعت بخش خدمات طبی در بیست سال آتیستند. امر ممکن خواهد بود.

نقش خلاق زحمتکشانش...

امپریالیسم جهانی با مسلح ساختن يك سلسله از کشور ها مسلح جهانی را مورد تهدید قرار میدهد. همین اکنون امپریالیسم امریکا از قیام با کسان را مسلح ساخته، کشتی های طیاره بردار امریکا در نقاط مختلف جهان که مجهز با بمب های اتمی و انواع سلاحهای جنگی تهاجمی است، ما نور های فضا می ایالات متحده و سایر درونشان جهان را دربرنگاه نیستی و نابودی میکشاند با تبلیغات زهر آگین و آگنده از دروغ و تزویر افغان عامه را مفتوح میسازد از قاره امریکا متوجه وضع افغانستان (۱) میگردد بصیرت ماحوسله دیدن آنچه چنایاتیکه امریکا در داخل قاره امریکا وقاره های دور دست انجام میدهد، ندارد، تجاوز و تحمیل جنگ غیر عادلانه بر ویتنام، قمران و قریب سی سال جنگ و غیره برسد اراده و زمزمه خلقهای زحمتکش ویتنام، تحمیل ویرانی های بی شمار بر خلق لاوس، کمبود و در جنوب شرق آسیا به مفهوم وسیع آن، تجاوز بالای سرزمین پدري فلسطینی ها و پایمال نمودن حقوق مشروع خلق عرب فلسطین، ایجاد حکومت دست - نشاند و تحمیل رژیم های ارتجاعی بر کشور های افریقا و امریکای لاتین، به منصفه اجرا

گذشتن پلانیهای شوم تجاوز کارانه در آسیا و... همه و همه به محکومیت امپریالیسم ددمنش امریکا جنبه قانونی می بخشد. قانون و هر آنچه طبق قوانین والیه زندگی است بیرحمانه و وحشیانه لگدمال میکند اما از حکومت قانونی حقیقت الله امین (۱) داد میزند و آنرا رئیس جمهور و قانونی افغانستان میخواند، با صراحت و بیانی که رسا اعلام میداریم که ما افتخار مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع را کمایی کرده و حزب پر افتخار ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان حزب استعمار شکن است، این موضوع درین واقعیت در نشرات حزب، در قطع نامه و فیصله های حزب و بخصوص در مبارزات انقلابی باز زده ساله اش بخوبی منعکس گردیده است.

دشمنان وطن نابود میگردند!

خلق زحمتکش و قهرمان ما با زهم و بیش از پیش پیروز میشوند!

اراده و مبارزه زحمتکشان وطن اراده ایست بولادین و شکست ناپذیر!

به پیش در راه وحدت و یکپارچگی حزب، دولت و مردم!

پیروزی از آن توده های زحمتکش افغانستان است!

در محکمه فامیلی...

قاضی میگوید: این دوسیه فیصله شده است مگر موضوعی خالی از دلچسپی نخواهد بود. موضوع را میتوان بدینوسیله شاید برای خوانندگان آموزنده واقع گردیده و عبرت بگیرند تا زندگی خویش را بدسته خراب نسازند مساله، موضوع زن دوم گرفتن است که ریشه آن متاسفانه از تربیت غلط، جهل، عقده و غیره مسایل آب می خورد که میراث زمانهای گذشته می باشد و یکمرد بدون اینکه فکر کند که آینده خود و خانواده خویش را تباہ می سازد، اقدام بگرفتن زن دوم میکند.

و بدوسیه اشاره کرده و میگوید: دوسیه مربوط زنی بنام قندی گل است، قندی گل هم یکی از همین قربانی ها می باشد، این زن بعد از ازدواج در هزاره جات نزد پدر، بزندقی ادامه میدهد و شوهرش برای کار و بدست آوردن پول به کابل می آید و در هوتلی بحیث پیشخدمت شروع بکار مینماید بعد از اینکه کارش اندکی بالا می گیرد و زندگی را تاحدی سر برآه می سازد بفکر گرفتن زن دوم می افتد وزن اول را چشم به انتظار می گذارد، زن هم وقتی خبر میشود با کریه و فغان خود را به کابل می رساند تا بلکه خبر شنیدگی دروغ باشد مگر بدبختانه حقیقت داشت که شوهرش زن کرده بود، مرد زن را بزور ظلم و ستم وادار می سازد تا با زن دوم بسازد و گهران نماید. مگر کار بی فایده و نامعقول بود چون با هم بهیچوجه ساخته نتوانستند و گپ شان به جنگه لت و کوب و موی کشدن می رسد تا اینکه بالاخره شوهر زن اول را از خانه می کشد وزن هم سرکنده و با کنده در حالیکه سروروش خونین و لباسهای پاره و تنگ شده بود بمحکمه آمد و ادعا نمود که شوهرش او را از خانه بیرون نموده و گفته من ترا دیگر نفقه نمی دهم و تنگ کرده نمی توانم و علاوه بر این تهاجرهای مرارده که هرگز فراموش نخواهم کرد خیلی بد زبان هم بود. و دیگر حاضر نیستیم حتی یکروز با آنها در يك خانه باشیم. محکمه بعد از غور و رسیدگی دقیق و گرفتن دلایل معقول از جانب زن قریق شان کرد.

وظیفه مقدس...

و جدانش در عذاب بود سعی میکرد تا بادعا - هایش خو را تسکین بخشد.

چوب با سرو صدا میساخت و بغ شیشه ها انك الله آب میشد، کونك به آغوش مادرش چسبیده بود و حریصانه شیر می چو شید، زن بفکر بود که آتش بخاری را قبل از آن که خاکستر شود به اجاق بیندازد و محاسبه میکرد که اگر این چوب را روز دو تونه به بخاری بسوزاند تا چند روز دوام میکند.

هه جا غرق در سکوت بود جز صدای ترق ترق سوختن چوب که آنهم بر سنگینی

- راحله جان لطفا بگویند: قانون مدنی در مورد زن دوم گرفتن چه میگوید؟

- قرار قانون مدنی برای زن دوم گرفتن، رضایت خانم اول شرط حتمی است و هم در بعضی موارد قانون مدنی پیشبین شده و حق زن دوم گرفتن را پسر میدهد و آن در صورتی است که زنش بکدام مریضی غیر قابل علاج دچار باشد، نازا باشد و بعضی موارد استثنایی. قاضی راحله افزود: و در صورتیکه مرد رضایت زن اولی را نگیرد داستان قندی گل که شرح حال او را در بالا ذکر کردم تکرار خواهد شد.

- بحیث يك قاضی چه توصیه و نیامی برای خانمهای کشور دارید؟

- توصیه من بتمام زنان و شوهران هموطن اینست تا نظر به شرایط محیط یا هم بسازند، در مقابل ناسازگاریهای که گاه گاه پیدا میشود حوصله و بردباری از خود نشان بدهند، وضع اقتصاد همدیگر را مد نظر بگیرند، در حل مسایل خانوادگی با هم بتوافق برسند. حیث لیست که بر سر موضوعات کوچک اختلافات شدید بین شان بعدی بروز کند که جلوی آنها گرفته نتوانند و بنظر من گذشت بسیار رول مهم دارد.

در آخر سوال میکنم بعقیده خودت بیشتر زتها مقصر اند و یا مردها؟

لبخندی زده میگوید: نزد ما موضوعات مختلف می آید که اختلافات عوامل مختلف میداشته باشند، گاهی زن و زمانی هم مردها مقصر می باشند اما اگر قضاوت یککلر تلقی نشود و هم مردها قهر نشود بصورت عمو می گناه مردان زیادتر است. زیرا اختیار بیشتر بدست مرد هاست. استثنا آن خط علیحده ایست مگر در کشور ما از دیر زمان مرد همیشه بعنوان رئیس خانواده رول عمده داشته که مرد سالاری خودش يك غرور و خود خواهی در مرد تولید میکند.

خوشبختانه با آمدن تساوی حقوق زن و مرد در افغانستان امیدوارم تازان هم بتوانند مانند مردان بمفهوم اصلی از حقوق خویش دفاع نمایند و مقام اونه تنها در حل مسایل خانوادگی بسویه مرد باشد بلکه در جامعه نیز همان حقوق را دارا باشند.

سکوت می افزود صدایی بگوش نمی رسید، ناگهان بدنیال ضر به محکمی که بدروازه خورده در باز شد و هیکل سه مرد تنومند با یونیفورم درویشانی پریده رنگ شمع هویدا گشت، قربان به تندی از جایش برخاست مقابل آنها ایستاده شد اما هیچ حرفی نزد یکی از آن سه تن با صدای آرامی گفت:

- قربان تو استی؟

و چون به اتاق سردی که باوجود سوختن چوب هنوز گرم شده بود و به شمع نیم مرده و کونك ناتوان که در آغوش زن وحشت زده و گریه میکرد چشم دوخت، زود چشمش را به زمین دوخته گفت: امر باید قلمین شود. و دستبند را بدست های قربان الذاخت. پایان

ا بر در می ریخت و از غریبیل هوا کافور می بیخت
ناگاه بلبل در باغ آمد نه رنگ گل دید به
بوی سنبل شنید زبانش با هزار دستان لال
بماند به گل که جمال او بیند و نه سبزه که
در کمال او نکرد از بی برگی طاقت او طاق
شد و از بی نوازی از نوا بازماند - فرومانده
بیادش آمد که آخر نه روزی موری در زیر
این درخت خانه داشت و دانه جمع میکرد
امروز حاجت بدر او برم بسبب قرب دار .
و حق جوار چیزی طلبم بلبل گرسنه ده روزه
پیش مور پدر یوزه رفت گفت ای عزیز
سختانت نشان بختیارست و سرمایه کامکاری.
من عمر عزیز بغفلت میگذاشتم تو زیر کسی
میکردی و ذخیره می اندوختی چه شود اگر
امروز نصیبی از آن کرامت کمی . مور گفت:
تو شب و روز در قال بودی و من در حال تو
لحظه ای بطراوت گل مشغول بودی و من به
نظاره بهار مغرور، نمیدانستی که هر بهاری
را خزان و هر را می را پایانی باشد
«سعدی»

دوست عزیز محسن الله «رفیق زار» از
ولایت ننگرهار !

مقابلا ، بعد از عرض سلام، سال نورا
مبارکباد میگویم . پاسخ به قسمتی از صفحه
مسابقات و سر گرمیها را گرفتیم و آنرا
جهت ارزیابی به متصدی صفحه مزبور سپردیم
که در صورت صحیح بودن نام شما در جمع
حل کنندگان بگردد ، موفق باشید ..
دوست عزیز سید عبدالقدیم معلم مکتب
سلطان غیاث الدین !

ما هم بعد از سلام برای شما سال
خجسته می توام با موفقیت آرزو میداریم .
عکس تابلویی را که بنام «دهقان» فرستاده اید،
اگر کلیشه میداد، در صفحه دوستان به چاپ
میرسانیم . همکاری تا فرا خواهیم، مو فق
باشید .

والسلام



مدیر مسؤول : راحله راسخ خرمی
معاون : محمد زمان نیکرای
آمر چاپ : علی محمد عثمان زاده
آدرس : انصاری واپ - جوار
ریاست مطابع دولتی
تلفون مدیر مسؤول : ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسؤول :
۴۱۵۳۸
تلفون توزیع و شکایات : ۲۶۸۵۹

دولتی مطبعه

دوست عزیز مخلص احمد «رور» از شهر
جلال آباد !

سلام میگویم و سلامتی آرزو داریم
سه نامه از شما دوست مهربان به اداره
رسیده است که هر یک را بدنبال دیگری
پاسخ میدهیم :

نامه نخست ثان محتوی دوصفحه بود یکی
بنام «سرلی یاد کار موسم» که آنرا به
متصدی بخش مطالب پستو سپردیم که بعد از
ملاحظه آنرا به متصدی صفحه دوستان
حوالت دارد . و دیگری پارچه شعر انتخابی
شما بود که پر از نواقص فنی بود، لهذا از
نشرش اجتناب ورزیدیم .

نامه دوم شما که حاوی مضمون «دموکراسی»
بود به متصدی بخش مطالب پستو سپرده شد
که بعد از تدقیق و بررسی دستور نشرش را
بدهد ..

نامه سوم شما مطلب ارسالی بنام «دونکین»
بود که آنرا به متصدی صفحه دوستان
واگذار شدیم که بعد از تصحیح بعضی نواقص،
بچاپ بپردازد، موفق باشید .

دوست عزیز عبدالرشید از غزنی !
سلام علیکم، از نظر ما تفاوتی میان فلسفه
وحکمت نیست. در زبان دری فلسفه را حکمت گویند
و در قرآن عظیم الشان نیز بجای فلسفه، حکمت
بکاررفته است . توفیق شما آرزو داریم ..
دوست عزیز عبدالرحیم از کاراته پروان !

چند قطعه شعر شما رسید، قریحه و استعداد
شعر گفتن بسیار دارید که با خواندن اشعار
شاعران معاصر، پخته تر و جوشان تر میشود.
عجالتا اشعار شما با ضابطه های نشراتی موافق
نیست، از آنرو از چاپ بازماند . همکاری
مداوم شما را خواهیم، موفق باشید .

دوست عزیز میرمن ماری طیب !
مضمون ارسالی تان رسید و آنرا سپردیم
به متصدی صفحه جوانان که در یکی از شماره
های آینده به چاپ بپردازد .

دوست عزیز غلام محمد ازلیسه حبیبه !
سلام علیکم . از توجه و نظر نیک شما در
باب صفحه جواب نامه ها تشکر . از اینکه
اصرار دارید مطلب انتخابی شما در صفحه
جواب نامه ها به نشر برسد به احترام شما
قصه می آنرا نشر میکنیم و از بقیه آن
خودداری می ورزیم :

«آورده اند که در باغی، بلبل بی شاخ
درختی آشیانه داشت اتفاقا موری ضعیف در
زیر آن درخت وطن ساخته، و از پس چند روزه
مقام و مسکنی پرداخته . بلبل شب و روز
کرد گلستان در پرواز آمده و برپای نغمات
دل فریب در ساز آورده، موری به جمع نغمات
لیل و نهار مشغول گشته، و هزار داستان در
چمن و باغ به آواز خویش غره شده بلبل
با گل رمزی میگفت و یاد صبا در میان غمزی
میکرد ، چون این مور ضعیف ناز گل و نیاز
بلبل مشاهده میکرد بزبان حال میگفت از این
قیل و قال چه کشاید کار در وقت دیگر دیدید
آید چون فصل بهار برفت و موسم خزان
درآمد خار جای گل بگرفت و زاغ در مقام
بلبل نزول کرد . بادخزان در وزیدن آمد و
برگ از درختان ریزیدن گرفت رخساره
برگ زرد شد و نفس هوا سرد گشت، از کله



«حضور» را به اینگونه می نویسند «مدیر
مسؤول» و «عضو»

قسمتی از نوشته شما را خواندیم و هر چه
به پایان مضمون «ارابه خلقت» نزدیکتر
میشدیم به این باور سخت می شدیم که نکند
همین نوشته از شما نباشد و نه ناحق دست
به «مضمون دزدی» نزده باشید ... با آنهم
در آغاز مقال نوشته اید که «اگر در نوای
خراننده عزیز قنپایک جمله از این بخش
موثر واقع شود من پیش وجدان خود که مرا
بنوشتن این رساله برانگیخته است سر بلند
خواهم بود .»

ما به این باوریم که بخش های دیگر نوشته
ارابه خلقت که گویا از شماست در همان
کتاب مورد دستبرد واقع شده، باقی ماده
است که از کلمات «بخش» و «رساله» نیز
آشکاراست که بخشهای دیگری را در پی
و دنبال دارد .

دوست عزیز، سربزه غور و دافه در نوشته
شما داشتیم که نا گهائی فهمیدیم، ایس
نوشته را در کتابی خوانده ایم ولی همچون
گنگ که خواب دیده نامی از کتاب بر زبان من
نمیرد متوکار رابه دشواری میکشاند که اگر
شندی ارابه ندیم کی شما را قناعت بد هد
که این نوشته از یمن قلم شما نیست ...
مختصر اینکه «ارابه خلقت» نوشته مسروقه
«منصور منصوری» است که از کتاب «امن
است زندگی» به یغما رفته است و در مضمون
«ارابه خلقت» بادیده در پی و تبختر آنرا از
خود پنداشته ، به مجله ژوندون فرستاده که
به حلیه چاپ آراسته گردد ... دریغ و صد
افسوس از اینگونه نوشتن به قصد معروف
شدن !!

ما نمیدانیم که آیا مضمون نوشتن برای
شما در حکم ضرورتست یا تفنن و سرگرمی،
بهر حال ، در هر دو صورت اینگونه مضمون
ل شاعر، شاعر فردی .
کار پسنیدیده می نیست و چه بهتر وقت و
فرصت موجود را ، رایگان از کف ند بید،
بیشتر بخوانید و آنگاه خود چیزی بنویسید.
از نظر ما این مضمون نویسیها و شعرگویی
ها!! که به نحوی احساس و نوشته نویسنده می
را به اسم خود جعل کردن است درست نیست
و این قسم دست درازی ها معاند نه ، بلکه
بیشتر از خانه دزدی و موثر دزدی است که
وقاحت و کراهتنش افزونتر است . امیدواریم
که هر آنکس ، چنین دست بقل می برد
توفیق یابد ...

سلام همکاران و خوانندگان عزیز !
به آرزوی سلامتی و موفقیت شما می آئیم
به جواب نامه ها :

دوست عزیز اسدالله مفتون معلم لیسه
ذکور بلخمری !

سلام و احترام ما را نیز بپذیرید ، ضروریم
که بعد از مدتی، باز هم به همکاری خود دست
گذاشته اید و با ارسال مطالب دلچسپ و
خودشمنی ، مجله خویش را خواندنی تر می
سازید، اینهم قطعه شعر شما که جدا گانه
قامت کامل از شما باشد !!

عروس بهار
توباره باز شد صفحا، نور کتاب زندگی
توباره آمد عروس بهار در کنار ما
توباره شراب مستی جوشید به رنگهای ما
توباره پرندة آرزو نعمت به شاحنا ما

توباره مینگرم به افق های روشن و تابناک
توباره مینگرم به پرواز پرستو های ساد
توباره مینگرم به خروش و مستی زود ها
توباره مینگرم به قناری های مست و شاد

توباره میروم به دیار شاداب خاطره ها
توباره شراب عشق جاری است در رگهای من
توباره می شنوم ترانه روح پرور زندگی
توباره اختر مهربانید در شب های من

دوست عزیز عبدالودود دلایر معلم مدرسه
بوجیه !
مقابلا سلام میگویم و بیزری و موفقیت
شما همکار عزیز را آرزو میبریم . اگر از
نواقص فنی نوشته تان چشم پوشیم، مطلب
ارسالی تان مختصر به نشریه «نیام حق»
که ناشر همینگونه مطالب است ، تعارضی
نمیکرد . از آنرو لازم می افتد که با نشریه
«نیام حق» در مکاتبه شوید، در انتظار مکاتبات
دیگر تان ...

دوست عزیز صدیقه صافی معلم لیسه آینه
دوی !

بپذیرید سلام ما را نیز، ما هم توفیق و
کامیابی شما را خواستاریم . دوست مهربان،
مطلبی را که می نویسید، بکار دقت از نو
کنید و ببینید آیا کم و کاستی در نوشته
یافته میشود یا نه ؟ در نحوه کار برد و طرز
نگارش کلمات هم توجه به خرج دهید و نه
چون دوست دیگر ما که از آسمان و زمین
سخن می لافد، ولی «مدیر مسؤول» و



نوبهار آمد و بشگفت به یکبار جهان

بر سر افکند زمین هر چه که داشت نهمان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library